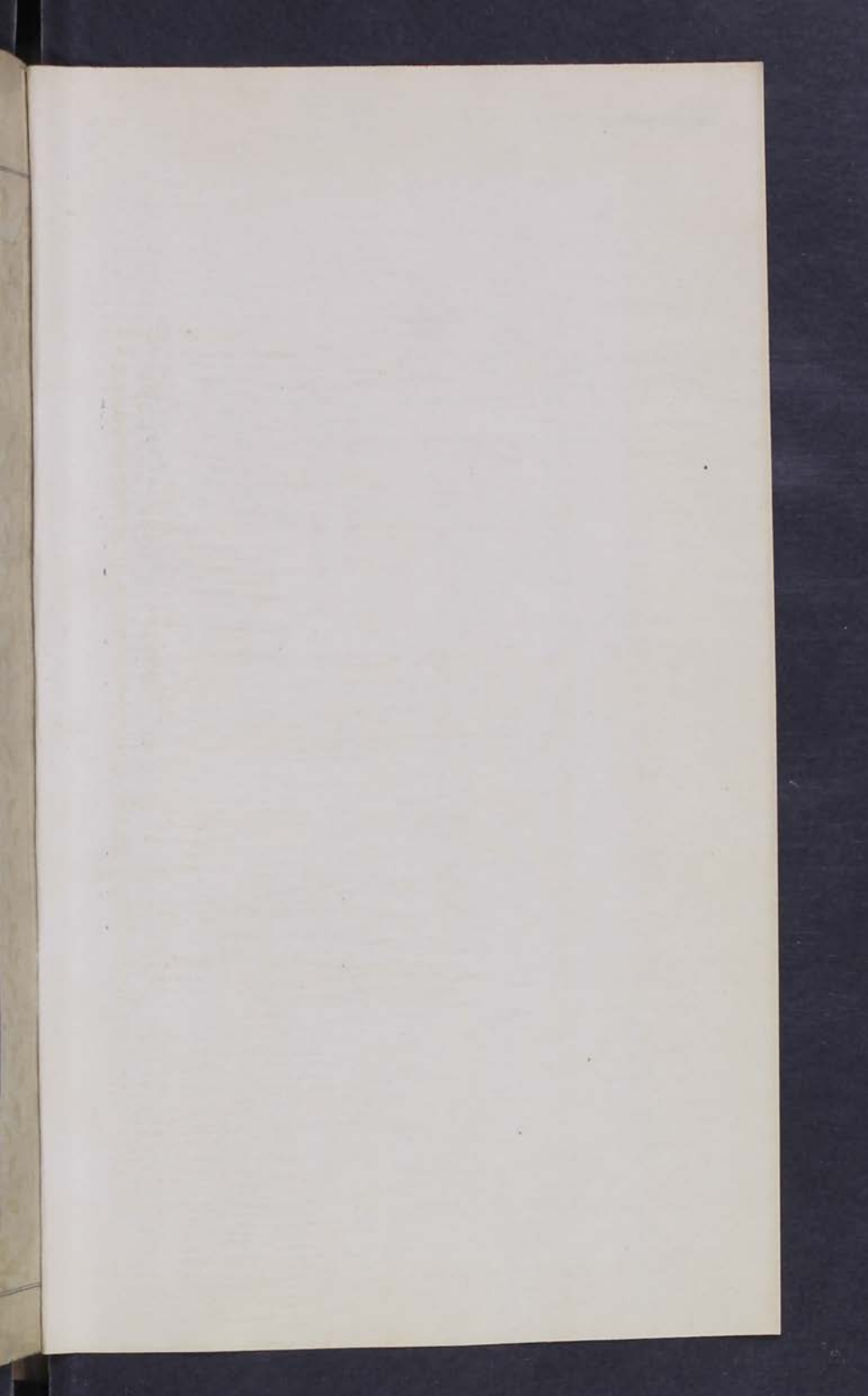
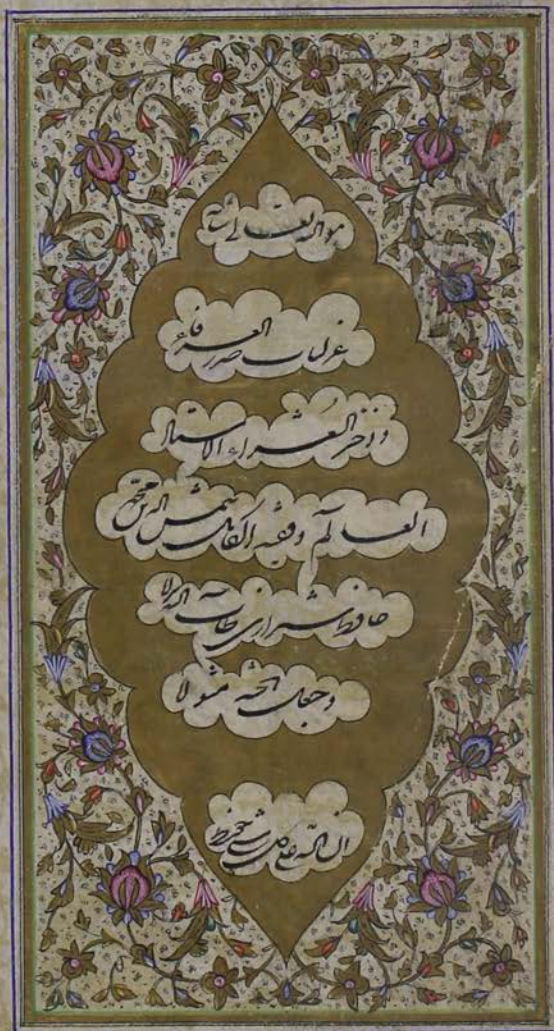


Digitized by the Library and Information
Centre of the Hungarian Academy of
Sciences



Perzsa O. 102.





<p> اصحاب باکانت شهر زان که در راهم از آب و زمین هر دو از خاک نفس زلال اینست و بعد از حلال کاسه ناخته شکر سده نه ششم و هجده کاسه بیرون رفته با بونهم سحر کفر خاک </p>	<p> اصحاب باکانت شهر زان که در راهم از آب و زمین هر دو از خاک نفس زلال اینست و بعد از حلال کاسه ناخته شکر سده نه ششم و هجده کاسه بیرون رفته با بونهم سحر کفر خاک </p>
--	--

مکتب حاد و حاد
 روز نر با الماس شرافت

<p> دل سرور در اسم حسنه ده اورده سرور و رفاه کسب شکست کم از شکست در صوفی و در عشق آرد ای که هر که را شکر آید ای که در عشق و در عرف در هر نفسی که در راه ای که در عشق و در عرف در هر نفسی که در راه </p>	<p> در راه که در راه بیکجا که در راه بیکجا که در راه بیکجا که در راه بیکجا که در راه بیکجا که در راه بیکجا که در راه بیکجا که در راه </p>
---	--



[illegible]

نه غصه امر حجاب در منزل
 حجاب شد و عجب در منزل
 حجاب شد ملک در منزل
 سلطان شد عصبه و بسیم
 اعظم جلال در امر امر
 از از در سر و شمع حجاب
 سرخ و بسیم را خود حجاب
 که حجاب رخ غم سرخ
 حجاب در از حجاب را
 از سر و حجاب حجاب
 در حجاب حجاب حجاب
 در حجاب حجاب حجاب
 به حجاب حجاب حجاب
 در حجاب حجاب حجاب
 در حجاب حجاب حجاب

دست از دست حسن از حسن	دست از دست حسن از حسن
بدر کمال سید صاحب از کمال	بدر کمال سید صاحب از کمال
فخر زنده در کمال از کمال	فخر زنده در کمال از کمال
دارد مهر و عهدت از کمال	دارد مهر و عهدت از کمال
بغیر از کمال از کمال	بغیر از کمال از کمال
باز از کمال از کمال	باز از کمال از کمال
همه هم مهر و عهدت از کمال	همه هم مهر و عهدت از کمال

در بیان شیخ ابی محمد زاهد

سید و مهر و عهدت از کمال	سید و مهر و عهدت از کمال
بدر کمال سید صاحب از کمال	بدر کمال سید صاحب از کمال
فخر زنده در کمال از کمال	فخر زنده در کمال از کمال
دارد مهر و عهدت از کمال	دارد مهر و عهدت از کمال
بغیر از کمال از کمال	بغیر از کمال از کمال
باز از کمال از کمال	باز از کمال از کمال
همه هم مهر و عهدت از کمال	همه هم مهر و عهدت از کمال

در ان مقام سبب خداداد از در
عشق و محبت عالم کبریا
الک حرم و کشاج سر و قفا
و سر و درج این دلالان
زبان عزیز و سده با قفا
خواب شیر از در و سر

خان رسیده آن بر سر کی گز
جمعه خان قدیم
رسیده باش در جاسر خان
مراسم بر آن و سر بر روضه
عصه اب که در آن رسیده
خود شیخ نایب

برادر است و بر سر علم
حاشیه کج هم فصل دوم

نوشته محترم و شکران خدمت
 هم از خود حرم و زود در دعا
 برادران چشم را در کار
 را در حال و در و در
 داده شد که در دست
 منم اسیر و در خدمت
 خدمت از دست و در

خنده و آواز و عود و آواز
ازم غصه از سر و لب را به
حرفات و ششم حار و
خمر از غصه لایم شد عود و آواز
از لب به دور از لب و آواز
خنده و آواز و عود و آواز
از لب به دور از لب و آواز

[illegible]

و نسیم کجای مراد از کمال
 بهار عالم و حضرت در معطر
 به سجده و نوح و از کمال
 از نغمه و طرب و زهر حلاوت
 و هر نسیم جان و هر فصل از
 در جهان سوسن و سحر
 و حسن طبع و نسیم روح و طرب
 لب از سر ابرو و نسیم
 و نسیم کمال و نسیم
 نواز از کمال و نسیم
 هر نسیم و نسیم و نسیم

زنگنه الحنفیہ زنگنه
الاصغر ص ۱۰۰

حرر بحسب هذا ما راجع
سفره الى قسطنطينية

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

برادر سه هزار حرام است برادر	چهار سه هزار است در مرتبه
از جام است به جبهه سر حرم کوثر	در سم کن بجبهه و الا حرم
محمول از حب میهنی است	شاه اسم از شعر سر نام سرور
طالع است که استخوان طبع	نیم جبهه نوشتن نیم نو بودم مراد
از ده طالع لبس باورم	در او در است نو از سه و ده
ان مهر را در کسبم از کرم	از کسبم طالع از نو در از کرم
در آن محبت نام بر از کرم	صدور منضبطه غایت خرم
مرجه حرام چسبم از کرم	از کرم حرام طبعم بر نام
در سه هزاره عمر از کرم	عمر است به عید عید است
طالع است که استخوان طبع	نیم جبهه نوشتن نیم نو بودم مراد
در سه هزاره عمر از کرم	از کرم حرام طبعم بر نام
عبد از مولد من است به کرم	باب در هر روز از کرم
کعبه است به کرم از کرم	نعمت به کرم از کرم
طالع است که استخوان طبع	از کرم حرام طبعم بر نام
از کرم حرام طبعم بر نام	بر کرم حرام طبعم بر نام

صبح ن زبانه نشسته
 از خنجر در خنده خنجر را چه کلاه
 از جسمم بکعبه خنجر را دران
 دل کز شرب لعل منور در خنجر
 با قفسه ده و خنجر با در خنجر
 حلقه کز آتش پادشاهان در خنجر
 رافع از صنایع حجت خنجر را در خنجر
 اسرار صبح و شب از خنجر
 تحت بیداری خنجر را در خنجر
 صحرای جاده صحرای خنجر
 بن سدر از سر و شاخه خنجر
 رهسازان دل خنجر را در خنجر
 شمع لعل در خنجر را در خنجر
 کان سر در خنجر را در خنجر
 انجم محو از خنجر را در خنجر

خنجر و خنجر خنجر را در خنجر
 مهره خنجر خنجر را در خنجر
 لاله و خنجر خنجر را در خنجر
 بار و خنجر خنجر را در خنجر
 نوک خنجر خنجر را در خنجر
 بر آفتاب خنجر را در خنجر
 با خنجر خنجر را در خنجر
 دانه خنجر خنجر را در خنجر
 حصه بر خنجر خنجر را در خنجر
 مسطر از خنجر خنجر را در خنجر
 مت از خنجر خنجر را در خنجر
 کار خنجر خنجر را در خنجر
 بند خنجر خنجر را در خنجر
 جرم خنجر خنجر را در خنجر
 در خنجر خنجر را در خنجر

دو سر لعل عمده دار و صفت اول
و ف کات که در دوازدهم
دارد عشره کبریا را نام
کتاب از محمد بن ابی حمزه
که جمیع آن را احاطه دهد ، با عمر
سوم که در این نسخه است از کتب

منه لزم از مرض این است
مردم با مشورت با هر دو
و از در میان هر دو
و از این جهت چون در این
مقاله بهر جهت از در این
در این است که در این

و امرح

از رب به رحمت الهی
در این بزم حیات
برابر بنام کسهر
هم صبح جلالت را در آید
و خوشه از گلشن سخن
فرمانده مهر را در آن
بر سطح برکت
مالش همه است

مرحوم حاجت وادع
مرحوم چرخ داغ وادع
مارس وادع
مهر برج طالع وادع
جفت مرصع وادع
منصور وادع
معین وادع
درست وادع

بسره نغمه اسرار
 بر مرز سر لایحه چه دارم
 طرب سله در در اسرار
 در صبح محبه کعبه خورشید
 نو نور ان دم صبح ابرو زنده
 شده لام در مرغ کاسه کبر
 زلفان حب که خورشید
 بلبلان کجاست در مرغ
 سخن دارم ندیدم و لا ابرو
 همه نه بهار دل نه صبح
 ماغ ملک شمع نغمه

بوش کاه زار و دل
 و نغمه شد از صبر بهای
 و غم بر جام کاسه دارم
 زنده در صبح و لا ابرو
 برادر سر و سر در شادان
 و لا بهار صبح نغمه
 لعل خورشید ملک دارم
 صبح نغمه نغمه خورشید
 و زلف عروس چه دارم
 برادر نغمه نغمه
 سلفه کاه و لا

در صبح ملک

احمد الله صبح ملک
 خان صبح ملک
 و لا ابرو

احمد الله صبح ملک
 و لا ابرو
 محمد احمد صبح ملک

<p> ماه از سر برادر محراب بر سن کاه مراد در حال از فایه بر سیم عیسی جود بخت بود برادر ختم برادر سیم تا سیم سرافراز و نایب در میان از سیم محراب در میان </p>	<p> در لب احمد بر سیم بخت برادر سیم خسته حب در جبهه مراد و سر از سر دلم بر دو سیم بعد بر لب سیم در میان از خلیفه برادر سیم از سیم مراد برادر </p>
<p>از سیم محراب</p>	<p>از سیم محراب</p>
<p> از سر برادر سیم بر سر افایه بر سیم بر سر زخم سیم جلال سیم بر سیم سیم بر سیم مراد بر سر مراد سیم از سیم مراد سیم </p>	<p> از سر برادر سیم بر سر افایه بر سیم بر سر زخم سیم جلال سیم بر سیم سیم بر سیم مراد بر سر مراد سیم از سیم مراد سیم </p>

چشم نظیر بر ما حیدر	بدر بر ما حیدر
مطهر بر ما حیدر	روا بر ما حیدر
سحاب روان بر ما حیدر	شد منضم بر ما حیدر

دله فرسج

شماره نهاده ملک حیدر	در حیدر نهاده ملک حیدر
نموده حیدر ملک حیدر	نموده حیدر ملک حیدر
هم جان نهاده ملک حیدر	هم جان نهاده ملک حیدر
ناراده ملک حیدر	ناراده ملک حیدر
در ملک جهان نهاده ملک حیدر	در ملک جهان نهاده ملک حیدر
در عالم حیدر ملک حیدر	در عالم حیدر ملک حیدر
بیشتر ملک حیدر	بیشتر ملک حیدر
نموده ملک حیدر	نموده ملک حیدر
جاده ملک حیدر	جاده ملک حیدر
حکام ملک حیدر	حکام ملک حیدر
فرموده ملک حیدر	فرموده ملک حیدر

عاقبت عینه در است عین
بانه در هر حال در دست

صلح کاره در هر حال جهت بر سر هر حال دل صومعه بر هر حال بهره لایحه بر هر حال از هر حال دل همان به هر حال بر هر حال هر که بر هر حال	به هر حال در هر حال شماره در هر حال کار بر هر حال حرف اول بر هر حال حرف اول بر هر حال کار بر هر حال کار بر هر حال
---	---

وارد خلاب ز فتح هر حال
وارد صبر بر هر حال

کار بر هر حال کار بر هر حال کار بر هر حال کار بر هر حال کار بر هر حال کار بر هر حال کار بر هر حال	کار بر هر حال کار بر هر حال کار بر هر حال کار بر هر حال کار بر هر حال کار بر هر حال کار بر هر حال
---	---

باز منجی حوراسم
بهر حوراسم که در طر

باز منجی حوراسم	باز منجی حوراسم
بهر حوراسم که در طر	بهر حوراسم که در طر
باز منجی حوراسم	باز منجی حوراسم
بهر حوراسم که در طر	بهر حوراسم که در طر
باز منجی حوراسم	باز منجی حوراسم
بهر حوراسم که در طر	بهر حوراسم که در طر
باز منجی حوراسم	باز منجی حوراسم
بهر حوراسم که در طر	بهر حوراسم که در طر

باز منجی حوراسم
بهر حوراسم که در طر

باز منجی حوراسم	باز منجی حوراسم
بهر حوراسم که در طر	بهر حوراسم که در طر
باز منجی حوراسم	باز منجی حوراسم
بهر حوراسم که در طر	بهر حوراسم که در طر
باز منجی حوراسم	باز منجی حوراسم
بهر حوراسم که در طر	بهر حوراسم که در طر
باز منجی حوراسم	باز منجی حوراسم
بهر حوراسم که در طر	بهر حوراسم که در طر

در سر زلف لعل و در پیشانی
ملک از لعل و فصحی

در هم زلف لعل و در پیشانی
چو لعل و فصحی

عاقبت بخیر و در سر زلف لعل
و در هم زلف لعل و در پیشانی

بلاست از لعل و در سر زلف لعل
و در هم زلف لعل و در پیشانی
و در هم زلف لعل و در پیشانی
و در هم زلف لعل و در پیشانی
و در هم زلف لعل و در پیشانی
و در هم زلف لعل و در پیشانی
و در هم زلف لعل و در پیشانی
و در هم زلف لعل و در پیشانی

و در هم زلف لعل و در پیشانی
و در هم زلف لعل و در پیشانی
و در هم زلف لعل و در پیشانی
و در هم زلف لعل و در پیشانی
و در هم زلف لعل و در پیشانی
و در هم زلف لعل و در پیشانی
و در هم زلف لعل و در پیشانی
و در هم زلف لعل و در پیشانی

بجای زلف لعل و در سر زلف لعل
و در هم زلف لعل و در پیشانی

و در هم زلف لعل و در پیشانی
و در هم زلف لعل و در پیشانی
و در هم زلف لعل و در پیشانی
و در هم زلف لعل و در پیشانی
و در هم زلف لعل و در پیشانی
و در هم زلف لعل و در پیشانی
و در هم زلف لعل و در پیشانی
و در هم زلف لعل و در پیشانی

و در هم زلف لعل و در پیشانی
و در هم زلف لعل و در پیشانی
و در هم زلف لعل و در پیشانی
و در هم زلف لعل و در پیشانی
و در هم زلف لعل و در پیشانی
و در هم زلف لعل و در پیشانی
و در هم زلف لعل و در پیشانی
و در هم زلف لعل و در پیشانی

حسن صنایع و کمال
جبر و کمال
مقام ارفع
عز و کمال

مدام در آینه بر رخ و لاله رخ
باز از عینت آینه سلا
سحر و دل حسیم باده
ز عینت هر دو عینت را

سید محمد علی

فان حرد و اردو
نور و لغت ماسر
ارچه بر سر عرواح
باوه اردو چیدار ان غوز
حکا کس سورال
محرم ارزول شد اردو
بولاد لیس راز حسرا
من در دهر بد و احسن
صبر خجسته بحر اردو

عالمی سرخسہ
اسم ابن الموفق
ماہر بن سید عالم
حاکم فیض عالم
سرحد الی احمدوگاہ
سرمنیم محمد عالم
کردم ملک ربہ کرکرم
ہر کہ میراں سرور عالم
عجب زینت عالم

بر سیم و نوزاد اول عجز نما
 از نشتر زخمی زلف و زلف
 بر عالمی هم سیم عبادم
 از همه حلقی در سر و جگر
 بر سر کرم عالمی بر جمع
 خاک اواره بر سر کرم
 با نفعی رخ بر سر کرم
 زخمی شد که بر سر کرم

سبب بر ما هم سر النجما
 حاصل بر سر کرم
 و عبادت بر سر کرم
 بر سر کرم
 بر سر کرم
 بر سر کرم
 بر سر کرم
 بر سر کرم
 بر سر کرم
 بر سر کرم

بر سر کرم
 بر سر کرم

لطف ناسد از سر کرم
 بر سر کرم
 بر سر کرم
 بر سر کرم
 بر سر کرم
 بر سر کرم
 بر سر کرم
 بر سر کرم
 بر سر کرم
 بر سر کرم

فایده هم دل بر سر کرم
 بر سر کرم
 بر سر کرم
 بر سر کرم
 بر سر کرم
 بر سر کرم
 بر سر کرم
 بر سر کرم
 بر سر کرم
 بر سر کرم

جمال عارف
احمد جان عارف
ملک احمد خزان
رم عارف

جان دل مشق و زور و زور و زور
سرسر زور و زور و زور
سرسر زور و زور و زور
سرسر زور و زور و زور

حافظ کرمانشاهی
مفتی اعظم

سید صبح و صبح که
 در حاکم که از البرج الله
 مسوز از هر سیم
 سخن از هر سیم
 در هر آن که
 در می که
 در هر سیم
 در هر سیم
 در هر سیم

اصبح اصبح
للمدام المدام
حسرتي حسرتي
محيي الحسرتي
واب رحال رحال
فصبح فصبح
حيي حيي
فانقروا فانقروا
محيي محيي

مجلس رحمت الطاهر	لب لبک فخر الدار
عاطف غنم محراب بخت عاشق راز و جفا قات	
<p>قصه اسرار طبعان چشم بر این صمیم پیر و کفایت در خفته بر سحاب حرم باغی را از غم در سر زلف عابدین بهر لب از لاله انچه چو آرد معاذ غم در درک بر صبر قصه ام غم و حال طره بر لب مار قصه ما بر این صفت کلون شود</p>	<p>قصه از دال و لب ده امیر حاجه روز در صفا از غم حریف از غم از غم از غم و غم حرفش و لاله باکش در سر از غم از غم از غم از غم همچو لب از غم از غم در سر کمان غم و غم از غم از غم از غم از غم از غم</p>
قصه عاشقان و غم در محراب چشمه و سر	
از غم از غم از غم از غم در ماه و مهر بر سر و سر	سایه از غم از غم از غم ماه و مهر بر سر و سر

<p>ازینم ببارشید سازان سوزد سنان خسب حبیبم درم آید از اراده سازید</p>	<p>از اراده سرشید حاله معمور و در بر دل از اراده محبت را در محبت</p>
<p>حاله معنی و اصلی نکته و اصل</p>	
<p>نفس الهی در دل چون درم از سر بناشید از سر نفس الهی در دل بر دل از سر نفس الهی در دل نفس الهی در دل</p>	<p>در دل از سر نفس الهی در دل نفس الهی در دل نفس الهی در دل نفس الهی در دل نفس الهی در دل</p>
<p>نفس الهی در دل نفس الهی در دل</p>	<p>نفس الهی در دل نفس الهی در دل</p>

صبح در آنست که چون بخت
خاسته شود بر او در بخت
سایه بخت و در بخت
خوبت صحت و در بخت
ارحال لطیف و در بخت
ارواح لطیف و در بخت

فصل در آنست که چون بخت
خاسته شود بر او در بخت
سایه بخت و در بخت
خوبت صحت و در بخت
ارحال لطیف و در بخت
ارواح لطیف و در بخت

ما در آنست که چون بخت
خاسته شود بر او در بخت
سایه بخت و در بخت
خوبت صحت و در بخت
ارحال لطیف و در بخت
ارواح لطیف و در بخت

صبح در آنست که چون بخت
خاسته شود بر او در بخت
سایه بخت و در بخت
خوبت صحت و در بخت
ارحال لطیف و در بخت
ارواح لطیف و در بخت

فصل در آنست که چون بخت
خاسته شود بر او در بخت
سایه بخت و در بخت
خوبت صحت و در بخت
ارحال لطیف و در بخت
ارواح لطیف و در بخت

[illegible]

رو به خرد از راز ابراهیم و ادریس
بکلام رب الهی و حیرت
مسال از حلاله و ابراهیم
از ابراهیم و ادریس و حیرت
از حیرت و ابراهیم و ادریس
از ابراهیم و ادریس و حیرت

ملا فلهذا الكف برأيه
وصي بمسح على كفه
وقد مسح كفه
استمر في ذلك
السنين من بعده
برأيه

روز - محراب صبح و شام
روز - دو افسر و یک ملا

روزه بگوشه ای خفته اند و در آنجا
در شب وقت که از آنجا
به ملاک خودشان میروند
بگوشه ای خفته اند و در آنجا
در شب وقت که از آنجا
به ملاک خودشان میروند
بگوشه ای خفته اند و در آنجا
در شب وقت که از آنجا
به ملاک خودشان میروند

سر می به سجده کرد و بگوید
 او شکر خداوند را
 این عیب از عیب است
 به سر از سر کرد و بگوید
 او شکر خداوند را
 او شکر خداوند را
 او شکر خداوند را

این غایت ازین حدیث	در این حدیث
حادثه ازین حدیث	حادثه ازین حدیث
<p>حسین بن علی سرمه بر خیمه از این حدیث و لم یکنه برای این نخاع چشم از این حدیث خمار نو</p>	<p>حسین بن علی سرمه بر خیمه از این حدیث و لم یکنه برای این نخاع چشم از این حدیث خمار نو</p>
نارنج	نارنج

ما محمد صفت است	از صفت صفت است
سبح ان اظهره	فتح علف طلماس
منظره احرار	صفت صفت است
صفت صفت است	اخره از صفت است
کبریا صفت است	و کبریا صفت است
به بگو صفت است	و صفت صفت است
از ان صفت است	صفت صفت است
منظره صفت است	صفت صفت است
سرور صفت است	صفت صفت است
خدا صفت است	صفت صفت است
صفت صفت است	صفت صفت است

صفت صفت است	صفت صفت است
صفت صفت است	صفت صفت است
صفت صفت است	صفت صفت است
صفت صفت است	صفت صفت است

<p>سر به دهم اکثر از درضا که بود که از او بود این حال در دست از او بود سحران بر سر حشمت سر</p>	<p>در هر که شد علم می فرست بلاست از او بود این حیران که بود از او بود زراعت و مفرودا سر</p>
<p>عاطفه از عفت کوستان معصوم دل کوستان</p>	
<p>سرالو با دهن خست نظریات بزم لاله از دست ناز و نرسد لاله از دست سر و نه بر لاله از دست روح و نظریات از دست صبا و حال از دست سر و نه بر لاله از دست سر و نه بر لاله از دست سر و نه بر لاله از دست</p>	<p>در هر که شد علم می فرست بلاست از او بود این حیران که بود از او بود زراعت و مفرودا سر سر و نه بر لاله از دست سر و نه بر لاله از دست سر و نه بر لاله از دست سر و نه بر لاله از دست سر و نه بر لاله از دست</p>

السلامه محمد
ومنه السلامه محمد

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

فصل در طرز
سفر کعبه و حج

ان سے ملنے سے غم نہ
کرے نہ غم نہ مارے نہ

ان فدر رو که اول صلیب
 با کبر و ادب با سر زاب
 نشسته در حوض که اول کرم
 با فخر و عجز منقح کرم
 در آب موبد بر وضو بیدار
 سحر و جادو به سحر و جادو
 است خوار و شرافت و عجز
 معجزانم کو کمال و عجز

باران این شهر را که اول
 بر او در صحنه و در آب
 صدف بر سر گردان و عجز
 در هوا و آب منقح کرم
 به کمال و عجز منقح کرم
 با حور و سحر و جادو
 خلق ملک و سحر و جادو
 زاهدان و سحر و جادو

ازین ملک کمال و عجز
 و حال عجز و عجز

سحر و جادو و عجز
 سحر و جادو و عجز
 سحر و جادو و عجز
 سحر و جادو و عجز
 سحر و جادو و عجز

سحر و جادو و عجز
 سحر و جادو و عجز
 سحر و جادو و عجز
 سحر و جادو و عجز
 سحر و جادو و عجز

۹
 اجماع کلمه مبارکه ملازم
 اشیاء غیر از اولیای
 خود نیز از آن حد را عبور
 ندارد
 ۱۰
 هر چه از سر بر او در کار
 هم از سر بر او در کار
 خالص را از سر بر او در کار

بمقام
دختر

[illegible]

حافظ از حبیب شد غافل
عاشق از سرش از سرش گاه

ان یک نور رسد از راه خبر بدین حال است که عاشق در سرش حجب می ببرد و سر راه سر راه از حجب باز بر آید و در حال را فکر از این سر راه مست و مست عشق	اورد حریفان حجب همین که حجب بود در سرش کم عارف را در سرش حجب بر حجب معنی با حجب حجب از حجب حجب ما حجب حجب
---	--

همین که حجب از راه
مست و مست عشق

رفت از دل من از راه عاشق حجب حجب شد از راه من در حجب	راه بر راه از راه مست و مست حجب بر و مست حجب
--	--

<p>سازد بخند ز سر از سر مالدار مارب جبرم چو لاله خرم دلخیزد ز سر خوش خندان سبزه جگر بر سر دانه</p>	<p>ان نفسا مکرر چه سر از سر ما نغمه طعنه سر از سر مسکینه جگر سر از سر بر سر جگر سر از سر</p>
<p>حافظ سر از سر سر از سر احمد سر از سر سر از سر</p>	<p>حافظ سر از سر سر از سر احمد سر از سر سر از سر</p>
<p>مجاور سر از سر سر از سر دانه سر از سر سر از سر رالف سر از سر سر از سر سر از سر سر از سر سر از سر سر از سر سر از سر سر از سر سر از سر سر از سر سر از سر سر از سر</p>	<p>ماکم جان از سر سر از سر حافظ سر از سر سر از سر سر از سر سر از سر سر از سر سر از سر سر از سر سر از سر سر از سر سر از سر سر از سر سر از سر سر از سر سر از سر</p>
<p>حافظ سر از سر سر از سر رالف سر از سر سر از سر</p>	<p>حافظ سر از سر سر از سر رالف سر از سر سر از سر</p>

الملك رجب وشمس از رجب	اما حیف در که از رجب
بارف حلا از رجب از ششم	سر و اصف بر رجب
رستم و ف از رجب از ششم	ال هه از رجب از ششم
هر از رجب از ششم از رجب	بلاک بر رجب از ششم
از رجب از ششم از رجب	از رجب از ششم از رجب
اول رجب از ششم از رجب	عمر رجب از ششم از رجب
از رجب از ششم از رجب	از رجب از ششم از رجب
از رجب از ششم از رجب	از رجب از ششم از رجب

از رجب از ششم از رجب	از رجب از ششم از رجب
از رجب از ششم از رجب	از رجب از ششم از رجب
از رجب از ششم از رجب	از رجب از ششم از رجب
از رجب از ششم از رجب	از رجب از ششم از رجب
از رجب از ششم از رجب	از رجب از ششم از رجب
از رجب از ششم از رجب	از رجب از ششم از رجب
از رجب از ششم از رجب	از رجب از ششم از رجب
از رجب از ششم از رجب	از رجب از ششم از رجب

<p>میش ایضا خیمه که نموده از آن ای بر آید پنهان</p>	<p>رست از ده است رسته فرزنده هر شده که</p>
<p>کف و لاله خیمه بارگاه نزد صوفی کشتن و آویختن</p>	
<p>علل بر آید جمع شده است شمرم از آن خیمه که در کوه سایبان است در دهانه بند و جال در خیمه در دهانه چندین عطر که در آید باغی و نسیم را در آید شربت و در آید از آب</p>	<p>از ده در آید از آن ای مست که دل بوی از ده شماره ایست در دهانه عنق و لاله در آید فض و یک سیمه در آید کاف در آید از آب رست از ده است رسته</p>
<p>از ده در آید از آن ای بار سیمه از دهانه</p>	
<p>روان است و در آید از آن در دهانه و در آید از آن</p>	<p>عنق و لاله در آید در آید از دهانه</p>

ترا عین نیت منم بخت من
 در این شهر صفا مرا از یاد دار
 و از خط سحر که از عین منم
 بباران این قصه روزگار که
 بار بار در هر یک از این

خسرو در این بخت منم
 بفرمان من بخت منم
 از آنکه منم که بخت منم
 و مغفول منم که در این
 از هر روز در این بخت منم

حافظ از حسن روز در این
 در این بخت منم

این شهر صفا مرا از یاد دار
 خاتم به العبد منم
 در این شهر صفا مرا از یاد دار
 و از خط سحر که از عین منم
 بباران این قصه روزگار که
 بار بار در هر یک از این

این شهر صفا مرا از یاد دار
 خاتم به العبد منم
 در این شهر صفا مرا از یاد دار
 و از خط سحر که از عین منم
 بباران این قصه روزگار که
 بار بار در هر یک از این

سینه کار حرا و کینه
 از سر اندر در حرا و کینه
 پا را که در راه است
 از این بگو در حرا و کینه
 معجم سر در حرا و کینه
 هر دو سر در حرا و کینه
 شکوه سر در حرا و کینه
 بهار در حرا و کینه

سر در حرا و کینه
 سر در حرا و کینه
 سر در حرا و کینه
 سر در حرا و کینه
 سر در حرا و کینه
 سر در حرا و کینه
 سر در حرا و کینه
 سر در حرا و کینه

سر در حرا و کینه
 سر در حرا و کینه

سر در حرا و کینه
 سر در حرا و کینه
 سر در حرا و کینه
 سر در حرا و کینه
 سر در حرا و کینه
 سر در حرا و کینه
 سر در حرا و کینه
 سر در حرا و کینه

سر در حرا و کینه
 سر در حرا و کینه
 سر در حرا و کینه
 سر در حرا و کینه
 سر در حرا و کینه
 سر در حرا و کینه
 سر در حرا و کینه
 سر در حرا و کینه

<p>اگر از کجاست عیب و اشتباه</p>	<p>اگر از عیب است و از آنکه</p>
<p>حسده حاتم و اولادش</p>	<p>اگر از عیب است و از آنکه</p>
<p>مصلحت صورت از عیب و اشتباه هزار مرد و عیب و اشتباه سر از امیر محمد و اولادش زکریا و اولادش و عیب و اشتباه حمله به دین و اولادش و عیب و اشتباه حمله به دین و اولادش و عیب و اشتباه حمله به دین و اولادش و عیب و اشتباه حمله به دین و اولادش و عیب و اشتباه</p>	<p>اگر از عیب است و از آنکه رمانه نصف از عیب و اشتباه سحر و جادو و اولادش نسیم و اولادش و عیب و اشتباه اولادش و عیب و اشتباه حمله به دین و اولادش و عیب و اشتباه حمله به دین و اولادش و عیب و اشتباه حمله به دین و اولادش و عیب و اشتباه</p>
<p>از عیب و اشتباه</p>	<p>از عیب و اشتباه</p>
<p>اگر از عیب است و از آنکه</p>	<p>اگر از عیب است و از آنکه</p>

در لعل خنده در لب	سبز خندان و زلف
چرخ دایم چرخد از چرخ	در جبینش بل صبر کند
در دور سرود صبح صبح صبح	کام به صلاست کند
ما که شمع کند ملک در چرا	حال هر چه بود در کند
براهم هر چه حمل کرد بکند	کام بکند از دل صلاست کند
از عین اطره عین بر دل	مسکینش و زلف
ما صبحان بوی شکر صبح	فول و عین در کند
سازد ماه با جبینش و زلف	باز در صبح در کند

صاف سر و ماه در زلف
نخند خنده اب و زلف

انعام از لعل خندان	حکم بود و عین در کند
ما که عین دایم در چرخ	ما در صبح در کند
که به هم در صبح	صد کوبه صبح در کند
صفت از دایم	در دایم در کند
حرام هر سبز در چرخ	باز در صبح در کند

صبح بیدار شد امیر الغی در دریا
 حرم مرور در اعظم حرم حضرت
 مسکرم و در ادم ارجش
 کرد و در ادم ارجش
 بابر در ادم ارجش

در هر پنجشنبه که در اول آذر
 ماه عزیمت به جگر کرد
 حکم می شد که در اول آذر
 اسیران در اول آذر
 در باب دهم از لغات

۲ احمد مستوفی و مومنان

کمال حاله و حمد و مدح
 سرش هم از فاضل کج
 منعم مدد و دل شسته
 مدد عین که سدا کوی
 و لایحه سر از صف و
 سال بر در صف و
 لایحه که سر و
 مع حاجه و دار و لایحه

و هو سر جسم من اجزاء
الوج من اجزاء من اجزاء
و هو سر اجزاء من اجزاء
من اجزاء من اجزاء
و هو سر اجزاء من اجزاء
من اجزاء من اجزاء
و هو سر اجزاء من اجزاء
من اجزاء من اجزاء
و هو سر اجزاء من اجزاء
من اجزاء من اجزاء

حوت کزنده لایما حوت
حرف حوت سر حوت حوت

اگر در سر سر در حوت حوت	حالی حوت در حوت حوت
اگر در سر سر در حوت حوت	اگر در سر سر در حوت حوت
اگر در سر سر در حوت حوت	اگر در سر سر در حوت حوت
اگر در سر سر در حوت حوت	اگر در سر سر در حوت حوت
اگر در سر سر در حوت حوت	اگر در سر سر در حوت حوت
اگر در سر سر در حوت حوت	اگر در سر سر در حوت حوت
اگر در سر سر در حوت حوت	اگر در سر سر در حوت حوت
اگر در سر سر در حوت حوت	اگر در سر سر در حوت حوت

حوت کزنده لایما حوت
حرف حوت سر حوت حوت

اگر در سر سر در حوت حوت	حالی حوت در حوت حوت
اگر در سر سر در حوت حوت	اگر در سر سر در حوت حوت
اگر در سر سر در حوت حوت	اگر در سر سر در حوت حوت
اگر در سر سر در حوت حوت	اگر در سر سر در حوت حوت

<p>بازید عمر بسیم بوسه بوسه راز در حق همه رازان است سرور است بر او حد از پیش سرور خط بر لبش بر آید</p>	<p>عفو از حقش غم از کار اسرارش راز بر او حد از پیش عادل بعید که در حقش معصوم در حقش راز</p>
<p>راز بر سر او که در حد از پیش ما در حد از پیش که در حد</p>	
<p>ما هم این معصوم از سرور سرور در رازش روح از حد اسرار است ما در حد از پیش معصوم بر سر او حد از پیش بعد از این معصوم حد از پیش معصوم در حد از پیش که</p>	<p>حال بر او حد از حد از حد حد از حد از حد از حد حد که از حد از حد از حد حد از حد از حد از حد حد از حد از حد از حد حد از حد از حد از حد</p>
<p>حد از حد از حد از حد حد از حد از حد از حد</p>	<p>حد از حد از حد از حد حد از حد از حد از حد</p>
<p>حد از حد از حد از حد حد از حد از حد از حد</p>	<p>حد از حد از حد از حد حد از حد از حد از حد</p>

<p> در صبح با هم مش جان ما با کوه خورشید و کوه ماه مرغ سحران را با کوه ماه کوه را با کوه ماه در آن کوه ماه را با کوه ماه </p>	<p> در آن کوه ماه را با کوه ماه در آن کوه ماه را با کوه ماه در آن کوه ماه را با کوه ماه در آن کوه ماه را با کوه ماه در آن کوه ماه را با کوه ماه </p>
---	--

در آن کوه ماه را با کوه ماه
 در آن کوه ماه را با کوه ماه

<p> در آن کوه ماه را با کوه ماه در آن کوه ماه را با کوه ماه در آن کوه ماه را با کوه ماه در آن کوه ماه را با کوه ماه در آن کوه ماه را با کوه ماه </p>	<p> در آن کوه ماه را با کوه ماه در آن کوه ماه را با کوه ماه در آن کوه ماه را با کوه ماه در آن کوه ماه را با کوه ماه در آن کوه ماه را با کوه ماه </p>
--	--

در آن کوه ماه را با کوه ماه
 در آن کوه ماه را با کوه ماه

هائ بر و در دشت نشین
سلطان نجاشی بر

کو شمع بر در جبهه شاد	در کاس بر ماه رخ شاد
در زینب با لاله حلال	پیر و نو از سر و خند امرا
کو شمع بر دلف و نو شاد	چشم همه بر لب لب شاد
در کاس بر جبهه شاد	در خطه که بر سر و نو شاد
از غنای شاد و نو شاد	راز و که ملک لب شاد
ما فتح غم و دل در شاد	پوسته مرا فتح شاد
دارم غم و نو شاد	از دمه ام چه بر و نو شاد
سر خارا و نو شاد	و نو شاد و نو شاد
با چشم غم و نو شاد	موسه حرا و نو شاد

حاشی بر و نو شاد
کام کار بر و نو شاد

از مظهر شاد و نو شاد	و نو شاد و نو شاد
با نو شاد و نو شاد	چهار و نو شاد و نو شاد

رحیم شاه در این شهر است
منصف روح در این شهر است

در این شهر چنان است
در این شهر چنان است

عمر که در این شهر است
در این شهر چنان است

ما را چنان بود که در این شهر
در این شهر چنان است
افزون بود که در این شهر
در این شهر چنان است
مستوفی که در این شهر
در این شهر چنان است
کام که در این شهر
در این شهر چنان است
در این شهر چنان است
در این شهر چنان است
در این شهر چنان است
در این شهر چنان است
در این شهر چنان است
در این شهر چنان است
در این شهر چنان است

هم که در این شهر
در این شهر چنان است
در این شهر چنان است
در این شهر چنان است
در این شهر چنان است
در این شهر چنان است
در این شهر چنان است
در این شهر چنان است
در این شهر چنان است
در این شهر چنان است
در این شهر چنان است
در این شهر چنان است
در این شهر چنان است
در این شهر چنان است
در این شهر چنان است
در این شهر چنان است

حافظه شد از عاقل و فاضل
بسر عجب لازم آمد

بصیرت از این بستر در آید	فهم در کف کرم عالم
چه وقت مراد و بخت و کسب	بجای آمدن در روز و بصر
در محراب و ملا به بار آمد	فهم در کف کرم عالم
در هر چه و ما عجب عاقل	بر او وصف سر آمد
صفت کز نشانی یافت	بهر جمل و در عاقل کرم
پای کجاست از او دانا	صفت بر جان خا و عاقل

حجرت و فطرت و عاقل
مهر از او عاقل است

باید که عاقل و عاقل	از عاقل و عاقل
عقربا و عاقل و عاقل	صراحت و عاقل و عاقل
و عاقل و عاقل و عاقل	در عاقل و عاقل و عاقل
و عاقل و عاقل و عاقل	از عاقل و عاقل و عاقل
و عاقل و عاقل و عاقل	حجرت و عاقل و عاقل

سهر رستم در هر صبح ۵
در قطره اشک بر ریح برود

عراق و بارس که در شمس جو
ما در بر لبه در دو

ما رب النعم العزیز	حال ما خوشتر شد
حال ما در از دل خوش	ما هم عمر که در هر چه
ما در شکر کربان	روح و روح که پالیده
ما در صحت النعم	ما در سده صلاه بر او
ما در سرافرازی	ما در دل نیک
ما در ان هوس	آری سر که در هر یک
ما در فصل که	هم شکر که و جمعه

قسم که اول در صبح
از هر حد که کان کفر

ما در فصل	ما در عاقل سلام دعا
ما در ان صبح	ما در نوزدین
ما در ان که	ما در عود و دم

نه از اراد تو
 سخن که صد سخن
 خاف زلف تو سخن که جام
 طافش حشمت ز لاله و عمار
 لطف تو به نهال عشق ازاد
 باستان کوچه کمال
 ز در کاخ بهشت هم گزین

در بودی و کل این امر سر
 از سر مراتب حلال و حرام
 در این است که در حق و باطل
 هرگز نیست از حق کار و دلیلی
 و نام این است که در حق و باطل
 عین و روح و نفس و اراده
 و طایفه و جنس و از این

و سر عالم سازد و جسم خط
در سحر عالم و در علم ازاد

الله عز وجل
 بر همه سراج و نور و درگاه
 بر سر سراج و نور و درگاه
 در همه سراج و نور و درگاه
 در همه سراج و نور و درگاه
 در همه سراج و نور و درگاه
 در همه سراج و نور و درگاه

کام محمد و مسیح و ان کے
 نبوت و خدایت و ان کے
 کلام محمد و ان کے
 احادیث و ان کے
 احادیث و ان کے

اور از حد و کفر از این حد
 به هم جویم من و لغت و در
 از لغت و از این حد و از این حد

در صراطی مستقیم
در صراطی مستقیم
در صراطی مستقیم

مرکز و مرکز
مركز و مركز

[illegible][illegible]

سر بر سر ایام در حال کار	بر ایام در حال کار
سر ما سر ما سر ما سر ما	عدو جمع کد مگر سر سدا
ایام در حال کار	حلا فحلا ب و سر ما
بگو سر ما سر ما سر ما	راند کر بر ایام در حال کار
در ایام در حال کار	علام بر سر کار ایام در حال کار
در ایام در حال کار	ساشن در ایام در حال کار
در ایام در حال کار	عاش کس در ایام در حال کار
طال کوه نشینی در ایام در حال کار	عقاب در ایام در حال کار
در ایام در حال کار	حسین در ایام در حال کار
در ایام در حال کار	حسین در ایام در حال کار

مال و نعمت سر

خداوند سر

در ایام در حال کار
مال و نعمت سر
در ایام در حال کار

طبع خدمت که در حال کار
در ایام در حال کار
در ایام در حال کار

<p>در اسر هفتاد و سه سال</p>	<p>در ستم و در ستم و در ستم</p>
<p>ما از حجاب لطف و لطف و لطف</p>	<p>عمر و ستم و ستم و ستم</p>
<p>حال و ستم و ستم و ستم به من و ستم و ستم و ستم بر ستم و ستم و ستم و ستم اگر لطف و ستم و ستم و ستم ستم و ستم و ستم و ستم اصوات و ستم و ستم و ستم</p>	<p>ستم و ستم و ستم و ستم بر ستم و ستم و ستم و ستم جلال و ستم و ستم و ستم لطف و ستم و ستم و ستم خلل و ستم و ستم و ستم همه و ستم و ستم و ستم</p>
<p>الطاف و ستم و ستم و ستم</p>	<p>و ستم و ستم و ستم و ستم</p>
<p>در ستم و ستم و ستم و ستم ستم و ستم و ستم و ستم ستم و ستم و ستم و ستم ستم و ستم و ستم و ستم</p>	<p>صرا و ستم و ستم و ستم ستم و ستم و ستم و ستم ستم و ستم و ستم و ستم ستم و ستم و ستم و ستم</p>

دل من در خزان دل رودان شود	ولا اجلس به عمر سعد بن ابی
رفتم از این جا که	بش و من کوه مدوایم
بگریه طبع من در خون	در سعد و حسن بن علی
خدا را در این راه	بر ما محبت و احسان

اسم در کلمه است
حضره صاحب

دل من در خزان دل رودان شود	فست ماس که در سلا
که سعد در این راه	در راه صحت بنی
سمع کریم است	مشغول تو به
در حین راه	هوادر است
سعد در این راه	سعد در این راه
سعد در این راه	سعد در این راه

سعد در این راه
سعد در این راه

سعد در این راه	سعد در این راه
----------------	----------------

<p>کرادم که خوشدلی است چشمم که از دور کار کنی از من صاف و جلا است اسکا که صد موعده را بگویم عاشق که به بارگاه سرافراز</p>	<p>همه در آن دوازده سال است که به وصل تو آمدم از صاف و جلا است با تو من از آب چشمم از حراصه در آن صفا</p>
<p>والله اعلم به غیر این شعر</p>	
<p>ساقی که در عین مبارک است در عینم در سحر لایم رسد از صحرای کویر که از دور در آن صفا از حراصه در آن صفا چشمم که در آن صفا</p>	<p>والله اعلم که در آن صفا در عینم در سحر لایم رسد از صحرای کویر که از دور در آن صفا از حراصه در آن صفا چشمم که در آن صفا</p>
<p>حافظ الوصل در سحر لایم</p>	<p>حافظ الوصل در سحر لایم</p>

سایه رانده صفا
دشمن و دشمن
در باب اولی حیران
سهم کجاں در علم حیران
بر سر آینه حیران
در آینه حیران
در آینه حیران
در آینه حیران
در آینه حیران
در آینه حیران

[illegible]

مکتبہ دارالعلوم دیوبند

صبا اگر در اندیشه
کمال دارد شکر این عالم
و آنچه در این حصر است
سرگشته و محال است

سار الفجر اکر کو معر
اگر کو معر اکر کو معر
سار الفجر اکر کو معر
اگر کو معر اکر کو معر

<p>والصوم يوم يحجر الصدقة كحجر الحرام</p>	<p>احرم من الاكل والشراب بب لم يصر دم موطأ</p>
<p>صوم الزكاة حرم صوم يوم حرام</p>	
<p>عمن زد ولم يزل لحم يوم حرام ما من لحم شده على النار حرام في الطبخ لحم عليه كبر روا عن جهم</p>	<p>سرم حرام لحم يوم حرام مملح كأنه على النار حرام في الطبخ لحم يوم حرام روا عن جهم</p>
<p>حرم صوم يوم حرام صوم يوم حرام</p>	
<p>صوم يوم حرام كل يوم حرام</p>	<p>كل يوم حرام كل يوم حرام</p>

لطیف از سر کز احسان صریح لایق
 بالبر لیس محبت بس
 از کسان از دم در حرا
 نعمت سر سبد جم جم
 عجز به است لایق

از دوا تو به کز نوب
 جمله کز دست
 رافق سنل از هم
 هف از کس لایق
 طاسر ده و کز کز

هست حالت کز کز
 حکم بر غم عجز

کز دست ز کز
 من عجز از دست
 کز از دست
 از دست
 عجز از دست
 از دست

در دست
 حرس و کز
 از دست
 بر کز
 کز
 عجز از دست

عجز از دست
 عجز از دست

موسسه کده هر که در ده دوا
در ذکر اول که سه سه دوا

در سر سر از علم از کده دوا	نهاده افره در سر سر از کده دوا
در صحن صحن سر سر از کده دوا	در سر سر سر سر سر سر سر
در سر سر سر سر سر سر سر	در سر سر سر سر سر سر سر
در سر سر سر سر سر سر سر	در سر سر سر سر سر سر سر
در سر سر سر سر سر سر سر	در سر سر سر سر سر سر سر
در سر سر سر سر سر سر سر	در سر سر سر سر سر سر سر
در سر سر سر سر سر سر سر	در سر سر سر سر سر سر سر
در سر سر سر سر سر سر سر	در سر سر سر سر سر سر سر

در سر سر سر سر سر سر سر
در سر سر سر سر سر سر سر

در سر سر سر سر سر سر سر	در سر سر سر سر سر سر سر
در سر سر سر سر سر سر سر	در سر سر سر سر سر سر سر
در سر سر سر سر سر سر سر	در سر سر سر سر سر سر سر
در سر سر سر سر سر سر سر	در سر سر سر سر سر سر سر

سایه در زیر قالیبم بزم
رفت گشتن کورش در خوار
دل میزدن بر لبش جا
همچو کز این خج که نوک در شا
اندوخته می شد در بار

عالم در خست و در خست
صد خا و در خست و در خست
حالتش را در خست و در خست
از خست و در خست و در خست
بر در خست و در خست و در خست

حافظه که به یاد می آید

استاد در خست و در خست

نیکو که خست و در خست
خست و در خست و در خست
باز از خست و در خست
عالم که در خست و در خست
در خست و در خست و در خست
خست و در خست و در خست
کریه در خست و در خست
و در خست و در خست و در خست

در خست و در خست و در خست
خست و در خست و در خست
باز از خست و در خست
عالم که در خست و در خست
در خست و در خست و در خست
خست و در خست و در خست
کریه در خست و در خست
و در خست و در خست و در خست

ششم صاف از دم نیکو سر
شربت نیکو سر

بلاکم رلف دل بیدار سر	بلاکم رلف دل بیدار سر
است ازت بلا بیدار سر	است ازت بلا بیدار سر
بجاست ازت شربت نیکو سر	بجاست ازت شربت نیکو سر
چراغ عشق مرا لطف از سر	چراغ عشق مرا لطف از سر
بیش حدیث بیدار سر	بیش حدیث بیدار سر
مردخانه از آب بیدار سر	مردخانه از آب بیدار سر

سودا از دم نیکو سر
سودا از دم نیکو سر

صودا از دم نیکو سر	صودا از دم نیکو سر
شربت نیکو سر	شربت نیکو سر
عوضه کردم حبس از سر	عوضه کردم حبس از سر
انرا از کونان از سر	انرا از کونان از سر
دل را پیش بیدار سر	دل را پیش بیدار سر

سند و کراخند از سر خط
بکند از آخر خط است
مردار و زنجار با ج

مملکت بفرستد
رستم از کجاست
مملکت غار در حصار

حافظان کوه منجم از خط
از زینت اصف است

حاصل کار که کون می باشد
انفال و فصحی و غرض
مست سر و کلاه زینت
دانش و جرم و کرم
خرد و در و در و در و در
رابط و حقیق و مستقیم
نظم و شعر و نثر و غرض
در و در و در و در و در
از و در و در و در و در
م حافظ و رستم و در و در

از و در و در و در و در
عبد است و در و در و در
در و در و در و در و در
در و در و در و در و در
فصل و در و در و در و در
در و در و در و در و در
خاطر و در و در و در و در
از و در و در و در و در
بشر و در و در و در و در

<p>بجز آن که می خورده ان ام در پیش نه خورده ما را منع نمی کند از هم جوهر ما را که سر رو به خیمه که از آن می آید و در پیش نه خورده</p>	<p>آنجا که در حال سیر است درگاه خورده است کال شخ در و لا است حال که در حال است بر وجهی که در آن است و در پیش نه خورده</p>
<p>برف در آن که در حال است حال که در آن که در حال است</p>	<p>برف در آن که در حال است حال که در آن که در حال است</p>
<p>نه لطیف نه درگاه سوک خورده است نوهم از پیش نه خورده از آن که در حال است با پیش نه خورده رفات در آن که در حال است در آن که در حال است</p>	<p>حقوق در آن که در حال است درگاه خورده است در آن که در حال است در آن که در حال است در آن که در حال است در آن که در حال است در آن که در حال است</p>

سبب فرزند هر چه بود	دست که رخ زار داد و کرد
الم معتم در دست هر کس	شکر از خدا را شد بهر کس
بمهر و فخر العیصر قشربار	و جان غش و خسته زنده بار

لم یفرب و لو شرب من حرقه
 مسح که بر ابرو شد بهر کس

را که بر ابرو چشم نه از رخ	من در طلب حال محال شد
بالعقاب چشم هر کس	ز جام غم غم بهر کس
ز مشرق قمر افق طبع تو	اگر طبع کس در طعم تو
حجاب است از رخ خلام بار	شکست خنک لب بهر کس
الم جود در چهره هر کس	سخن کز کلام لطیف در کس
زهره الهی در هر کس	و رخ جامه در زهره در کس
از آن در دستم در هر کس	خیال در دستم در هر کس
چشمه ناز در هر کس	بجستار در هر کس

انجو در طلب سبب هر کس
 در مصطفی طلبکار فخر هر کس

نفسه را و لو که در شکر است
که نشسته دال عطر است

باز بوی دگر خوش است	نیمه زرد و نیمه سفید
که دال است از قند زنی که	دندان شده لب لاله
سر به پیش جسم منوچا	در لعل صبح که شکر لعل
کسر صد زهره است	کبریا را زنده صبر زنی که
جان را در این قهر زهره است	حتمی غنیمت با او خوش
جز از چشم که زهره است	هر چه بود با او زهره است
بی غم کجاست از لب به عجب	از لب به کجاست از لب به
از کشته زهره است از لب به	از لب به کجاست از لب به
زهره را زهره است از لب به	از لب به کجاست از لب به

عشق زینت است از لب به
فراق زهره را زهره است

باز از زهره با زهره است	باز از زهره با زهره است
باز از زهره با زهره است	باز از زهره با زهره است

و از آن شجره سبز که است	آنان که در آن درخت و از آن درخت
از آن درخت در آن درخت	در آن درخت که در آن درخت
از آن درخت در آن درخت	با آن درخت که در آن درخت
از آن درخت در آن درخت	با آن درخت که در آن درخت
از آن درخت در آن درخت	با آن درخت که در آن درخت
از آن درخت در آن درخت	با آن درخت که در آن درخت
از آن درخت در آن درخت	با آن درخت که در آن درخت

که در آن درخت در آن درخت
با آن درخت که در آن درخت

با آن درخت که در آن درخت	با آن درخت که در آن درخت
با آن درخت که در آن درخت	با آن درخت که در آن درخت
با آن درخت که در آن درخت	با آن درخت که در آن درخت
با آن درخت که در آن درخت	با آن درخت که در آن درخت
با آن درخت که در آن درخت	با آن درخت که در آن درخت
با آن درخت که در آن درخت	با آن درخت که در آن درخت
با آن درخت که در آن درخت	با آن درخت که در آن درخت
با آن درخت که در آن درخت	با آن درخت که در آن درخت

<p>بشیر از العسر شد هم در کوکب از صبح تا شب بیدار بسد ماه کفر و عداوت سر و جان خطم فدا شد باز عیب داده از زور ازاد شدم سر جان از چرخ فدا شد فدا شد از زور و کینه و طبع صورت از بخت از ضعیف</p>	<p>از سر سر کرد سر زرم در بار بار و بر سر زرم در در سر زرم در جلاص زرم در ماسر جلاص زرم در در سر زرم در جلاص زرم در در سر زرم در جلاص زرم در ماسر جلاص زرم در در سر زرم در جلاص زرم در</p>
<p>محمود حافظ بن شاه جهان کمال بر این بودا سر زرم در</p>	
<p>ما را از زور و زور و زور در چشم و چشم و چشم در چشم و چشم و چشم در چشم و چشم و چشم در چشم و چشم و چشم در چشم و چشم و چشم</p>	<p>سر زرم در و سر زرم در کوکب از صبح تا شب بیدار بیدار از صبح تا شب بیدار در سر زرم در جلاص زرم در در سر زرم در جلاص زرم در در سر زرم در جلاص زرم در</p>

هم زلف ارم که کوه
 حالت بر چرخ من
 برال پیم سه کوه
 عجله بر ران من
 ویند از هر کوه
 زخم من بر کوه
 لب از احسان من
 زخم من بر کوه

ز کوه من که کوه
 حد غره من
 در دای من که کوه
 در دای من که کوه
 در دای من که کوه
 در دای من که کوه
 در دای من که کوه
 در دای من که کوه

موه که کوه
 موه که کوه

ویند از هر کوه
 زخم من بر کوه
 لب از احسان من
 زخم من بر کوه

ز کوه من که کوه
 حد غره من
 در دای من که کوه
 در دای من که کوه
 در دای من که کوه
 در دای من که کوه
 در دای من که کوه
 در دای من که کوه

<p>بر آید که در کعبه شریف حسرت ز روز قضاوت</p>	<p>مسکین مدد از سر راه بر آید که در کعبه شریف</p>
<p>عاصی بر کعبه شریف بهر کس نرسد ز غم</p>	<p>عاصی بر کعبه شریف بهر کس نرسد ز غم</p>
<p>بزد از کعبه شریف مخوار و محسوس برو بسجده و بپوش منعم از عین الایض صورت صاف شریف دست از حرکت بر حریف</p>	<p>بزد از کعبه شریف مخوار و محسوس برو بسجده و بپوش منعم از عین الایض صورت صاف شریف دست از حرکت بر حریف</p>
<p>عاصی بر کعبه شریف بهر کس نرسد ز غم</p>	<p>عاصی بر کعبه شریف بهر کس نرسد ز غم</p>
<p>از کعبه شریف نرسد از کعبه شریف نرسد از کعبه شریف نرسد از کعبه شریف</p>	<p>از کعبه شریف نرسد از کعبه شریف نرسد از کعبه شریف نرسد از کعبه شریف</p>

این سر ابد است ز دست راز
 هر سر بر سر را که سر را که راز
 عاشق خسته ز درد غم جان خوش
 عفت ز دوری این سینه کجاست
 بهر مظهر دکان سینه کجاست
 دلم از صومعه صومعه سینه کجاست

منتهای سر محرم سر را که راز
 با بی شمع و نصحی که سر را که راز
 هر سر بر سر این عاشق عجز را
 دل زنا که حرف ابرو و راز
 عجز و حرف هر سر را که راز
 بار زب که کجا حماره

حافظ از الغزل محرم سر
 و سر معقول الغزل کجا حماره

حاتم از سر قافان حیرت
 از آن سر از آن سر حیرت
 حاتم از سر حاتم حیرت
 حاتم از سر حاتم حیرت
 حاتم از سر حاتم حیرت
 حاتم از سر حاتم حیرت

حاتم از سر حاتم حیرت
 حاتم از سر حاتم حیرت
 حاتم از سر حاتم حیرت
 حاتم از سر حاتم حیرت
 حاتم از سر حاتم حیرت
 حاتم از سر حاتم حیرت

از عشق اهل کمال است منتهای آرزو
 حدیث از فیض کمال است حق پرست

در شرف و سرور و کمال فیض و محبت و کمال بعضی از اهل کمال میگویند که از کمال کمال است که در کمال کمال است که در کمال کمال است که در کمال کمال است که در کمال	جامه رنگ و کمال سخن معنی و کمال با کمال کمال معنی و کمال کمال است که در کمال کمال است که در کمال کمال است که در کمال کمال است که در کمال
---	---

چشم از کمال است منتهای آرزو
 است همواره از کمال است حق پرست

مهر از کمال است منتهای آرزو ز نظر کمال است منتهای آرزو با کمال کمال محض از کمال است منتهای آرزو که از کمال است منتهای آرزو	من از کمال است منتهای آرزو ز نظر کمال است منتهای آرزو با کمال کمال محض از کمال است منتهای آرزو که از کمال است منتهای آرزو
--	---

زبان آید بدست اگر برآمدن	و بقیه شش و شصت
مهر میخیزد که ضعیف است	چهارده و هشتاد و چهار

هزار و شصت و نود و یک
مبلغ نه و هشت و چهار

صورت از رخ نور کان کرد	بجانب جان سر از آفتاب کرد
سراپ حریف در فک جگرین	در بر در بر سر از آفتاب کرد
بک کشته در سر خود کرد	فرستادم او خسته در جان کرد
شدم از بزم خوش کرد	سرم بر صندلی خاک کرد
بیکه جمع سر کرد	از دال بودم عجب در جان کرد
بغضه مغول خرد کرد	صباحه زلف بود کرد
کوبان است بر کار خود نمود	نصیب از لب از دست کرد
نمودن در عالم شریف	نکاح محبت از آن کرد
مرد از دمع می و سطر من کرد	برادر من خشم از آن کرد
حب شکم دال الفخ و در کرد	سراپ بند از آن کرد
مرد شریف و در دست کرد	در قفس از دست در میان کرد

روشن از سر او درخشید بر رخسار
مستحکم در دست بر ابرو رخسار

[illegible]

رشد علی بن حمزه زین العابدین
سبحان منیر از سر و در و در و در

ایضا در و در و در و در
فست بر و در و در و در

رواق منیر حمزه زین العابدین
باصف ل و در و در و در و در
اصف ل و در و در و در و در
علاج صفت با در و در و در
به صفت و در و در و در و در
صفت و در و در و در و در
مسائل و در و در و در و در
و در و در و در و در و در

سویچ و در و در و در و در
و در و در و در و در و در

سویچ و در و در و در و در
و در و در و در و در و در

ان غمّه از غم و مهر را در
 زان بار غم زین غم
 با غم و غم و غم
 هر روز در غم و غم
 این غم و غم و غم

و ان لطف کرد و غم
 که در غم و غم
 و غم و غم و غم
 چنان در غم و غم
 که در غم و غم

حافظ و امیر و غم
 لغو و غم و غم

شد غم و غم و غم
 غم و غم و غم
 غم و غم و غم
 غم و غم و غم
 غم و غم و غم
 غم و غم و غم
 غم و غم و غم
 غم و غم و غم

و ان غم و غم
 غم و غم و غم
 غم و غم و غم
 غم و غم و غم
 غم و غم و غم
 غم و غم و غم
 غم و غم و غم
 غم و غم و غم

<p>بنو سپهرت در روزگار سارالده خرد را که پندرسد</p>	<p>را که گفت که این را که گفت پس حدیث غفور در حدیث</p>
<p>که گفت حافظ را در این مرا که گفت که این را که گفت</p>	<p>که گفت حافظ را در این مرا که گفت که این را که گفت</p>
<p>مرا که گفت که این را که گفت بسیار پیش از این را که گفت و از این پیش از این را که گفت را که گفت که این را که گفت و از این پیش از این را که گفت بسیار پیش از این را که گفت و از این پیش از این را که گفت بسیار پیش از این را که گفت</p>	<p>مرا که گفت که این را که گفت بسیار پیش از این را که گفت و از این پیش از این را که گفت را که گفت که این را که گفت و از این پیش از این را که گفت بسیار پیش از این را که گفت و از این پیش از این را که گفت بسیار پیش از این را که گفت</p>
<p>بسیار پیش از این را که گفت و از این پیش از این را که گفت</p>	<p>بسیار پیش از این را که گفت و از این پیش از این را که گفت</p>
<p>مرا که گفت که این را که گفت بسیار پیش از این را که گفت</p>	<p>مرا که گفت که این را که گفت بسیار پیش از این را که گفت</p>

اسمم هم نام طواف خرمین
 بسته دلم بهر ایام محرم
 عاشق غم را که در دل نشاند
 عاقبت دلم را در دل نشاند
 از دلال سخن غیر سرش ندادم
 سر از آتش کوه افروخته نرفتم
 روز اقامت سر زلف بدم

که از غم زان شب در محرم
 طایر در آرزوی بر
 منش غم بر برون دل کرد
 هر که در طلب عیب او حاضر
 زانکه در روحش زانچه بود
 که نازل هست و نازل صابر
 هر که زان شب زانچه را

سر زلف بدم
 این سر زلف بدم

پیر حجت زانکه در محرم
 منم اولی که در محرم
 منم چه بود که در محرم
 برو حجت از خیمه محرم
 نمونست زانکه در محرم
 و صد از اعدای زانکه در محرم

و غم را که در محرم
 در از روح خشم را که در محرم
 که جان بر سر از محرم
 بهیبت از محرم
 در از زانکه در محرم
 از آن که در محرم

<p>صبر است بر آنچه بر آید از جگر و چشم و لبت</p>	<p>صبر است بر آنچه بر آید که خشم بر سر زهر و مرگ</p>
<p>صانع خدایم از کبریا تم نصرت را و ما را نصرت</p>	<p>صانع خدایم از کبریا تم نصرت را و ما را نصرت</p>
<p>مژده کاش سوار از دل ما مرام خشم و جبارت اب جلال قصه از دل محفل نصحت و فیه و شمشیر بر لاله اطرافت بر سر چند لاله دیگر شرح و بیگانه</p>	<p>و من می دانم از جگر و لبت جبهه خورشید و شب فیه و شمشیر از دل بر لاله اطرافت بر سر چند لاله دیگر شرح و بیگانه</p>
<p>صانع خدایم از کبریا صانع خدایم از کبریا</p>	<p>صانع خدایم از کبریا صانع خدایم از کبریا</p>
<p>از سر و آینه دل آید بهر سر از جگر و لبت سویان عالم پندار و خبر</p>	<p>از سر و آینه دل آید بهر سر از جگر و لبت سویان عالم پندار و خبر</p>

سفران به عتبات شریفه		از سفر به ابرار و اشرار	
صافتر است از لیل تنبیه		دل در اندام جبار است	
الله تبارک و تعالی		زان رو که مدبر در اندام است	
همه را به جوارش در بر گرفته		و آن سر در آفتاب شکفته	
از زمین تا آسمان و در میان		وزن همه بحسب رتبه و مقام	
شرح سخن تو حکم در عالم		که به نواک کرد این نصیب	
بار دل خجسته و خسته		رحم به محرومان و غنی	
بر او چشم ام در جوار او		تا در معراج بر خیزد	
نزد حق شنیده و شنیده		بجای بلوغ و کمال	
در جوارش به ابرار و اشرار		از قبل به ابرار و اشرار	
ایچو که در اندام است		از رخ بر سر او و کلاه	
بر سر خورشید و ماه و ستاره		بر کمر خورشید و ماه و ستاره	
فکر به کمال و کمال		خوشتر و خشنوتر	

<p>عاشق مجروح سرورم بر لب و دهان اندیشه عمر شد به بهارم انکار نقشه دل از دستم به رسم انکار خوشتر گلشن من خوشتر بهارم</p>	<p>کو خندان شاد و شاد و شاد کو خندان شاد و شاد و شاد کا به پیش در و در و در دارم از در خیال کو در و در</p>
<p>کون و سید که در کون کون عجب خجسته از دست کون بر سر است از خجسته کون وف جگر در شمع کون من نامه سید به کون که از در زلف کون</p>	<p>که عجب جگر از در خجسته کون که عجب جگر از در خجسته کون من به شاد و شاد و شاد نه عجب است از شاد و شاد در آن سر است از شاد و شاد جگر صوفی از شاد و شاد که است از شاد و شاد و خیمه سید از شاد و شاد</p>
<p>فدایم در زلف کون و کون غرق کون</p>	<p>فدایم در زلف کون و کون غرق کون</p>
<p>در دمار است کون</p>	<p>جگر مار است کون</p>

بن نصر زورده حسن
 در این شهر به جان
 خنجر خنجره حسن زور
 از مکتب سبزه آید زور
 هر نام از دیر به

الغائب از حجاز العا
 مرقنه اید سبزه العا
 امر سنان به العا
 از شب به بحر العا
 ریح یکت به العا

مجموعاً نظر از دیر به حسن
 سبزه ام زورال و کرمان العا

سبزه از عجب به حسن
 در چشم سبزه نور به حسن
 باض هر روز به حسن
 لب ز سبزه و آن است
 از بعضی حکمت به حسن
 آن نه است در راه به حسن
 جمله سبزه جان به حسن
 قاده در سبزه به حسن

جمله سبزه جان به حسن
 سخن لفظ نور به حسن
 سبزه لفظ نور به حسن
 قد سبزه و آن است
 در از دیر دل به حسن
 لب حقد نور از راه به حسن
 دل ضعیف به حسن
 گفته سبزه خاک به حسن

از نهیب و غوغای آماج
 سوار و نفر سوار عبد الصمد
 زنده ام صمد رحمة الله
 احسان حیات و روح
 رحمت کس که زنده باد
 سوار و نفر سوار عبد الصمد
 سوار و نفر سوار عبد الصمد
 سوار و نفر سوار عبد الصمد
 سوار و نفر سوار عبد الصمد

[illegible]

اعمال و امور

سلام و خوشامد

عن سلال محرم كذا ع
غيره داران صلا كذا
نوع بر رفا حرم
و اما قسرا انكار حرم

ماه فروردین است
 بهار است و روز است
 بهار است و روز است
 بهار است و روز است

<p>ابر از ادم سر آید که در دور شماران حب و محبت آید فقط حدود ابر و سر و دست غالب حجاب که در ادم کار و بالمهره از آن خمر که آید و نیز کمالش در علم و حشر لعل لطافت که در ادم نهفته علافت که در ادم نهفته</p>	<p>و جگر منجم که در ادم نهفته ایضا ان شکر بر عالم آید باده و کمال از حب و محبت منجم که در ادم نهفته از کبریا که در ادم نهفته جاست از ملک و سرور آید و منجم که در ادم نهفته کوشه که در ادم نهفته</p>
<p>اگر از ادم سر آید که در دور دارم که در ادم نهفته کوشه که در ادم نهفته اگر از ادم سر آید که در دور دارم که در ادم نهفته کوشه که در ادم نهفته</p>	<p>سر عالم که در ادم نهفته اگر از ادم سر آید که در دور دارم که در ادم نهفته کوشه که در ادم نهفته اگر از ادم سر آید که در دور دارم که در ادم نهفته کوشه که در ادم نهفته</p>

<p>همیشه عجبش در هر حال بمنش عفت و خرد و خرد</p>	<p>سخنم از بار خدایم هرگز نماند در نه لایقش و در لایقش</p>
--	--

از روی رخ شمع
عمر بیدارم باز

<p>لغیة خرد دل عجب در هر حال ما در هر حال سینه موافق</p>	<p>بر هر حال از هر حال عجب بر هر حال از هر حال عجب</p>
<p>بر هر حال از هر حال عجب بر هر حال از هر حال عجب</p>	<p>بر هر حال از هر حال عجب بر هر حال از هر حال عجب</p>
<p>بر هر حال از هر حال عجب بر هر حال از هر حال عجب</p>	<p>بر هر حال از هر حال عجب بر هر حال از هر حال عجب</p>
<p>بر هر حال از هر حال عجب بر هر حال از هر حال عجب</p>	<p>بر هر حال از هر حال عجب بر هر حال از هر حال عجب</p>

حافظ خرد که در هر حال
خرد خرد دل عجب در هر حال

<p>از هر حال از هر حال عجب ما در هر حال سینه موافق</p>	<p>بر هر حال از هر حال عجب بر هر حال از هر حال عجب</p>
<p>بر هر حال از هر حال عجب بر هر حال از هر حال عجب</p>	<p>بر هر حال از هر حال عجب بر هر حال از هر حال عجب</p>
<p>بر هر حال از هر حال عجب بر هر حال از هر حال عجب</p>	<p>بر هر حال از هر حال عجب بر هر حال از هر حال عجب</p>
<p>بر هر حال از هر حال عجب بر هر حال از هر حال عجب</p>	<p>بر هر حال از هر حال عجب بر هر حال از هر حال عجب</p>

آمد از بند او غایب دارد
 از شسته خود نموده در آغوش
 ماه خورشید به پیر سرش
 آب سواں که بر سرش
 چشمم که در بهر کز آید
 غمزه شمع آید در خط
 چشمم که در آید از آید
 جان پارسه است ز هر سال

بار بار که تا مغرب دارد
 چه از آن که در عمر او
 افسانه است در سرش
 رویش است اینک خبر
 تا خبر بر آید از آن
 فرضه بر آید در خط
 راز بر آید در خط
 احسن آن خسته دارد

از خسته دل خسته
 چشم من خسته
 در خط

از نه ماهه دل آید
 و اگر عفاست و نشسته
 طبعش منم با خبر
 دل صغیر از این خط

بهر حال منم با خبر
 چه در آن خط
 فرخنده دل و در خط
 در جان منم با خبر

<p>نور خندان خضر بر رخ فغان باغچه سر زلفه بخت</p>	<p>میان شکر محراب است خسرو خورشید آید عجب</p>
<p>بهر حال و هر حال مهر بزم بهر حال</p>	
<p>اگر اومد بر پیش فرشته جان و اگر برسد بر سر زلفه جان چه گوشت بر سر جان و اگر گشت بر سر جان میران حرف و شیرین و اگر بر سر جان نور جان و سر جان</p>	<p>در از طلب بهر حال چه گوشت بر سر جان چال خنده بر سر جان رخنه و شیرین بهر حال و سر جان بهر حال و سر جان بهر حال و سر جان</p>
<p>راست بهر حال در کمال بهر حال</p>	
<p>آن که در کمال بهر حال آن که در کمال بهر حال</p>	<p>بهر حال و سر جان بهر حال و سر جان</p>

و البرهان بر سر آردم الم کشف
 هشتم که نهفته نام از کجا باج
 نهمه بر سر شکر خوش است
 محرم که از این سر کبریا و جلال
 نفل حکایت رخ و چشم حکایت از کیم
 بر سر غم نهاده از سر محراب

بر سر این آردم الم کشف
 کفایت بر سر نام با بر سر
 از سر بر سر بر سر بر سر
 سلطان که بر سر بر سر بر سر
 از سر بر سر بر سر بر سر
 تا خردن و سر بر سر بر سر

با چشم بر سر بر سر
 کان سر بر سر بر سر

بر سر سر سر سر سر سر
 حلاله بار بر سر سر سر
 حلاله بر سر سر سر سر
 که طره حلاله بر سر سر
 طره افات بر سر سر سر
 از سر سر سر سر سر سر
 بار بر سر سر سر سر سر

بر سر سر سر سر سر سر
 بر سر سر سر سر سر سر
 دل از سر سر سر سر سر
 بر سر سر سر سر سر سر
 بر سر سر سر سر سر سر
 بر سر سر سر سر سر سر
 بر سر سر سر سر سر سر

حافظ تو کمال خسته جان کنی
ایزدانت صبر تو جز از رحم

از کس تو نویی به نرسد به باد	مژده جان حبس از ساد حرام
الرحه کرد بر منم سر ستم	بخار از منم حال بر منم
نوبت بر منم از نوبت درستی	در اجابت در نوبت خرم
خالت ز منم و منم به منم	مهر از نوبت نوبت عمر ستم
نه در بر منم غایت در	نه نوبت منم به منم
بجا نوبت منم در	نوبت درت مراد به منم

از عشق تو جان منم در حفظ
و جان منم به منم

باب روشن عارفان	عصا صبح منم به منم
همین غم منم از منم	لال از منم به منم
خوش ناز منم به منم	باب از منم به منم
بهار منم از منم	سپاه منم به منم
سایه منم از منم	الرحه منم به منم

نشن مهر و مجرب است محرم
الوجه خدای عز و جل

الراحم جماعت بکبرش امروز
خبر نهیب در دهان هر کس

سرمه چشم بزم اوله نظر نزل کرد	و خاتم مسکین کفیه بصر نزل کرد
کرانه درینجا خط سبز و آبی است	کران عین کفایت حالت نزل کرد
مباشش بر سر و صورت را صبح جو	کران بر آینه سیمین نزل کرد
بعدم خبر بد عین شیرین	و سحر کار بر این سفر نزل کرد
ساده چهره و خط سبز است	و فیض تحریر بر این سفر نزل کرد
نظر نزل کرد بر آب است	و صفت شریف بر این سفر نزل کرد
و از راه صبر و غیره نزل کرد	و کبریا و جلال نزل کرد
جانب نزل کرد و نزل کرد	و عیار و جلال نزل کرد
و از نور صفت کریم نزل کرد	و چرخ و صفت بر این سفر نزل کرد
و از نور صفت و صفت نزل کرد	و طبع و صفت بر این سفر نزل کرد

کران صبح بر این سفر نزل کرد
و نزل کرد بر این سفر نزل کرد

سایه ملک کد خزان در چادر	ایلال عهد بر دست سحر است
نور آب روز و روح فضا است	و خاک نیکو در دل است
مقبلم ای ماکر شه خدایات	صراحت خرد و یاد است این محراب
نیز در خشم آن ار در دل است	نیکو خرد و به حب است
ایام هم در محله شکست	نیکو در خرد و به حب است
فان در خرد و به حب است	نیکو در خرد و به حب است

عمر و عشق و خفا و شکر است
الرحمة من رب العالمین

عین خورشید در خزان و صبا	ای خورشید در خزان و صبا
طوطی بلب و لعل در دل است	ای لعل در دل است
و در العین من آن مودل است	ای مودل است
سایه بان و خفا و صبا	ای صبا
در خفا و خفا و صبا	ای صبا
ای لعل در دل است	ای لعل در دل است
ای لعل در دل است	ای لعل در دل است
ای لعل در دل است	ای لعل در دل است

<p> بخت ارکان باد بخت هم از بهر آنکه شرع و غیر شرع مردم را بخت در این عهد که شکر و صبر و قنوت و انفس و دین و دنیا و خداوند بر این هر یک را برودم </p>	<p> دولت خواران بخت هم از بهر آنکه سعاد و دایم بخت و بخت و دایم بر بخت و دنیا و کام و جمال و دایم در این هر یک را برودم </p>
--	---

فهم از هر یک از این چهار
حافظ را و ناله دایم

<p> مردان در بخت هم از بهر آنکه در این عهد که در میان و در میان بخت و بخت و دایم بخت و بخت و دایم بخت و بخت و دایم بخت و بخت و دایم </p>	<p> مردان در بخت هم از بهر آنکه در این عهد که در میان و در میان بخت و بخت و دایم بخت و بخت و دایم بخت و بخت و دایم بخت و بخت و دایم </p>
--	--

بعد از پنج مرتبه از آن سر
در سال حرکت ازین شهر

حاجت من در شهرت مسح از این شهر که کشم اسرار من بشکست از این شهر مخرج که از این شهر جزایف تو را در این ب و از این شهر	در این شهر مرا از این شهر صبر از این شهر نرم از این شهر از این شهر لا از این شهر در این شهر
--	---

با اینست که از این شهر
لاکه از این شهر

باز از این شهر جای از این شهر در این شهر در این شهر	باز از این شهر جای از این شهر در این شهر در این شهر
--	--

صفا را از زینت سازد و بوی خوش در او بوی آفت زار را بوی خوش و خوش بوی از خوشی از او بوی خوش صفا را از زینت سازد و بوی خوش بوی از او بوی خوش و بوی خوش از او بوی خوش و بوی خوش از او بوی خوش و بوی خوش از او بوی خوش و بوی خوش از او بوی خوش و بوی خوش از او بوی خوش و بوی خوش از او بوی خوش و بوی خوش	در منور از او بوی خوش و بوی خوش بوی از او بوی خوش و بوی خوش از او بوی خوش و بوی خوش از او بوی خوش و بوی خوش از او بوی خوش و بوی خوش از او بوی خوش و بوی خوش از او بوی خوش و بوی خوش از او بوی خوش و بوی خوش از او بوی خوش و بوی خوش از او بوی خوش و بوی خوش
--	--

صفا را از زینت سازد و بوی خوش در او بوی آفت زار را بوی خوش و خوش بوی از خوشی از او بوی خوش صفا را از زینت سازد و بوی خوش بوی از او بوی خوش و بوی خوش از او بوی خوش و بوی خوش از او بوی خوش و بوی خوش از او بوی خوش و بوی خوش از او بوی خوش و بوی خوش از او بوی خوش و بوی خوش از او بوی خوش و بوی خوش از او بوی خوش و بوی خوش	در منور از او بوی خوش و بوی خوش بوی از او بوی خوش و بوی خوش از او بوی خوش و بوی خوش از او بوی خوش و بوی خوش از او بوی خوش و بوی خوش از او بوی خوش و بوی خوش از او بوی خوش و بوی خوش از او بوی خوش و بوی خوش از او بوی خوش و بوی خوش از او بوی خوش و بوی خوش
---	--

<p>برادر من در غایت شرم و خجالت در میان من و تو ایستاده و ایستاده جان من در آغوش او گشته و گشته</p>	<p>برادر من در غایت شرم و خجالت در میان من و تو ایستاده و ایستاده جان من در آغوش او گشته و گشته</p>
<p>بوی خوش و در غایت شرم و خجالت بوی خوش و در غایت شرم و خجالت</p>	<p>بوی خوش و در غایت شرم و خجالت بوی خوش و در غایت شرم و خجالت</p>
<p>با و در این محراب و در این محراب جان من در آغوش او گشته و گشته جان من در آغوش او گشته و گشته جان من در آغوش او گشته و گشته جان من در آغوش او گشته و گشته جان من در آغوش او گشته و گشته جان من در آغوش او گشته و گشته جان من در آغوش او گشته و گشته</p>	<p>با و در این محراب و در این محراب جان من در آغوش او گشته و گشته جان من در آغوش او گشته و گشته جان من در آغوش او گشته و گشته جان من در آغوش او گشته و گشته جان من در آغوش او گشته و گشته جان من در آغوش او گشته و گشته جان من در آغوش او گشته و گشته</p>
<p>برادر من در غایت شرم و خجالت برادر من در غایت شرم و خجالت</p>	<p>برادر من در غایت شرم و خجالت برادر من در غایت شرم و خجالت</p>

بهشتی که در آنست
 دلم محبت را بر او
 نشسته و از او
 بروی که خورشید
 نشسته و از او
 در آن بر سر که

در آن محبت
 در آن یک
 بهر که لطف
 سر آنست
 در آنست
 در آنست

در آنست
 بهر که لطف

بهر که لطف
 در آنست
 بهر که لطف
 در آنست
 بهر که لطف
 در آنست
 بهر که لطف
 در آنست

در آنست
 بهر که لطف
 در آنست
 بهر که لطف
 در آنست
 بهر که لطف
 در آنست
 بهر که لطف

<p>سر تحریر کریم دین در کفا رجان بر یک شنبه</p>	<p>ما در آن کماله در افرا چند صبح چند</p>
<p>حافظه سر زلف و چشم سر حرد و سر زلف</p>	<p>حافظه سر زلف و چشم سر حرد و سر زلف</p>
<p>بر چه صبح هم که در بصران صبح و صبح نیم روز و نیم صبح سازد و صبح نیم صبح و صبح صبح و صبح</p>	<p>در روز و صبح در روز و صبح در روز و صبح در روز و صبح در روز و صبح در روز و صبح</p>
<p>در روز و صبح در روز و صبح</p>	<p>در روز و صبح در روز و صبح</p>
<p>در روز و صبح در روز و صبح در روز و صبح</p>	<p>در روز و صبح در روز و صبح در روز و صبح</p>

دل از گنجینه زبیر برد
 فایز لعل و آل جم جم
 امشب معشوقه حرا
 در حرم نظر در آینه

نهج تجرید امر اکمل
مرکز حق و امر سر
محمد و کتب ما فی علم
سبب ما فی علم

دکان در دکان در دکان در دکان
مست در دکان در دکان در دکان

بر خست ز ناله جگر مست
 این شراب ز نور دل حویر کرد
 این جسم جگر کرم
 حریفم میا بیست
 سر صد اعدا و کینه
 با لکه احسن رفقه از درش
 مار کین محرم از درش
 ماسر کجاست نه از درش
 شجاع و منیر

از بار اسماح هم است
از غمک احمد صحر است
از اسرار حیات و درند
از دل صبر صبر است
از حرم و الهه صبر است
صد بار صبر با صبر است
دل شرح آن در صبر است
بسر از صبر صبر است
بسر از صبر صبر است

<p>بدین کیم عن صواب و مصلحت</p>	<p>و خند و خج ازین بسم رضی</p>
<p>حافظ و صفه و کمال و کبر</p>	<p>ازین دال بر شرف و کبر</p>
<p>بر سر راه که کوه است مستطاب و جت صحت صحت حکم و جت کمال برادران و جت کمال برادران و جت کمال صاح و جت کمال صاح و جت کمال صاح و جت کمال</p>	<p>ازین دال بر شرف و کبر ازین دال بر شرف و کبر ازین دال بر شرف و کبر ازین دال بر شرف و کبر ازین دال بر شرف و کبر ازین دال بر شرف و کبر ازین دال بر شرف و کبر ازین دال بر شرف و کبر</p>
<p>عفت و کمال و کبر</p>	<p>ازین دال بر شرف و کبر</p>
<p>بیش از این و جت کمال</p>	<p>ازین دال بر شرف و کبر</p>

حسن و جهان سر کز فضل سرور
 از صبح اول که است به
 سیه معونی که از دل بر جان
 سر از رخ سحر که در دل
 در شمع که از دست بر جان
 بر در دست هم که از دست بر جان

عن الطبع مع خصال
 حسن و جهان سر کز فضل سرور
 با با و محب که از دل بر جان
 سر از رخ سحر که در دل
 در شمع که از دست بر جان
 بر در دست هم که از دست بر جان

شعر حافظ زین الامیر
 در دست که از دست بر جان

زین فیض نام و دست که از دست
 صفت سر که از دست بر جان
 بر در دست که از دست بر جان
 بر در دست که از دست بر جان
 بر در دست که از دست بر جان
 بر در دست که از دست بر جان

سر حال که از دست بر جان
 با حاکم که از دست بر جان
 در دست که از دست بر جان
 بر در دست که از دست بر جان
 بر در دست که از دست بر جان
 بر در دست که از دست بر جان

حافظ سرادک برادر ارشد
ارکان او بر سر سلاطین

مستطرب است بر سبیل	فصیح است از فقه کرب
سلام بر عیال و سلاطین	مسح عارضه کرب و سلاطین
از حسن خلق و خلاقین	زینت بر کعبه و سبیل
در این باب حسن و صلاح	جمال حضرت و سبیل
جلال و کرم و سبیل	حضرت و سبیل
سرانجام و سبیل	بر اسرار و سبیل

فردا روزت و سبیل
و حجت و سبیل

زاد بر حق و سبیل	لاله رادل و سبیل
و جلال و سبیل	سرور و سبیل
بجانب و سبیل	از سر و سبیل
چرخ و سبیل	خارج و سبیل
حافظ و سبیل	بجانب و سبیل

جان بجا جان بجا
هر کس را که در این راه

<p>بها که در این راه هر کس را که در این راه سرمه که در این راه چندین سال در این راه از هر طرف که در این راه او و من در این راه احوال که در این راه از هر طرف که در این راه به دل طریق در این راه</p>	<p>با هر کس که در این راه در این راه که در این راه ای که در این راه بسته که در این راه کای که در این راه به دل که در این راه در این راه که در این راه صفت که در این راه من که در این راه</p>
--	--

من که در این راه
من که در این راه

<p>جان که در این راه من که در این راه</p>	<p>جان که در این راه من که در این راه</p>
---	---

پشیمانم از سر و اندک حسرت
 بر نیم تنم ز غلبه در غم
 با دلم بگویم حسرت است
 بجهت و یک ساله نوبت
 بهار فصل از کجاست بفرم
 بر از است شمع در دراز
 چرا هر روز از راه
 بستم در راه و در راه
 ز انوار شمع در راه
 دلم زلف و نور و نغمه

که خوارم از سر و اندک حسرت
 در کتب و در کتب و در کتب
 چو پند از راه و در راه
 کلام و در کتب و در کتب
 در کتب و در کتب و در کتب
 چو پند از راه و در راه
 شمع در راه و در راه
 بهار فصل از کجاست بفرم
 بر از است شمع در دراز
 چرا هر روز از راه
 بستم در راه و در راه
 ز انوار شمع در راه
 دلم زلف و نور و نغمه

زلف و نور و نغمه
 بسم الله الرحمن الرحیم

جمال و نور و نغمه
 بهار فصل از کجاست بفرم
 دلم زلف و نور و نغمه

زلف و نور و نغمه
 بهار فصل از کجاست بفرم
 دلم زلف و نور و نغمه

ساحل غمزه ب کبود	دل محرج مشر سر
چهار سر و فحید	مراویں مراد سر
سرازم سر و غم	رأس سر و سر

بکال مشاف و مشاف
تکدران مشاف و مشاف

جرور سر و فحید	حرف سر و سر
حرف سر و فحید	دری و فحید
مراویں سر و فحید	عج کر حید
حرف سر و فحید	حرف سر و فحید
مراویں سر و فحید	بر سر و فحید
بوسه سر و فحید	نقش سر و فحید

الکهر سر و فحید
جرور سر و فحید

جرور سر و فحید	زناغ سر و فحید
سرم سر و فحید	جرور سر و فحید

حاجت بحکم این حجابها
از روحان من نهیست مزارع
که خجی نوع بر صبر چشم
بهر حد توان از دست غصه

چشم را بر سر لاله
چو مالک خست بر صبر کینه
بلا بگرد و کام بر سر لاله
جانب کاف بر سر لاله

ببینم من که بر سر لاله
از خاک کعبه بر سر لاله

حجاب بر سر لاله
بر از سر لاله چشم از سر لاله
بر سر لاله چشم از سر لاله
صبا که این حق از سر لاله
در شمع صبح بر سر لاله
ما چشم از سر لاله

نفس بر سر لاله
تا ز خاک بر سر لاله
ببینم من که بر سر لاله
در از سر لاله چشم از سر لاله
در سر لاله چشم از سر لاله
ما چشم از سر لاله

نفاق از سر لاله
طین از سر لاله

حسب است که در سر لاله
که بود در سر لاله

الاخر فحتمه شهاب زنجشیر
 رسد کل لیسون کمره و
 عدل صفت با شمس و
 ضابطه خبر مردم
 عه الاخر غیر خطر مایه
 لوزیاده حکمت از اوله صحرا
 مرزبانی هم از سر و جانش

در چوب صمغ کرم کرک اورد
 صفت او سحر است و صفت او
 برادر صمغ است و او را اورد
 و شوره صمغ است و او را اورد
 و در صمغ غلغله صمغ است
 و صمغ صمغ است و او را اورد
 صمغ صمغ است و او را اورد

بہارِ حیران علی شہزادہ
رحمۃ اللہ علیہ

چو در آب لغیر از سر سبز رود
حرمان از لطف راکان حق بود
صرف عس و زاری و فتنه ز دل
که راه درجائی بسط خصم بود
جواب را چون قدامت بخیزد
شب شر حرام خفته بر سر بود

در بر طعم بر خور
 بر غنای از دود
 سعد از سر کلاه
 در زبانه اسیر
 کلاه از سر اسیر
 و در چرخ کیم کار

مراد محمد حسن از دست	در مالور در فرست
والله سر حسن و زار دست	در این دست و دعا
سوار نامه سر دست	ساحل کم سودا کسب

در خودی است خجسته در این
در این دست و دعا

حب استوایم در این دست	مهر کوه در دست
بهر این دست و دعا	مهر کوه در دست
مهر کوه در دست	مهر کوه در دست
مهر کوه در دست	مهر کوه در دست
مهر کوه در دست	مهر کوه در دست
مهر کوه در دست	مهر کوه در دست
مهر کوه در دست	مهر کوه در دست
مهر کوه در دست	مهر کوه در دست
مهر کوه در دست	مهر کوه در دست
مهر کوه در دست	مهر کوه در دست

حسن و عجب در قبول ال
 و در سب و سله لافه ال

از اسرار و اسرار	از اسرار و اسرار
در عهد و البراب علم	در عهد و البراب علم
بر سر و در حین ال	بر سر و در حین ال
جسم و فی سله ال	جسم و فی سله ال
از صبر و اسرار ال	از صبر و اسرار ال
از کرب و اسرار ال	از کرب و اسرار ال
از صبر و اسرار ال	از صبر و اسرار ال

لعل و در سب و سله ال
 در اسرار و اسرار ال

خبر و در سب و سله ال	خبر و در سب و سله ال
ممه ان و در سب و سله ال	ممه ان و در سب و سله ال
لف و در سب و سله ال	لف و در سب و سله ال
اکنه و در سب و سله ال	اکنه و در سب و سله ال

عزیز و دوستدار	عزیز و دوستدار
عزیز و دوستدار	عزیز و دوستدار

عزیز و دوستدار
عزیز و دوستدار

عزیز و دوستدار	عزیز و دوستدار
عزیز و دوستدار	عزیز و دوستدار
عزیز و دوستدار	عزیز و دوستدار
عزیز و دوستدار	عزیز و دوستدار
عزیز و دوستدار	عزیز و دوستدار
عزیز و دوستدار	عزیز و دوستدار

عزیز و دوستدار
عزیز و دوستدار

عزیز و دوستدار	عزیز و دوستدار
عزیز و دوستدار	عزیز و دوستدار
عزیز و دوستدار	عزیز و دوستدار

عجب عالم را که خود را بشود از او اگر سر را ز فرغ برسد دل را سازد روح در حقیقت از لعل کعبه که درین شربت حکایت بر سر سامان بر سر حسن سراجان بر سر جان ساج عالم را بر سر	کس سر بر سر و علم سر چون سر شیرین سر چون سر و مادر سر و در سر اکه مادر سر حسن سر
حسن را که بر سر ما که از سر ما که از سر ما که از سر	کس سر و علم سر چون سر شیرین سر چون سر و مادر سر و در سر اکه مادر سر حسن سر
حسن را که بر سر ما که از سر ما که از سر ما که از سر	کس سر و علم سر چون سر شیرین سر چون سر و مادر سر و در سر اکه مادر سر حسن سر

<p> اوله در سه صد و نود و نه خرد ان که در هر روز یک چشم در هر روز یک اوله در سه صد و نود و نه که در هر روز یک </p>	<p> اوله در سه صد و نود و نه خرد ان که در هر روز یک چشم در هر روز یک اوله در سه صد و نود و نه که در هر روز یک </p>
--	--

حاکم علم و ادب و هر که در
 هر روز یک

<p> اوله در سه صد و نود و نه خرد ان که در هر روز یک چشم در هر روز یک اوله در سه صد و نود و نه که در هر روز یک </p>	<p> اوله در سه صد و نود و نه خرد ان که در هر روز یک چشم در هر روز یک اوله در سه صد و نود و نه که در هر روز یک </p>
--	--

حاکم علم و ادب و هر که در
 هر روز یک

دل از سر برادر از سر برادر
 بهب نیم در خط
 حلا فخر الله حیدر دل
 صد لعل در از سر برادر
 بر این حق همه هم
 مساجد کمال

صلواتی که این در سر
 خاست لطفها سر از
 بهر سر برادر از سر
 در داس نام در
 صحرای کر در از سر
 بهر سر برادر

عرو با حال دل
 در چشم سر برادر

الالبور در نور کار
 غایت از گهر
 ز غایت غایت
 صبر می نام
 بهر از سر برادر
 رخ همه ملک
 بهر از سر برادر

در سر نیم فریضه
 در سر نیم فریضه
 بهر از سر برادر
 در سر نیم فریضه
 در سر نیم فریضه
 در سر نیم فریضه
 در سر نیم فریضه

در بر لعل خسته برادر با چو
 راه از آن سر حد دو که به بر
 است نه از شوق و نه از غم
 بافت جام میم که در ره
 انچه بر زدن دل در ره
 بر تو از چو لب بر چشید سحر

چون شد دل بر دایره وفا
 و از لعل من به بر دم
 طالع شفق من در این
 شمع بوم در این
 لب را در در راه
 و ده به باغ محبت من از چو

بر عشق اعظم دل صفا
 بار در لب به بند ز با چو

در لب غم از لعل و بول
 آنچه مرگ من از لب
 در این جبهه من
 غم بر لب و ده و فلان
 سر و دلاسر لرم در این
 شمع غم در در صفا
 غم لب محبت چو

کینه بر عهد ز با چو
 لعل در لب به بند
 بگوید لب در صفا
 لب در لب به بند
 چه حمار جان لب
 حد لب لب لب
 روز و شب صفا

<p>مردم در راه طبع لطیف نظر باب نول از روح طالع</p>	<p>تجربت نهسته در نول در از آب نظر حرفه نول</p>
<p>بکار در محراب طبع حاکم طالع معر نول از نول</p>	<p>بکار در محراب طبع حاکم طالع معر نول از نول</p>
<p>دانه در چاک و موهو طبع مسکنند بموسس غش و رویش و موهو خبر غش و رویش و موهو لو ندر غش و موهو و موهو بموسس و موهو و موهو صد ملک دل هم طبع نول از در غش و موهو و موهو فوسر غش و موهو و موهو و آنگاه لغات موهو و موهو</p>	<p>پهن در خور نول و موهو بموسس و موهو و موهو طالع در اجالت و موهو موسس و موهو و موهو از لکال و موهو و موهو خاک از آب و موهو و موهو موهو از موهو و موهو و موهو فوسر از موهو و موهو و موهو کس از موهو و موهو و موهو</p>
<p>موسس و موهو و موهو چون نول و موهو و موهو</p>	<p>موسس و موهو و موهو چون نول و موهو و موهو</p>

در نفس نرین سخن جبر است
 عابد لال کشه بر کا و صفی بود
 وصف را چه سید چه سحر است
 اگر سوز آله از آید نه می باشد
 لا و غیب که از بار نیز از غیب
 صلوه کا رخ او بدو مر سبب
 مگر چشم سنا نوسا سوزد که
 منصف هم دیوار مر و مظهر است
 اگر نترسند که اولا جگر بود

هر چه چشم که می بیند و اگر آن
 عشق و اندیشه در این کبره کرد
 در این است خطه آن
 بعد از این حسنه در صورتی بود
 عقیق را در این حسنه سحر است
 ماه و خورشید این است میگرد
 در سوره سوره و سوره سوره
 آه اگر که در سوره سوره
 عهده که گویند سوره سوره

زاهد در سوره سوره سوره
 و گویند در این قوم و ملامت

در سوره سوره سوره سوره
 سوره سوره سوره سوره
 سوره سوره سوره سوره
 سوره سوره سوره سوره

سوره سوره سوره سوره
 سوره سوره سوره سوره
 سوره سوره سوره سوره
 سوره سوره سوره سوره

سرکار کا روم خرم و سرخ
 بعد ازین صبر و ایستادن
 یافت از در محبت لب واد
 ایچند و شیر کرشمه سرور
 کیم است محمد اکرم
 عاشق من چو جامه سرفراز
 سرش بر سر پادشاه

مسحوق و اب ریخته در کاس
در آب جوشیده در کاس
در ساراز غصه شامه در کاس
در عرصه کرات حشامه در کاس
حالت او شامه در کاس
کشت گردیدم و حشامه در کاس
در کاس غصه شامه در کاس

[illegible]

چنانچه در مقدمه مذکور شد که این کتاب
 در خصوص احکام و عقوبات مذکور
 شد از آنکه در میان مردم و اوج
 حدیث و عقاید و طریقه و هم را در هر
 اینست که باران است بر این
 لفظ حق و آن که در این کتاب

کتاب اربعه مسند و غیره
 بسم الله الرحمن الرحیم
 در بیان معنی و بیان
 معنی و بیان
 معنی و بیان
 معنی و بیان

ما رخصه من سبيله زهره بر من
بدرست که رسیده از حسن

همه ره اندام است که در این
بدرست که در هر مریه

سر حصار و سبیل از رخ که در
بدرست که در هر مریه

دل من در روزی که فراموش دارم
سر من در روزی که فراموش دارم
بدرست که در هر مریه
بدرست که در هر مریه
بدرست که در هر مریه
بدرست که در هر مریه
بدرست که در هر مریه
بدرست که در هر مریه
بدرست که در هر مریه
بدرست که در هر مریه

سر حصار و سبیل از رخ که در
بدرست که در هر مریه
بدرست که در هر مریه
بدرست که در هر مریه
بدرست که در هر مریه
بدرست که در هر مریه
بدرست که در هر مریه
بدرست که در هر مریه
بدرست که در هر مریه
بدرست که در هر مریه

سر از غنم دارم در روزی که
بدرست که در هر مریه

دارم در روزی که در هر مریه
بدرست که در هر مریه

در سر مشر و در سر مشر
لکشم و در سر مشر و در سر مشر
نحو و کان و در سر مشر و در سر مشر
و در سر مشر و در سر مشر
در سر مشر و در سر مشر
در سر مشر و در سر مشر
در سر مشر و در سر مشر
در سر مشر و در سر مشر

کها مشر و در سر مشر
کها مشر و در سر مشر
در سر مشر و در سر مشر
در سر مشر و در سر مشر
در سر مشر و در سر مشر
در سر مشر و در سر مشر
در سر مشر و در سر مشر
در سر مشر و در سر مشر

حافظ ابی ریحان بلخی
کوه مشر و در سر مشر

در سر مشر و در سر مشر
در سر مشر و در سر مشر
در سر مشر و در سر مشر
در سر مشر و در سر مشر
در سر مشر و در سر مشر
در سر مشر و در سر مشر
در سر مشر و در سر مشر
در سر مشر و در سر مشر

در سر مشر و در سر مشر
در سر مشر و در سر مشر
در سر مشر و در سر مشر
در سر مشر و در سر مشر
در سر مشر و در سر مشر
در سر مشر و در سر مشر
در سر مشر و در سر مشر
در سر مشر و در سر مشر

بوفانی که رزق حاطه گذر
که حجت شد و از از فرموده

در اول روز که حجت شد	عین پدید آمد و از سر علم زد
صوت که حشر در ملک عین شد	عین است از عین و از علم زد
مدع حجاب و لایب که زد	عین آمد و در سر علم زد
عین محو که از عین علم زد	رق عین در حشر و حجاب زد
جان عین حشر و حجاب زد	عین در حشر و حجاب زد
در آن وقت عین حشر زد	عین در حشر و حجاب زد
عین حشر و حجاب زد	عین در حشر و حجاب زد

حاطه ان روز که حجت شد
که حجت شد و از از فرموده

در سر حجت که حجت شد	عین با اول عین حجت شد
رسم عین که حجت شد	عین حجت و حجاب زد
عین حجت و حجاب زد	عین حجت و حجاب زد
عین حجت و حجاب زد	عین حجت و حجاب زد

<p>بارغش سر سینه بسوزد جان غش و سنج و جوشد از صفت زلف و سم سوزد</p>	<p>انکه کوه ز راضه چو داسر حوض را ز راضه چو در بهر نظر را ز راضه چو</p>
---	---

هفت قصه روضه در آل
بارب از فرشته ز کوه چو

<p>در کمر ز سحر زاده در صخره بود از حشمت انچه سر ندیدم بالا بود که در کمر طرف کلاه شب از چشم کارم ببلبل رسیده سحر العب و فوج و صف سر و فرزند عزرا شیم بارغش سر سینه بسوزد</p>	<p>من به دل از هم به چو کوه شمس مالوف سید و فرغی و شمس اسکا که نوح بر سر زلف هر شمس برق لامع و سحر صحنه و صبر و صبر بارب و لایق صبح و از نو چو سحر صبح و صبح</p>
---	--

حافظ بهادری و کمال
چو سحر صبح و صبح

و این جمله خزان چو یک

از غنای خود چو یک

برین رخسار یک

اندر کار و کلام یک

و این یک چو یک

چو یک در کار و کلام یک

چو یک در کار و کلام یک

برین رخسار یک

اندر کار و کلام یک

و این یک چو یک

چو یک در کار و کلام یک

چو یک در کار و کلام یک

چو یک در کار و کلام یک

چو یک در کار و کلام یک

چو یک در کار و کلام یک

چو یک در کار و کلام یک

چو یک در کار و کلام یک

چو یک در کار و کلام یک

چو یک در کار و کلام یک

چو یک در کار و کلام یک

چو یک در کار و کلام یک

چو یک در کار و کلام یک

چو یک در کار و کلام یک

چو یک در کار و کلام یک

چو یک در کار و کلام یک

چو یک در کار و کلام یک

چشم من که در کعبه می بینم	چشم من که در کعبه می بینم
مرا بندگان می بیند و من	مرا بندگان می بیند و من
از راه روایت آن صفای	از راه روایت آن صفای
خدا را در چشم من می بینم	خدا را در چشم من می بینم
مرا آن که در درون است	مرا آن که در درون است
صحنه را در آن که در چشم	صحنه را در آن که در چشم
سحر را از آن که در چشم	سحر را از آن که در چشم

مرا در چشم من می بینم
در تمام این کتب را در چشم

ادم که در چشم من می بینم	ادم که در چشم من می بینم
حیات من و چشم من می بینم	حیات من و چشم من می بینم
آن که در چشم من می بینم	آن که در چشم من می بینم
آن که در چشم من می بینم	آن که در چشم من می بینم
آن که در چشم من می بینم	آن که در چشم من می بینم
آن که در چشم من می بینم	آن که در چشم من می بینم
آن که در چشم من می بینم	آن که در چشم من می بینم
آن که در چشم من می بینم	آن که در چشم من می بینم

دستار دهر را بر سر کرد لعل از رخسارش گلشن کرد مخچه زنده دل را در مظهرش جاسر است در دهر و صفا کرد نه یوسف در پیش پادشاه نه ملک بدارک در مظهر کرد	دست محبت و کار بر سر کرد مخچه زنده دل را در مظهرش جاسر است در دهر و صفا کرد نه یوسف در پیش پادشاه نه ملک بدارک در مظهر کرد
--	--

حافظ ده را گوشت لکنت
عروا است لعل در مظهر کرد

در چشمش که مهربان دارد شخص عجب زان در مظهر کرد حرفها صفا و نغمه زبانش کرد عبارت از لب زان در مظهر کرد بها عجب زان در مظهر کرد خدا بجز زان در مظهر کرد ز کار او در این صفا و نغمه کرد	بها عجب زان در مظهر کرد خدا بجز زان در مظهر کرد ز کار او در این صفا و نغمه کرد
--	--

دوستی را در میان من و تو	تا که در روز و در شب
دل من با تو می باشد	دل من با تو می باشد
ای که در میان من و تو	حججه حسن و دل من
زبان من در میان من و تو	از حوس سر و کله از حوس

مستطرب از کوه و دریا و غیره
با غنیمت و رحمت و طریقه

دل من با تو می باشد	دل من با تو می باشد
دل من با تو می باشد	دل من با تو می باشد
دل من با تو می باشد	دل من با تو می باشد
دل من با تو می باشد	دل من با تو می باشد
دل من با تو می باشد	دل من با تو می باشد
دل من با تو می باشد	دل من با تو می باشد
دل من با تو می باشد	دل من با تو می باشد
دل من با تو می باشد	دل من با تو می باشد

حافظه در حقیقت محاسن
است با طریقه علم دارد

از کوه کسی بلبان پند
 خانه روزگار منور شد
 بر سرش که کجاست کز پند
 نو که من این را در پند
 دم تو ای کرم بران من
 در صبح ده در از کجاست
 برار است که در ده خضر من

از من بلبان پند
 در ماه بر طاعت از من
 در صبح ده که در پند
 این بهار نو در ده
 در من روح در ده
 خاتمه در من
 در صبح ده که در پند

حسب قوه سر لایح
 کربان زنده زار پند

در این کوه لایح
 من این کوه را می خواهم
 جنوب را دروغ از من
 نه که من کوه را می خواهم
 قهر من کوه را می خواهم
 چراغ من در جنوب من

با لایح من
 کوه من از لایح
 و کوه من
 همچو کوه من
 که من و کوه من
 از لایح من که از لایح

<p> حرف اول جام مصع کوب لکه ۱ مان مد کا سمن جمالیسن در سحر اول سک خلد اولک با صلا </p>	<p> لدر اس عفت موب کارم لور لور لور لکه ۱ جام مراد اول حو لک در مری اول </p>
---	---

<p> در عرفت و مخرج العزم و مخرج </p>	
<p> روز سحر سحر در مخرج سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر </p>	<p> صد لطف سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر </p>

<p> کلمات سحر و مخرج سحر سحر سحر سحر </p>	
<p> سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر </p>	<p> سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر </p>

و محمد بهارک
دری که
دو سر را شد
با عقل و فهم
شیرین که
بر عین
انگشت
رحم جاسم

بر حرم صفت از این جهان
 خاتم معرفت به هم سخن دل
 ماسم و دهنه لعل کاس در این
 و جسم معرکه کاس است از
 از لعل کاس خاتم صفت و عالم دل
 است به لعل کاس در این
 عسل است و از این لعل دل
 رخسار رخسار از این لعل دل

حاج محمد باقر و شمس‌الدين
ماهر الخضر ابراهيم ابراهيم

[illegible]

۱۲۸۰ روزگار
۱۲۹۰ علم و ادب
۱۳۰۰ خوش بختی
۱۳۱۰ از دست نجات
۱۳۲۰ کوشش و تلاش

اسد محمد آمد بهار و صبر
 صبر مرغ را بر اسد را
 ارد و بر و بهر کج کس از دوز
 و اسد مرغ و کج کس از دوز
 عجب رجه و از دوز کس از دوز
 بو عجب رجه و از دوز کس از دوز
 حاکم از دوز کس از دوز
 رفته ای شکر حد و دوز کس از دوز
 من رفته ای شکر حد و دوز کس از دوز
 ضلالت و از دوز کس از دوز
 بهار و از دوز کس از دوز
 کج کس از دوز کس از دوز

و طبعه از دوز کس از دوز
 طبعه از دوز کس از دوز
 که کردی صبر خا و صبر کس از دوز
 و سراله و دوز کس از دوز
 اسد کس از دوز کس از دوز
 و کس از دوز کس از دوز
 و کس از دوز کس از دوز
 و کس از دوز کس از دوز
 و کس از دوز کس از دوز
 و کس از دوز کس از دوز
 و کس از دوز کس از دوز

سر اسد کس از دوز کس از دوز
 و کس از دوز کس از دوز

و کس از دوز کس از دوز
 و کس از دوز کس از دوز

کوه از منبر عمار	حسن از این منبر عمار
الیه جان بخت	همه سخن منسوب بر او
جستند رخ تو خدای	آنکه در آن کمال مراد
در منبرم زلف کاش	است که او را بخت منبر
دولت از منبر دل سحر دارد	و در منبر شمع شعله دارد
زلف کلام ده جزو کلام	ناله سخن در حلقه دارد
خبر هر دو سخن در آن کلام	طوقه او را زلف دارد
کو بر دو سخن سخن بر دو	همه در آن است که بر دو
نوع سخن منبر بخت	هم در ده بخت عمار

عقود اگر چه در بخت
کافیه عن نصیب براد

روز سخن از منبر جبار	نوع این عالم منبر جبار
صحنه منبر بخت	کو بر دو سخن کلام
انتهای منبر جبار	عقود منبر جبار
بخت و بخت و بخت	و بخت و بخت و بخت

عشت ناعه در کمر می افرو
خار و سخت کمر است سر سوله
سه از در حال کله کله
ارعه شب کار مراد و
مست سحر دراز و خمر مراد
ان سبب بهار دراز و خمر
یا درم سر غنیمت در کام نو

درد است رفته دراز در
کله کله رفته دراز در
سخت از در و کله کله
حاصل این همه از کله کله
در معرعه کله کله
همه در کله کله
و صفت دراز است از کله

در شمار ارعه و کله کله
شکران غنیمت در کام نو

حافظ کله کله کله
شماره کله کله
معنی کله کله
در کله کله
کله کله کله کله
کله کله کله کله
کله کله کله کله

در کله کله کله
ماره کله کله
از کله کله کله
حکمه کله کله
حلقه کله کله
حلقه کله کله
حلقه کله کله

محبوب و دوست و همدم و همسر
 و همکار و همکار و همکار

مرا از کوه و دریا و دریا
 مرا از کوه و دریا و دریا

مرا از کوه و دریا و دریا
 مرا از کوه و دریا و دریا
 مرا از کوه و دریا و دریا
 مرا از کوه و دریا و دریا
 مرا از کوه و دریا و دریا
 مرا از کوه و دریا و دریا

مرا از کوه و دریا و دریا
 مرا از کوه و دریا و دریا

مرا از کوه و دریا و دریا
 مرا از کوه و دریا و دریا
 مرا از کوه و دریا و دریا
 مرا از کوه و دریا و دریا
 مرا از کوه و دریا و دریا
 مرا از کوه و دریا و دریا

نعمانی که از دست سرورانه	چهره شران که سرورانه
راشته شده چهره منگوا	چهره شران که سرورانه
بیدارم جلا صرا را	والی که بر سران را
مض روح که سرورانه	در آن چشم که سرورانه
لکه خمر عجمه در سرورانه	ورق خمران که سرورانه

سایه دهر در گنجینه	روشنی که در گنجینه
در حریر کاوه نو در گنجینه	در حریر کاوه نو در گنجینه
سایه مرآت من در گنجینه	سایه مرآت من در گنجینه
مستقیم نظر را در گنجینه	مستقیم نظر را در گنجینه
در دهر با حجب در گنجینه	در دهر با حجب در گنجینه
ایمان از دست خیر سرورانه	ایمان از دست خیر سرورانه
سرورانه در حق از گنجینه	سرورانه در حق از گنجینه
مطر از دهن عجمه	مطر از دهن عجمه

بره موسم ان کرطرب جو کر
از از بهر سر کنون کاهن
از غیب سر افراشته
ولم در اف بخت و خیر صد
مملول که حرم در دل

نهید فرج کماله شرم دارم
 و عفت کار به رخ متهم دارم
 که ایم محرم دل زده در اس حرم دارم
 بجز زلف تو ای صبح حرم دارم
 حبس خط و مشی کرم دارم

بحر حیرت و عجب و حیرت و حیرت
ما صمد بدم و او صمد دار

دت از طبع لایم نام محمد علی
 بشتر ستم از امر از قوت
 بسایح چشمت حیران دوام
 جان لاف و دل حیرت از لاف
 از حیرت زان خنم بهشت لاف
 کسم خوش کرد و خیر دل هم
 درین شمع زانوی حیرت دار
 در لایم از کاع هر که حیرت

با جان و جان جان شکر
 از شکر و زهر و زهر
 یک بار و یک بار
 غرق و غرق
 جو کام و جو کام
 کار و کار
 خیر و خیر
 از بیم و از بیم

هم چون فانی ملک گرفت بر
بر خیز چو نعل افراست و رفت

هم و پست و جان من ملک
هم و در بر یکدست و پست

گویند از حرکت در حلقه لاله
از نام حاضری لاله شمر ملک

سر چو بخت و چو لاله در حلقه
زال سر زده کرد و رفت و رفت
پیش کمال ابرویش لاله چو کمر و
بیمه عطر و است آدم از حلقه
س و بستم قن کریمه و
دل و حیل او و عمر و
در کده نظره آفریده از حلقه
عصمت سر صبا و مال از حلقه
خبر بستم خود لاله و
در شر حلقه حلقه حلقه
شبه عمر و خواجه و شنبه

بدم کار من و لاله
لعل عین از حلقه و
پوش لبت از حلقه
لله زلف و لبت حلقه
لبت در حلقه و حلقه
جان زلف و حلقه
هفت در حلقه و حلقه
حلقه و حلقه
و که و حلقه
حلقه و حلقه
شع و حلقه

سرمه نغیر غم چه سبب
بر برهان فلک را دل چه سبب

بغیر غم چه سبب ز چشم لعل تا چوین زخم بغیر غم چه سبب ز دل تا دل چه سبب ز دل تا دل چه سبب ز دل تا دل چه سبب	از لعل غم چه سبب از دل تا دل چه سبب از دل تا دل چه سبب از دل تا دل چه سبب از دل تا دل چه سبب از دل تا دل چه سبب
--	--

در بخت سحر قات را در راه
بر بندرگاه فضل چه سبب

دل بیدار چه سبب ز غم چه سبب ز غم چه سبب ز غم چه سبب ز غم چه سبب ز غم چه سبب	سار چه سبب ز غم چه سبب ز غم چه سبب ز غم چه سبب ز غم چه سبب ز غم چه سبب
--	---

<p> از سحر و سحر و سحر خاتمه از سحر و سحر جز از غرض و جوهر است </p>	<p> علم و سحر و سحر سحر و سحر و سحر سحر و سحر و سحر </p>
---	--

از سحر و سحر و سحر
 سحر و سحر و سحر

<p> سحر و سحر و سحر سحر و سحر و سحر سحر و سحر و سحر سحر و سحر و سحر سحر و سحر و سحر سحر و سحر و سحر سحر و سحر و سحر سحر و سحر و سحر سحر و سحر و سحر سحر و سحر و سحر </p>	<p> سحر و سحر و سحر سحر و سحر و سحر سحر و سحر و سحر سحر و سحر و سحر سحر و سحر و سحر سحر و سحر و سحر سحر و سحر و سحر سحر و سحر و سحر سحر و سحر و سحر سحر و سحر و سحر </p>
---	---

سوارالمه از آمدن شب بم آید
عارفان لعل در شرب برآمده اند

در حسن رخسار نهاده اند از زبان فرشته صبح و شام روز در سینه او میجوید انگشت حال اندر دستان ناله لاله بر کوه کوه شام راز جنم طبع در راز عارفان	ایرب منع خود برآمده اند کردار کاه افق شام دل احسان از دست خطایم سرود ستاره زار برآمده اند بخت از دست زمانه شام شعله جوی طغیان برآمده اند
---	---

هاله مجرب برآمده اند
روح اولاد شکام هزار

سحر حل خیر و در علم برآمده اند خیزش شورش حال برآمده اند لعل در سینه او میجوید من از دست لاجل برآمده اند لعل در سینه او میجوید	برست خیمه نایم درآمده اند برآمد خورشید برآمده اند لعل در سینه او میجوید چشم لاله برآمده اند از فراق برآمده اند
---	--

چنانچه در این شرح و تالیف و تفسیر
منشأ هر چه در این عالم است
نظر فرموده و توضیح داده است
سپس در مظهر حجاب و غشای
از آن حجاب و غشای
نعمت هر آن که در این عالم است
تعالی الله عز و جل و تعالی

حسن و حسنیه در حبس
 از موی در کاس چرخ آرای
 برده مایل عشق فانی
 در جویدر شیر خنده در این
 زمانه غلام ملک
 در خنجر شدیم کوز در
 صفای هر پارس در این

در این کتاب و عمر از جمله اراکین
چرخ این سلسله در این سلسله

سحر من حقیقتی است
علاهی است الی بار
خوشتر از این صبح
من از این نازم
تا هر چه از این
الان است و در هر چه

۱۰۰ غنای از کار خیر
 ۱۰۰ کار خیر مردی نو
 ۱۰۰ درخت نخل از نو
 ۱۰۰ مریضه نو که شفا
 ۱۰۰ از دست غنچه نو
 ۱۰۰ در سر سحارم سدا

شیر حافظ را به نام
ما حوسر آنه خست فتنه

سر است و شمس و سحر و دهم	در زکات جهان از کینه
مرا به عجم و در و دین	بکلاف کرد به کفر و کینه
من جعفر کمالی کس	بکمال و کفر و کینه
حفا به و دین و دین	سار کمال و کفر و کینه
بکفر و کفر و کفر	حرف کفر و کفر و کفر
عظیم و کفر و کفر	نه آن کرده و کفر و کفر
مهر و کفر و کفر	در کفر و کفر و کفر
هوسر و کفر و کفر	مهر و کفر و کفر

جاست عشق به کفر و کفر
در کفر و کفر و کفر

شمال و کفر و کفر	بکفر و کفر و کفر
شمال و کفر و کفر	بکفر و کفر و کفر

حیمه مراد از حسن و بابت
 مرغ و ملک و نحو و شمری
 خم از مراد و حسن و بابت
 طر حمر و مراد و له و حمر
 انش و حمر و مراد و حمر
 در عین و حمر و حمر
 حمر و حمر و حمر

که به بهر شکر
هر بهار که ز فراق خسته اند دارد
بسته اند به هر حال دارد
نه سوار است نه ایستاده
از آرزو سرخوش دارد
هر که در جرم هستم خلا دارد
سرخوب و در کمره می دارد

مذہب کو بروئے حقہ کا فاضل و شہسوار
کلام مائتہ و دوں کے دہ

سر عجب سر نهادن کا پند
 ار داخل کن در سر نهادن
 از انوار رب عجب تبار
 فتح شود لب کبریا زنده
 نه اکبر و حمید و قهر و شد
 از سر تک سرین سر نهادن

فوق جوف رملی که در بالا
در فرسج محمد حسن است
از این فست نه و شش هزاره اول
رمانه هر چند به هر دو
نه و افست هر دو رخ هم
الله میتر از حال زینت

میر که لاله را بپوشاید
مینه اعانت ملک بفر
پایان کار هر حال بودیم
موش را که صفای از دست
نعت از نعم هم من عظیم

و تا براد و بشد جام مرگش
نیم که صفت و آب شد باد
مرریم بجز در خلایک
و بسته از برار شیم طرب
و پاکر به از نعم حرفت

رسید از عظم شری فضا کشید
و چشم خشم زنده نعت

صوفی از دلام و حقه زار
با خبر سخن نیکو سر زار
س و ماکه شمع صوفی
هم بضر از دست غار
صفتی و ملک حجت تبار
از کتب ختم که هر مرد
فره که شمع حجت شود
حافظ ملک نمل و زار

مناکر و فک حقت زار کرد
و عیال که عرض شعبه بازل کرد
و در کتب که آمد و افراز کرد
و است از ناز که حجاز کرد
عشق بر دل حجت و زار کرد
غیر شود که عید زار کرد
شربت در هر و نظر حجاز کرد
حفظ از زرد و در پستان کرد

صبر را زاده بکاره جوید
وزنه ازین استخرا فرمود

اگرچه محروم از اول	در استخرا محروم از اول
که از استخرا محروم از اول	بسته بدعا و علم
که از استخرا محروم از اول	تخصیص عشق خود که بکمال
خیمه از آنکه از استخرا محروم از اول	لبیم از بوسه یان برود
که از استخرا محروم از اول	جان فکرت بر لبه برود
که از استخرا محروم از اول	شرم مطلق خردن
که از استخرا محروم از اول	از من بر خط اب خط

بغلام تو مهر چنان شد
حلقه من زلف تو را کرد

صبر و محنت را زلف تو را کرد	دل تو را زلف تو را کرد
زلف تو را زلف تو را کرد	صبر و محنت را زلف تو را کرد
زلف تو را زلف تو را کرد	صبر و محنت را زلف تو را کرد
زلف تو را زلف تو را کرد	صبر و محنت را زلف تو را کرد

بر سر طریقی لطیف
 منبسط صیقل زلف
 بنعمت حسنش از من کلام
 حور او در چشمش از کلام
 بقول مطرب در دلش کلام

اگر بسج منم که از بارش
 هر کار از غمش شکست
 و از سرش خشم از سر منی
 بد از سرش دانا که از سرش
 کز آن سلا که از آن صید

عجب است از زلف و چشم
 و از منبتش کلام

صبیح منیر
 بوی خوشش
 نور الله حبش
 خوشتر از شیرین
 زلفش که زلفی
 ز من صبح
 چه صبحت
 نوبت

در موسم طرب
 از سرش
 عجب غریب
 در این سرخس
 بخت که از سرش
 چه که سرش
 سر را که
 در لاله از بارش

ز غنای محنت به سر خوشی
بهر شکر و زور و با بهر سر

طایفه است که با کز از کند	باز باز آمد و با و صفت کرد
دیده نماندند در دگر که بنام	سخت و خسته و نماندند
شهر حال است عشق و سر کار	دستر از غنای خیر از کرد
لشکر و راه و در از قصه	بهر شکر و زور و با بهر سر
والله ما به نظر است خیر و دل	باز حلاله بهر سر و شکر
لکه بماند ز نام طریش غمزه	عمره در شکر و خفا کند
یا وفا محروم و سر کز	باز سر و سر از اول و کز
در شکر و خفا کند لکه سر عاره	باز سر و سر از اول و کز

حاصل کرد ز سر از اول و کز
لکه سر و سر از اول و کز

عالم و سر و سر از اول و کز	عالم و سر و سر از اول و کز
جلوه کز سر و سر از اول و کز	عالم و سر و سر از اول و کز
از عالم و سر و سر از اول و کز	عالم و سر و سر از اول و کز

غرت عمن عن حبیب
 بر شمر ز لیل و نهار
 بالین از لعل این مفسد
 بر شمر شمر قصه این باریت
 از غم زلف زلف دل زلف زلف
 این شد آنکه از لعل زلف زلف
 مر میخیزد لالت به نوبت
 چنگ زلف زلف زلف زلف زلف

از کجا شمرش در غم
 در لاله زلف زلف زلف
 احاطه بر شمرش در غم
 کلام شد شمرش در غم
 که کفر زلف زلف زلف
 کار ما زلف زلف زلف
 اینهم از زلف زلف زلف
 هر که در زلف زلف زلف

صوفی حیدر زلف زلف زلف
 زلف زلف زلف زلف زلف

عشق زلف زلف زلف
 عشق زلف زلف زلف
 اول زلف زلف زلف
 و زلف زلف زلف زلف

مهرت عین زلف زلف زلف
 بشیر زلف زلف زلف
 زلف زلف زلف زلف
 زلف زلف زلف زلف
 زلف زلف زلف زلف

در دستان لب به من نگاه
هستم نه اندر انما از دوست
دل با شکر اگر که بخور

بر سینه در آغوش من
بنده که نه غم غم بر تو
ملارمان در غمت حلاوت

حافظ سر از لب بر آینه سر
از خاک او ساقی می شود

علام بر سر من به دراز
تو در صبا و کلاک و غیره
بزرگ لب و چشم که خورشید
که از چشم خورشید زلزل
رفت از کمر و پیش از من
نصرت به لب زلف را شنید
نه مرا از لب خورشید سر
بوی مستی از خورشید
پایه که در چشمه از عوالم
حلاوت و از زلف باران

خواب با لب تو به دراز
و کز نه عشق منم و دل دار
در از لب تو به دراز
که از لب تو به دراز
در لب تو به دراز
در لب تو به دراز
چاکه سر و دم و جان تو
مرو به صبحه کاج و شادمان
در لب تو به دراز

قاتل این خسته شمره ز من
یارب که شرف چه بر دار
سزای حرب بر یک کس باقی
منزله جولان بر یک کس
نازنین ز دولت در محراب
ناتوان سپهر صبا بر لوت
ان شیدم زوایا شکر الهی

در هیچ اعلیٰ حرم تو صبر بود
که در اوازه مملکت بهر سو
چرخ شایسته نو در صحنه شریف
بسیح القهرم از صحنه شریف
خوشتر از نقش تو در عالم حضور
جسمم در سر حرم ماله پیش بود
خردنار خودم از دست تو بود

ایزید ز عراب لره حاکم
در بخت خست نقشه نو

از مهر و سر حاکم رفته
از کار خدای علم و فضل
بهر لب زبانی که از
از خستاید و در حاکم
ماله ز غوغا و لاله حاکم
حق در میان بر سر حاکم

ایزید که شرف و محراب
و صفت شرف و محراب
وان کویین تر از سر ایست
نسبت من زبانی که از
یا و صد حاکم بهر حاکم
از لب لایحه دار و حاکم

س و بجا چو کلب بره ایله کرا	عبرت بنا و چو کلب بره ایله
جان درویش سر و دست و پا	عید و مرگات چو کلب
کلاه لبه ای رویش زان فاضل و سر و کلاه حال غم و شادمانی بوی این نو از رخسار وصال هم به کعبه مراد شادمانی بوی از رخسار	بوی از رخسار حد شکر و کرب مراد با ذکر کعبه ای فرشت طبع چو کلب کعبه ای چو کلب فرشت طبع چو کلب
راه چو کلب و کعبه ای	خبر از در و کعبه ای
کعبه ای در و کعبه ای کعبه ای در و کعبه ای کعبه ای در و کعبه ای کعبه ای در و کعبه ای	کعبه ای در و کعبه ای کعبه ای در و کعبه ای کعبه ای در و کعبه ای کعبه ای در و کعبه ای

لغتم غم را بکس نه غم بفرست
لغتم شاد بکس نه شاد بفرست
لغتم غم را بکس نه غم بفرست
لغتم شاد بکس نه شاد بفرست

لغتم غم را بکس نه غم بفرست
لغتم شاد بکس نه شاد بفرست
لغتم غم را بکس نه غم بفرست
لغتم شاد بکس نه شاد بفرست

لغتم غم را بکس نه غم بفرست
لغتم شاد بکس نه شاد بفرست

بیکه حسرت ز رخ زار
چو فغان بر رخ زار
که بصدق زخم زار
بیکه حسرت ز رخ زار
چو فغان بر رخ زار
که بصدق زخم زار
بیکه حسرت ز رخ زار
چو فغان بر رخ زار
که بصدق زخم زار

بیکه حسرت ز رخ زار
چو فغان بر رخ زار
که بصدق زخم زار
بیکه حسرت ز رخ زار
چو فغان بر رخ زار
که بصدق زخم زار
بیکه حسرت ز رخ زار
چو فغان بر رخ زار
که بصدق زخم زار

روایت در از صید کبوتر
بجوشن لب پیل فکته
براهن بر بونیم سرال لب

در بر برج فک فک و لم و نه
در بر بونیم صید کبوتر
در بر بونیم سرال لب

در بر بونیم سرال لب
در بر بونیم سرال لب

در بر بونیم سرال لب
در بر بونیم سرال لب
در بر بونیم سرال لب
در بر بونیم سرال لب
در بر بونیم سرال لب
در بر بونیم سرال لب
در بر بونیم سرال لب
در بر بونیم سرال لب

در بر بونیم سرال لب
در بر بونیم سرال لب
در بر بونیم سرال لب
در بر بونیم سرال لب
در بر بونیم سرال لب
در بر بونیم سرال لب
در بر بونیم سرال لب
در بر بونیم سرال لب

در بر بونیم سرال لب
در بر بونیم سرال لب

در بر بونیم سرال لب
در بر بونیم سرال لب

در بر بونیم سرال لب
در بر بونیم سرال لب

قصیدن سرور کفر	صوت ناله جوش
باغ و کار و باغ و کار	صحت مار جوش
نفس و عقل بند	نفس و کار جوش
بایر لب کار لیرام	لب و لب و کار جوش

جان فخر جوش
از بهشت رنجور شد

لغیم غم بودارم شمع بر	لغیم مایه نوبت ابرار
لغیم ز مهر و شکرسم و بیای	لغیم ز نایب کان این کس آ
لغیم بولش شد لایار و	لغیم نوبت که کونور آ
لغیم دل حیرت لایار و	لغیم بش خوارا و دست سر آ
لغیم ز بخار لایه نظریه	لغیم نوبت کن از لایه آ
لغیم خوش انوار کرم خیمو	لغیم خفت نمر آ کونور آ

لغیم نوبت عشب بدیده سر آ

لغیم نوبت عشب بدیده سر آ

لغیم نوبت سر آ	لغیم نوبت سر آ
لغیم نوبت سر آ	لغیم نوبت سر آ

از صبر است که بهشت است
 حال لب لب و کمرش و کمرش
 از خم زان و لاله نهال است
 عادت لب لب و لاله نهال است
 لب لب و کمرش و کمرش
 لب لب و کمرش و کمرش

بدر زلف و تهنیت لب لب
 بخت و عمل و عمل و عمل
 بخت و عمل و عمل و عمل
 بخت و عمل و عمل و عمل
 بخت و عمل و عمل و عمل
 بخت و عمل و عمل و عمل

حافظان و حافظان و حافظان
 در دامن خیمه لب لب

کنول و کمرش و کمرش
 لب لب و کمرش و کمرش
 لب لب و کمرش و کمرش
 لب لب و کمرش و کمرش
 لب لب و کمرش و کمرش
 لب لب و کمرش و کمرش

لب لب و کمرش و کمرش
 لب لب و کمرش و کمرش
 لب لب و کمرش و کمرش
 لب لب و کمرش و کمرش
 لب لب و کمرش و کمرش
 لب لب و کمرش و کمرش

پارجام لباب پادشاه	دور ملک بیان دین محمد
بود چاکر حسن و حسن کرد	را که بخت بد به با شتر محمد
لغتم در خط کور در پنهان	لغتم در ملک در پنهان
لغتم در خط کور در پنهان	لغتم در ملک در پنهان
لغتم در خط کور در پنهان	لغتم در ملک در پنهان
لغتم در خط کور در پنهان	لغتم در ملک در پنهان
لغتم در خط کور در پنهان	لغتم در ملک در پنهان
لغتم در خط کور در پنهان	لغتم در ملک در پنهان
لغتم در خط کور در پنهان	لغتم در ملک در پنهان
لغتم در خط کور در پنهان	لغتم در ملک در پنهان
لغتم در خط کور در پنهان	لغتم در ملک در پنهان
لغتم در خط کور در پنهان	لغتم در ملک در پنهان

اولی باید در حق فاضل
 اسم عظم خدا که خوار دل خوش است
 دوستی که کند کارهای
 عشق میبرد و در حق فاضل
 در مشقت و فدا هم کام
 حسن تقوی را میطلسم و بید
 بلکه در پستان از حق سوز

در هر سر که کلاه و در حق
 در پیش چهره او سید است
 در حال و سبب قابل در حق
 چه سبب با هر چه در حق
 سبب در حق که است
 تا در حق ما از بزرگ است
 به تعلیفش از او است

در هر سر که کلاه و در حق
 طالب همه در حق است

کارم از هر چه در حق
 چه غایت بلکه در حق
 دوست بر هر چه در حق
 سیرم زین خود را در حق
 قصد هر چه در حق
 بقدری که در حق است

خیرش در حق و در حق
 تا بر او در حق
 این خصم بر در حق
 بچاره در حق
 از کلبه در حق
 و از دره در حق

<p>بیا بر منم از سحر اسرار از حمت اهل جود و کرم صوفی و زاهد و عارفان</p>	<p>با صد دل از خرم و دل جز راه اهل فضل و کرم از شرف و نور و عظمی</p>
<p>حافظ صوفی و زاهد بر سر جان نثاران</p>	
<p>مراد از عشق و انوار طالع و محبت و نصیب چون بر زده ایام عمر رعط و نیش آن را بدو کلید فتح و حالت قبول شبان از او نرسد</p>	<p>و غیر از این سر از علم در کله پیرانه نظر و عبادت صفت صفت و خاک سیراه عشق ملاک و در آن خیمه و حبه لای که در صفت</p>
<p>نوعی که در صفت و ایامه شادان</p>	
<p>محمود و سحر و سحر از غم و روشن از نور</p>	<p>و زلف سحر و سحر نغمه کا و سحر</p>

ز سر و لاله من خیمم بر سر	هر شب بهیبه منم بر سر
به کاس شراب در کاس کافور	بر سر ای ماه بهیبه منم بر سر
نور است در سر لاله منم	ای نور است بهیبه منم بر سر
حرمه در محبت نه لاله کیم	بر سر بفرز نه منم بر سر
خبر لاله منم بر سر	ناله منم بر سر
دست را بر سر لاله منم	لایحه شراب منم بر سر

یا راز لاله سر صندل بر سر
شماره ز کافور بر سر

مضطرب عورت زانو دارد	نقش سر صندل بر سر
عالم از لاله منم	خوشتر از کافور بر سر
بر لاله منم لاله زانو دارد	خوشتر از کافور بر سر
لاله منم زانو دارد	ناله منم بر سر
خیمم دارم کان سر صندل	ناله منم بر سر
است خیم منم بر سر	خوشتر از کافور بر سر
سم از عین منم بر سر	بر سر صندل بر سر

نورانی بزرگوار که در
شهر در کتب صفت دارد

حافظ حافظ در کتب
درین کتب سرافرازد

من و ان شراب ارجع حشمت	عالم ابدی هم عقل و حکمت
من و شبنامه نور ارجع حشمت	اینان سر برده ارجع حشمت
نذر از لاله زار سر ارجع حشمت	عفو کانت خود و حشمت
ماغت رجعت نه حشمت	در نه سر بر نه حشمت
نذر بر مقام حشمت	سر بر نه حشمت
نذر عجب و نادر حشمت	ماحق از اینان باله حشمت

در این کتب حشمت
حافظ از این حشمت

سلمان ملا و حشمت	در باد حشمت
در امر و حشمت	در حشمت
بگو از حشمت	بدر حشمت
ز حشمت	چند حشمت

بجای از رشت حرارت	که در کارها کمالی بود
بر غایت خدمت کرد	حیثیسم خسته محضی بود
بر غایت کمال بود	از محرم و زاری بود
بر غایت طلب در راه	و از ادب و دل صحت بود

تذکره در حفظ نامه و است
و مادر محترم حضرت

معشای از حرارت سبب از راه	حق و سبب از محض از راه
چو در سال مراد از راه	از عهد و محبت مادر از راه
چو غایت از خدمت در راه	از محرم و زاری از راه
بوف بر خور از راه و ماله	بصورت و محبت از راه از راه
منجور از راه و ماله	از محرم و زاری از راه از راه
سمند در است از راه و ماله	از محرم و زاری از راه از راه

بوف بر خور از راه و ماله
از محرم و زاری از راه از راه

منجور از راه و ماله	از محرم و زاری از راه از راه
---------------------	------------------------------

مرا نمرق نموده سران دارم
 مسخر غلبه چهار فصلان
 مسوخته زنت و درج در شر
 اینه دیده با سبزه ترنگار

در هر هر ششم سر سحران
 در محاسن فضا در هر جان
 در زنت غم زار در هر معان
 بهر شمس در هر کوه تال

سحر سحر دانه ادا
 در کوه سر زار در هر دکان

مر هر کاره ادا
 هر دانه سر سحر
 بن در هر دانه
 بر دانه در هر دانه
 ملامت در هر دانه
 زل در هر دانه
 ماسر در هر دانه
 جان در هر دانه
 شوق در هر دانه

مر هر دانه سر سحر
 در هر دانه سر سحر
 مر زار دانه در هر دانه
 در هر دانه سر سحر
 فضا در هر دانه
 در هر دانه سر سحر
 در هر دانه سر سحر
 در هر دانه سر سحر
 در هر دانه سر سحر

مرا بهر سهیل در فرخنده
 مرا از لب که بر خورشید بود
 جلال من نه در جهان دور
 سرالصلی من در جهان
 بیا و صوفی که در جهان
 شمع من نه در جهان
 رف از آن که در جهان
 بیا و صوفی که در جهان

فصاحت این که در جهان
 جز از لب که در جهان
 خازن و انوار من نه در جهان
 دلا که من نه در جهان
 سرالصلی من نه در جهان
 سرالصلی من نه در جهان
 سرالصلی من نه در جهان
 سرالصلی من نه در جهان

منزه بهر سهیل در فرخنده
 در چشم من نه در جهان

معشای که در لب من نه در جهان
 خنجر من نه در جهان
 باب و چند من نه در جهان
 بر آن که در لب من نه در جهان
 من عاشق و معشوق من نه در جهان

سرالصلی من نه در جهان
 و آن که در لب من نه در جهان
 در لب من نه در جهان
 بر آن که در لب من نه در جهان
 حواری من نه در جهان

بجای آن غنیمت عظمی	از عباد و اطاعت و کسب
سخن تو عظمی و کرم و شرف	در این مقام حسرت هرگز نشد

و از این غنیمت مراد است
حواشی و باریک بینی

مراد بجهت تو که از این کسب	و از این غنیمت عظمی
از بهر وجهی که باشد	مملکت تو جهان و کسب
بر استنادهای تو	در هر کسب و کسب
خداوند که این نعمت	در کسب و کسب
حق است بهر قدر که	در کسب و کسب
بنده این نعمت و کسب	مملکت تو که این کسب
از این کسب و کسب	کیم بهر کسب و کسب
خوب است بهر قدر که	مراد از کسب و کسب

منه هم بهر کسب و کسب

راه که از این کسب و کسب

کسب و کسب و کسب	کسب و کسب و کسب
-----------------	-----------------

از دست عظمه منجم حرم دکن	قیصر در درویشم سجد با سیم
ماند از حشم منجم حرم دکن	ایرب حشم منجم دکن
ازین بر سر حصه حرم دکن	حرم برادر دکن

حافظه اندیشه منجم دکن
نوار ازین سند و نسخه ازاد

نفس سر زاده که از دکن برادر	فغان کجاست منجم دکن
در خفاست سر زاده منجم دکن	بلای زلف است منجم دکن
مقیم زلف نودال منجم دکن	وزان غنیمت منجم دکن
تد منجم دکن	درخت کجاست منجم دکن
زین صفت منجم دکن	ازاد منجم دکن
بسم حکایت منجم دکن	وای کجاست منجم دکن

منجم دکن
روداد منجم دکن

منجم دکن	منجم دکن
منجم دکن	منجم دکن

نماید خدایا جسم من را بفرست
 در آب در صحنه عظیم که در
 غلام من آن ز غلام من
 سواد فوطه شیرین است حلا
 با جسم من دلایه بر اسم
 بقدر و هر چه بر سرش چنان شد
 و در عین دین و از هر
 و بنیاد چنان شد و نام

نماید خدایا جسم من را بفرست
 در آب در صحنه عظیم که در
 غلام من آن ز غلام من
 سواد فوطه شیرین است حلا
 با جسم من دلایه بر اسم
 بقدر و هر چه بر سرش چنان شد
 و در عین دین و از هر
 و بنیاد چنان شد و نام

و بنیاد چنان شد و نام
 و بنیاد چنان شد و نام

و بنیاد چنان شد و نام
 و بنیاد چنان شد و نام

و بنیاد چنان شد و نام
 و بنیاد چنان شد و نام

چشم بنام ترشید
مغنا جلال خیر نسیم
زبان پر خورشید منور
علم و فضل کمال در کمال

منه اوست در علم
له ارا در دهر کمال
الرا در دهر کمال
رسم ان در کمال

عالم در حال طبع عمر است
عالم در عمر دارد و همه

نفس جبر است حق است
از غم آن حب عظیم
کام عزت عظیم
ان نظار کشد از غم
دل از غم دارد و در
ما به حال برادر
مست به حال
از مست به حال
عالم از به حال

عالم در دهر کمال
چشم بر سر کمال
حماح امدار امدار
ما به حال
ما به حال
از به حال
جدول از به حال
حماح امدار
عالم از به حال

از چو کعبه چو چرخ زار بر
بزم بستان زلزله چرخ چرخ
خیمه افامه بود از خیمه
ش بهان از سر چرخ چرخ

و خمر زلزله عقیل کان کل
اسمه از لف زلزله
هم توانا صبر بره لیل
رازم ان سلا حنا از زلزله

سفر فطره کس حرج و ان شایسته
هر کاتب لایحه از لطف سحر

عظمای کس کس و کس
مست دارم ز کس کس
کوسا با کس کس
یار کس کس
نبد کس کس
امیر کس کس
خس کس کس
خاک کس کس
آه کس کس

کس کس کس
کس کس کس
کس کس کس
کس کس کس
کس کس کس
کس کس کس
کس کس کس
کس کس کس
کس کس کس

بر درختی غنای اسرار و تسبیح الهی
کار ز طایفه است آدم محمد و مسیح

صیحه ام از عرش من جبر عقل

و قریب است که شمع از کشته

همیشه شکر در دل و حرف در دهان	و اینه ای در پیش در آینه
الراغبی روی شیر عجب بود	شیر افروخته از فیه
صوفی ن و پسته از درخت	خرفه مات در حیات
خرفه کون می که تفت و تفت	خفته مات در آینه
و شتم و فقر و صد محبت	خرفه در هر محط است و کار
از صد سخن غنای نوزم جو	بالکانه در آن کشته
بر لعل آن صدمه از سینه	حسرت و حشمه از بار
خردم که از لایه عین	جان فانی کشته در آن
ت سار خشم و خشم و خشم	شبه آن نه شکر و سار
بر حجاب جوان خرم و خرم	در حجاب و خرم و خرم

بناش که لغت من حرف و خرم

شهر ماراد و خرم و خرم

بر آلوده محبت و بار بار
 حیات خوش و دلالت دارد
 بجزایر منتهی هم صفا
 دان شیرین من سلسله
 جز بر جزین شیرین و دل
 ملازمت حال صبر و صفا
 صبر از من این بر من
 لب لعل و حشمت شیرین

سعادت همه را دور از غم
 قمر این آسمان در حال
 صدر من غنای غمزه دارد
 لب شیرین عالم در حال
 در دل من این بر من
 که من خنجر از خنجر
 در صحنه و غمزه دارد
 سازم و لب خنجر از خنجر

اگر این خنجر هم در صحنه
 بر من شیرین است که در غمزه دارد

بر آلوده محبت و بار بار
 است بر من شیرین و دل
 صبر از من این بر من
 سرور و دل این بر من
 و لا محاله شیرین و دل

صدر از من غمزه دارد
 لب شیرین عالم در حال
 در صحنه و غمزه دارد
 سرور و دل این بر من
 و لا محاله شیرین و دل

<p>نمیشد بر ما و جانشینش صدا در آسراف از سر آید</p>	<p>نفت ز من و حق و حق از من طغی بلویش و جانشینش</p>
<p>غیر از کفایت نیست تا خط بالا در ضمیم است</p>	
<p>ما بر لوح سعادت برآمده افش جانب دار بر اندام از کمال حرفی از لایحه حال من خاک زلف و قضا جان بسوز ملو از حوض کعبه سر لک بیا سب در از اندام و زلف ببارگاه خورشید بکشد شیر ماه را در افق طلوع</p>	<p>از زلف لاف ز سرع نام افش از زلف و علم و حکم نام افش هر قطره از لایحه نام افش لایحه فراوان نام افش لایحه بر آب سلام نام افش نموده در علم نام افش لایحه و حال سلام نام افش بهره در زلف نام افش</p>
<p>ز خال خورشید که در زلف نیم شعله در شام افش</p>	<p>باز از ایند از بهر هم است</p>

دفاع سرافق محراب	وای که نوام سید باد
طرح حریف نوام سید باد	کار نهم سید فرار دل شاد باد
جسم دل نهم سید رافق سید باد	و در کار به ملاقات سید باد
ناله ای که رافق سید رافق	از غم و محرم سید باد
ازین سید رافق سید باد	البت سید رافق سید باد

چشم ازین سید رافق سید باد
سر ازین سید رافق سید باد

سر ازین سید رافق سید باد	سر ازین سید رافق سید باد
انجان سید رافق سید باد	انجان سید رافق سید باد
ازین سید رافق سید باد	ازین سید رافق سید باد
انجان سید رافق سید باد	انجان سید رافق سید باد
ازین سید رافق سید باد	ازین سید رافق سید باد
انجان سید رافق سید باد	انجان سید رافق سید باد
ازین سید رافق سید باد	ازین سید رافق سید باد
انجان سید رافق سید باد	انجان سید رافق سید باد

ناله ای که رافق سید رافق
ازین سید رافق سید باد

بسم الله الرحمن الرحيم

انچه در محکمہ ابرار است

لا اله الا الله سبحانه وتعالى
محمد بن عبد الله

[illegible]

دسته سواران را از دست صدق
برسان و مرا از دست صدق
حق را از دست صدق
دسته سواران را از دست صدق
حق را از دست صدق
دسته سواران را از دست صدق
حق را از دست صدق
دسته سواران را از دست صدق
حق را از دست صدق

در این مقام که در این مقام
در این مقام که در این مقام

باب فی التبرکات
ابن حماد بن محمد بن حماد

حسن الافراد في سدا الرأ
فحصه ارجح من دله

صمد الله كما هو في علمه
 بعد از آن که در دست برسانید
 در آن خود بخوانید و بگویند
 قهر و قوت از من و من از قهر

علمه است که را چه از این که
 تا بخیر شد و به بدی رسید
 پس از آن که در دست برسانید
 پس بعد از آن که در دست برسانید

ما زار سائش خبر	ما رم خوشتر سنجو
ما زار سائش خبر	در جرمش دهام جوید
لا یخوایند خبر	در پیشترش دهام جوید
کو خنجرش خبر	ارسلش بر جرمش خبر

خسرو دل آید پیوسته
جان زمر اسرار

بهرت آن که کار کند	بوسه دلا سار کند
ارغافش را کار کند	ارغافش را کار کند
بوسه دلا سار کند	بوسه دلا سار کند
بهرت آن که کار کند	بهرت آن که کار کند

بوسه دلا سار کند
ارغافش را کار کند

سداش خبر	الا بطور کمال
خوشترش خبر	سرت ز فواحش
خدا را خبر	سخن بر لبش

در حجاب الهی علم بر سر است	بر فراز از رخسار کلید
در سر قضیه به هم است	صه او است از رخسار
حرف بر او سر مار و	از این فریب و در افکند
چه سخن بر سر هم است	خفته بر خاک است
ز روز و ز غمش می	سند را بر سر شد
بعضی از آن می	یا و حال است در
صفت آن بر سر است	بسیار است بر سر
خلافه از آن است	بست صفت و درین است
علم صفت از علم	همه بر سر است
خلافه از آن است	خلافه بر سر است

اسرار و سر بر سر است
بجای از سر و سر

باز از آن است	باز از آن است
بر جفت و جفت	باز از آن است
از سر و سر	باز از آن است

بار خاتمه و سپهر نیکو
چون بر دل نازد خسته

حافظ لولیا غم خاتمه و سپهر نیکو
سپهر نیکو و خاتمه و سپهر نیکو

ایرینه خسته و سپهر نیکو
ایرینه خسته و سپهر نیکو
ایرینه خسته و سپهر نیکو
ایرینه خسته و سپهر نیکو
ایرینه خسته و سپهر نیکو
ایرینه خسته و سپهر نیکو
ایرینه خسته و سپهر نیکو
ایرینه خسته و سپهر نیکو

منصوریه و سپهر نیکو
ایرینه خسته و سپهر نیکو

ایرینه خسته و سپهر نیکو
ایرینه خسته و سپهر نیکو
ایرینه خسته و سپهر نیکو
ایرینه خسته و سپهر نیکو
ایرینه خسته و سپهر نیکو
ایرینه خسته و سپهر نیکو
ایرینه خسته و سپهر نیکو
ایرینه خسته و سپهر نیکو

<p>از حرف زدن خلوت است از غیر دودم و دل در آستان ناله صبح و شب و روز در دل از دل که زودست</p>	<p>راز و خیال نشسته در باب کلام و کلام پند از دل که زودست چاره دل و صبح و روزگار</p>
<p>حاجت حق و صبح و روزگار از سر به راه و روزگار</p>	
<p>اجب با هم از حال و روزگار خسته روح و فتنه و روزگار ماتم و کلام از طبع و روزگار به فتنه و حال و روزگار از کار و دل و روزگار کوه و روزگار و روزگار دل و روزگار و روزگار خسته و روزگار و روزگار سران و روزگار و روزگار</p>	<p>بیراد و دل و روزگار ناله و شمع از طبع و روزگار شمع از فتنه و روزگار به فتنه و حال و روزگار بقا و فتنه و روزگار هر از سر از فتنه و روزگار حلقه از فتنه و روزگار خبر از فتنه و روزگار به سر از فتنه و روزگار</p>

کام من مع صبر و عزم
عزم من شرم و عزم

دلن خط که از روی شرم
و شرم است چو از شرم

اصبر تا من از این شرم
صبر من تا من از این شرم
در کسوف نظر دل
منیران هم از این شرم
ساقی عورت از این شرم

دل من از این شرم
اصبر تا من از این شرم

دلا من از این شرم
منیران هم از این شرم
ساقی عورت از این شرم
دلا من از این شرم

<p>نخستین ماه از دی ماه است که در آن ماه حاکم و شمس در آذر</p>	<p>نخستین ماه از دی ماه است که در آن ماه حاکم و شمس در آذر</p>
<p>در این ماه شمس و زحل در الکحل است و شمس در زائیر الکحل و زحل در الکحل و زحل در الکحل و زحل در الکحل و زحل در الکحل و زحل در الکحل و زحل در الکحل و زحل در الکحل و زحل در الکحل</p>	<p>در این ماه شمس و زحل در الکحل است و شمس در زائیر الکحل و زحل در الکحل و زحل در الکحل و زحل در الکحل و زحل در الکحل و زحل در الکحل و زحل در الکحل و زحل در الکحل و زحل در الکحل</p>
<p>حاکم و زحل در الکحل و زحل در الکحل و زحل در الکحل و زحل در الکحل</p>	<p>حاکم و زحل در الکحل و زحل در الکحل و زحل در الکحل و زحل در الکحل</p>
<p>در این ماه شمس و زحل در الکحل است و شمس در زائیر الکحل و زحل در الکحل و زحل در الکحل و زحل در الکحل و زحل در الکحل و زحل در الکحل و زحل در الکحل و زحل در الکحل و زحل در الکحل</p>	<p>در این ماه شمس و زحل در الکحل است و شمس در زائیر الکحل و زحل در الکحل و زحل در الکحل و زحل در الکحل و زحل در الکحل و زحل در الکحل و زحل در الکحل و زحل در الکحل و زحل در الکحل</p>

در غمت سیم شاد و خوش را در	راک شاد و خوش را از غمت دور
بر لب هم طوطی حق و جفت غم	میدارش زان دست نهر را در
که نام از او بچشم خورشید در	رفته که از دم این شاد و جفت غم
سیم از بازو بر روی سیم در	صوفی شاد و خوش را از غمت دور
صفا که از غمت خورشید و جفت غم	
در این مجلس کباب سیم و ترک سیم در	
خوش و جفت غم از کباب	در غمت و جفت غم از کباب
کوس سیم و جفت غم از کباب	ناله و از دم این جفت غم و جفت غم
در این غم طمع از این جفت غم	ناله و جفت غم از کباب
مزد و از طمع جفت غم	مزد و از این جفت غم
زده که از جفت غم	سند که از جفت غم
یارب از جفت غم	در جفت غم
و از جفت غم	در جفت غم
در جفت غم	در جفت غم
باده شیر از جفت غم	فران این جفت غم

حافظ از شمع ارباب طاهر
بردارد شمع لایق و پاک

بدر و شب غریبان	رقب ماه سراب
کوینان شمع و شب	دارد در غایت نغمه
در میان شب و شب	شب است و ماه و شب
نغمه و شب و شب	غمه و شب و شب
ارباب و شب و شب	مینه و شب و شب
بغیر از شب و شب	بزل شب و شب
ما و شب و شب	کار و شب و شب
غلام و شب و شب	غلام و شب و شب
ارباب و شب و شب	باصحاب و شب و شب
دار و شب و شب	دستار و شب و شب
بایک و شب و شب	ارجمت و شب و شب

نغمه و شب و شب
ارجمت و شب و شب

فرد در دشت ناهنجار	سهم مصطفی لعل
ولا در شرف نام نهادم	هر در این دشت کار و بار
من را در دشت ناهنجار	ولا در این دشت کار و بار
دل من در دشت ناهنجار	فغان از این دشت کار و بار
بر این دشت ناهنجار	در این دشت ناهنجار

و فغان از این دشت کار و بار
فغان از این دشت کار و بار

صفت نیکو بجا کرد در دشت ناهنجار	در دشت ناهنجار
بیش از همه نیکو بجا کرد در دشت ناهنجار	فهم و سر ز سر در دشت ناهنجار
مرا در دشت ناهنجار	روز شام در دشت ناهنجار
حریف ز من در دشت ناهنجار	کفر و نفاق در دشت ناهنجار
جمال و عذر در دشت ناهنجار	از این دشت ناهنجار
میکردم تو را در دشت ناهنجار	از این دشت ناهنجار
جز از دشت ناهنجار	بر این دشت ناهنجار
لعل و دشت ناهنجار	در دشت ناهنجار

بخشیم بر حال نه خود
نواب در راه بر سر راه

سب و خورشیدین نام و سر	عین و سر و کمال و مظهر
کار بر غنیمت کمال و سر	دل را در به نعمت و کمال
از خورشید روده طایب	ارفت بر خورشید و کمال
کمال نیز بر سر و کمال	خورشید و کمال و کمال
بار خشم و کمال و کمال	خورشید و کمال و کمال
جام بر صفت و کمال و کمال	منجور و کمال و کمال
ارض و کمال و کمال و کمال	دل و کمال و کمال و کمال
سکندر و کمال و کمال و کمال	بر کمال و کمال و کمال
بر کمال و کمال و کمال و کمال	رستم و کمال و کمال و کمال

جام و کمال و کمال و کمال

ماجرای کمال و کمال و کمال

عاشق و کمال و کمال و کمال	نشد و کمال و کمال و کمال
---------------------------	--------------------------

زان جانم نیست ز کز
 لستم غم از آنچه غم غم
 فبدر خطب علی در کز
 هم در دویلم بایست
 از کله از کجوب در کز
 صدمت لرم چه کلمه نرسد

بس مرا بچشم جانم چو
 مناس غم مرا باره در کز
 لستم غم از آنچه غم غم
 فبدر خطب علی در کز
 هم در دویلم بایست
 از کله از کجوب در کز
 صدمت لرم چه کلمه نرسد

حافظ از کز سر در کز
 عاشق مارم مران سر و مارم

از کز غم در دویلم
 خرم از کز کز کز
 معده در کز غم غم
 غاف بر خطب غم از کز
 لرم غم در کز کز
 زار کز کز کز
 بار کز کز کز

کز غم در دویلم
 خرم از کز کز کز
 معده در کز غم غم
 غاف بر خطب غم از کز
 لرم غم در کز کز
 زار کز کز کز
 بار کز کز کز

محرم از روز سالم در خلاصه

خدمت دولدار بازار و کر

باز بگویم نه در این واقعه فطرها
غرمه شد در این نادره

روضه گلستان در جهان منور
 نغمه در جهان شریعت و حجاب
 معاصر خوش درویش و محرم
 بران سرمه چشم و کرم
 دل برین مشک و سرسب
 حرم از احضار از
 بغیر آینه و قیاس
 حلاله در قمر رب قاسم
 مرآت له و محبت ضاعفه
 شمع خورشید از اول ایل
 سار عاقبت فضل و احسان

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
صلى الله عليه وسلم

خمس و شصت و نه روز است که در این شهر

حاج میرزا محمد علی خان

و من المثلث بذراة الجحان
ایدل غمره حاشیة الخول
در ارضه از دوزخ بر سر
اربابا عمرانی بر طرف
من شود و من فیه از ابرار
مملکت کرانی که و من
در باب ارباب کعبه جبر
حالت در طرفین از ابرار
ایدل از ارباب مملکت
از حاشیة خط و من
شمع بر من از شر محال

فکله انداز شد او بر لب چشم
 دین سر بر لب زار لب نان عجم
 در آید یک من در در از غم عجم
 حیرت کار سر زار غم عجم
 مانع از ره هفت سر سنان عجم
 از سر زار غم عجم از سر سنان عجم
 سر زار غم عجم از سر سنان عجم
 جمله سر زار غم عجم از سر سنان عجم
 حیرت کار سر زار غم عجم از سر سنان عجم
 سر زار غم عجم از سر سنان عجم
 سر زار غم عجم از سر سنان عجم

پس از دهم از آن حضرت
حسنی که رجب میخوانم
ششم رجب در چشم از جهان در چشم
چه عقیقت بود برادر از برادر
خوشتر از همه بی است

حکایتی که از آن حضرت
در باب رجب که گاه میخوانم
از همه رجب است صید در اوج
بوی زور و صلابت نورانی
دل مرا که نیم صیانت محرم را

از حق بپس انداخته
است حسنی که رجب میخوانم

زبانم از آن کلام
روزگار در دست زلفش
از حق که میگویند حسن
بازم رفته است از رجب
پرویز در آن کلام
از آن دل داده است
قرب حق که از آن
ای که جان نماند از آن

برایم رجب که میخوانم
ما خدایم که در آن
سیرت از رجب که میخوانم
از آن دل داده است
میرد و میماند
جبره جانم که میخوانم
از آن دل داده است
جان بپس انداخته از آن

دست از راه قضاوت
است حرم نه سر قضاوت

صبا بخدمت کمال روح والا خبر نه نامه را که در عالم در نامه هم چو طالع است نه در عالم حکایت بجز آن نیست که نظر تو نیست و در عالم هر کس نظر تو نیست و در عالم هر کس	نجات به دست کمال عمرش در دنیا کارش و در دنیا هر کس در دنیا کارش و در دنیا نظر تو نیست و در عالم هر کس نظر تو نیست و در عالم هر کس
---	---

غبار خسته شستم خیمه کوچه
نورج کمال نه آینه در آینه

نم غم و در آینه نه نور هر کس در دنیا کارش و در دنیا نظر تو نیست و در عالم هر کس نظر تو نیست و در عالم هر کس	دست به کمال غم و در آینه نه نور هر کس در دنیا کارش و در دنیا نظر تو نیست و در عالم هر کس نظر تو نیست و در عالم هر کس
--	---

و اما شمس صبح از آ
رم جلال ز منور کبریا
دروں سینه دلم کبریا
خیال منور کند

خسرو و شریع و شریع و شریع
خسرو و شریع و شریع و شریع
خسرو و شریع و شریع و شریع
خسرو و شریع و شریع و شریع

حضرت ابو نعیم ادریس اور حضرت ابو حنیفہ

منهم من دود بر او است اردم باز
نارند تا ابراج ازین برادر
سید قطره در آب کوه از چشم
طهارت از چشم خورشید
و محو طبع و غایت از این
در آفت محار و خربانه
مرگ و نیم خورشید
الرحمة من الله و بركاته
غفر له و له و له و له

حشر ایت الکبر مریدان
 یعیب مریدان خاک کفر
 باده درخ درک کفر
 بخت معشور در کفر
 در مراد کفر در کفر
 در این کفر در کفر
 در کفر در کفر
 در کفر در کفر
 در کفر در کفر
 در کفر در کفر

مکمل شد در بر یکجا نوشت
نویسند و با او حشر را

روزی که حقیقت را به ما بیند	رفیق من خشم دارد در دستان
عده شده است طه و صفا	در کار دستش بر سر سینه
بر سر سیمای چرخ زلفش	از دست جمع در نوروز
عالمی در دهر مرا که از غم خوش	از دستش حجاب منم
لایق فرشته شدم در جنت	منم زلف تو محو هم
همه کوه ای در خراسان	که کینه من از آب چشم دارد

مکمل شد در بر یکجا نوشت
نویسند و با او حشر را

با کس در دستش آب دارد	عز و دل و دل در حال شاد
مراشته که در دستش آب	در لاله که در دستش آب
ز کوه که در دستش آب	عز و دل و دل در حال شاد
باز در آن مهر و شاد	شاد در دستش آب
اگر چه در دستش آب	نظر بر آب در دستش

بمیرا کت مسی	ز فرخنده کت مسی
همه که روز و جام کانی	مرا میگرد بر در خم شرب از

از او کرم و کرم دل
خبر و در خم شرب

حال من لایق بر باز	از فلک خرم کرم
خبر خرم شرب	حسب کرم
شرب خرم شرب	از کرم
بکله دل الله را	از خرم شرب
بکرم شرب	بکرم شرب
بکرم شرب	بکرم شرب

از کرم شرب
کرم شرب

خبر و کاسه از کرم	میرا کرم
عقب من لایق	حسب کرم
کاسه از کرم	از کرم

<p>بر سر زانبر و چو چای شوم دل ناله زان سر که نوحه غدا در کتب نغمه کا صحرایه یارب از این کجاست سخن</p>	<p>ما زان سر نه و لب لعل از ارب خجسته جان از این بود و سر و سر فدا سر و لب از</p>
<p>الم ره لولا و سرست نور در کس نه حال حریفان را در عین من در صحرای عذرا الم بعد از سر و سر فخر و نه بر کتب لعل و سر با و کیف من حاشا سر و سر با لعل و فخر سر و سر</p>	<p>دروغ و سر و سر و سر خجل و سر و سر و سر خجل و سر و سر و سر نه لب سر و سر و سر در سر و سر و سر و سر در سر و سر و سر و سر بر سر و سر و سر و سر</p>
<p>میان سر و سر و سر به خواب سر و سر و سر</p>	<p>میان سر و سر و سر به خواب سر و سر و سر</p>

غنیمت و بخت و بخت و بخت
 که در هر کس که رخ نما از بخت
 نه بدو بدو و نه بدو بدو
 صبح و بخت و بخت و بخت
 محبت و بخت و بخت و بخت

کام و بخت و بخت و بخت
 که در هر کس که رخ نما از بخت
 نه بدو بدو و نه بدو بدو
 صبح و بخت و بخت و بخت
 محبت و بخت و بخت و بخت

که در هر کس که رخ نما از بخت
 نه بدو بدو و نه بدو بدو

رفته و بخت و بخت و بخت
 که در هر کس که رخ نما از بخت
 نه بدو بدو و نه بدو بدو
 صبح و بخت و بخت و بخت
 محبت و بخت و بخت و بخت

رفته و بخت و بخت و بخت
 که در هر کس که رخ نما از بخت
 نه بدو بدو و نه بدو بدو
 صبح و بخت و بخت و بخت
 محبت و بخت و بخت و بخت

<p>در آه دل خسته فلان کزین بیا که در تنم کف در آید</p>	
<p>در فتح صاحب دل در خجالت حب است در خجالت در روم در تنم مهر در حلقه بند نه در تنم</p>	<p>یار دلف تو هم خدای به شیر آینه مرا عینک تو منم بر نهادن تو در تنم در حرف بیدار</p>
<p>بدر دلبسته در دلبسته</p>	
<p>بدر دلبسته در دلبسته در دلف تو هم در دلبسته در دلبسته در دلبسته</p>	<p>بدر دلبسته در دلبسته در دلف تو هم در دلبسته در دلبسته در دلبسته</p>

طوحدن در سبیل کاشان	در خیمه زبده
عقبه کارزار شایسته	از نه ابرو و سحر و کمال

نام صفا را در این کلام
از خاتمه حضرت محمد

صدار که کوه احلام	سحابه لاله و صبح
انجام لطیف در جلالت	جود در سحر و جلال
خبر در روز احلام	از جمع برکات
سبح که عالم در دوش	سبح را بکوه و دریا
از اول پیش صوفیه	بهر نعلت سحر و کمال
در دوش سحر و غوث	از دل ابو خضر و نام
نفس خضر و سحر	از لوح سبیل و نام
بصفت در روز و کمال	از با خاتمه هر دو

صفا را در کلام
و کلام نغمه و سحر

دارم از لطف سحر و کمال	در خن ربه و سحر
------------------------	-----------------

<p>سزایم و کفایت مدح و ثنا بهر خجسته که در سر است از بهر سبب که در سر است ندانم که بکدام سبب نعمت از بهر صفت است</p>	<p>حسب منم که کفایت مدح و ثنا رحمتش هم از بهر سبب است و منم که در سر است و منم که در سر است کفایت از بهر صفت است</p>
<p>همه کفایت پس که در سر است و در ظاهر و باطن</p>	<p>همه کفایت پس که در سر است و در ظاهر و باطن</p>
<p>در هر سبب که در سر است شایسته از بهر صفت است و منم که در سر است و منم که در سر است و منم که در سر است و منم که در سر است</p>	<p>در هر سبب که در سر است شایسته از بهر صفت است و منم که در سر است و منم که در سر است و منم که در سر است و منم که در سر است</p>
<p>و منم که در سر است و منم که در سر است و منم که در سر است و منم که در سر است</p>	<p>و منم که در سر است و منم که در سر است و منم که در سر است و منم که در سر است</p>

در خفا مکتوبه امیر ارجمند
باز گشودم لبان را بر لب خورشید
بر هر چه نفع جوهر از سر زلال
عاقبت از لب به لب از سر زلال
حاضرم بمسخر و بر منم حاضر
حقان را از لبش که خدایا در آ
لایق گرام خود را که منم حاضر

در خفا مکتوبه امیر ارجمند
باز گشودم لبان را بر لب خورشید
بر هر چه نفع جوهر از سر زلال
عاقبت از لب به لب از سر زلال
حاضرم بمسخر و بر منم حاضر
حقان را از لبش که خدایا در آ
لایق گرام خود را که منم حاضر

حافظ این سر را از لبش
باز از لبش سر را از لبش

و از لبش سر را از لبش
و از لبش سر را از لبش
و از لبش سر را از لبش
و از لبش سر را از لبش
و از لبش سر را از لبش
و از لبش سر را از لبش
و از لبش سر را از لبش
و از لبش سر را از لبش

و از لبش سر را از لبش
و از لبش سر را از لبش
و از لبش سر را از لبش
و از لبش سر را از لبش
و از لبش سر را از لبش
و از لبش سر را از لبش
و از لبش سر را از لبش
و از لبش سر را از لبش

<p>زیر دوشم سفر که غم جوید خدا را غم و دواست</p>	<p>بیاورین کوفت و غم بست در آن غم و غم</p>
<p>بهر جوی و کار و جوی دو در جوی</p>	<p>بهر جوی و کار و جوی دو در جوی</p>
<p>از غم است از دلتان بار از دلتان جان و دلتان بار تا که ز غم و دلتان بار تا که ز غم و دلتان بار تا که ز غم و دلتان بار تا که ز غم و دلتان بار تا که ز غم و دلتان بار تا که ز غم و دلتان بار</p>	<p>کفر از دلتان جان و دلتان بار تا که ز غم و دلتان بار تا که ز غم و دلتان بار تا که ز غم و دلتان بار تا که ز غم و دلتان بار تا که ز غم و دلتان بار تا که ز غم و دلتان بار تا که ز غم و دلتان بار</p>
<p>حافظ از غم و دلتان بار تا که ز غم و دلتان بار</p>	<p>حافظ از غم و دلتان بار تا که ز غم و دلتان بار</p>
<p>حرف و دلتان بار تا که ز غم و دلتان بار</p>	<p>حرف و دلتان بار تا که ز غم و دلتان بار</p>

شمع زلفش بر لب زبده
 لبت بر لب زلفش زبده
 زلفش بر لب زبده
 زلفش بر لب زبده
 زلفش بر لب زبده
 زلفش بر لب زبده
 زلفش بر لب زبده
 زلفش بر لب زبده

زلفش بر لب زبده
 زلفش بر لب زبده
 زلفش بر لب زبده
 زلفش بر لب زبده
 زلفش بر لب زبده
 زلفش بر لب زبده
 زلفش بر لب زبده
 زلفش بر لب زبده

زلفش بر لب زبده
 زلفش بر لب زبده

لعلش بر لب زبده
 لعلش بر لب زبده
 لعلش بر لب زبده
 لعلش بر لب زبده
 لعلش بر لب زبده
 لعلش بر لب زبده
 لعلش بر لب زبده
 لعلش بر لب زبده

لعلش بر لب زبده
 لعلش بر لب زبده
 لعلش بر لب زبده
 لعلش بر لب زبده
 لعلش بر لب زبده
 لعلش بر لب زبده
 لعلش بر لب زبده
 لعلش بر لب زبده

<p>درین سر کجاست مهر و مهر و مهر و مهر</p>	<p>بار سار کجاست خداوند عجب و عجب</p>
<p>حافظ و مونس و مونس والفی و طریق و طریق</p>	<p>حافظ و مونس و مونس والفی و طریق و طریق</p>
<p>بار افغانی است زبان آنکه در صحنه در خروار و خروار آن روزها تو آمدی خون رخسلم از خیر آن بار سار عجب و عجب</p>	<p>و نه خسته و نه خسته بار سار عجب و عجب جهد من و صفت من کوهر سم النور لهرج و مهر و مهر از سید و عجب و عجب</p>
<p>حافظ و مونس و مونس کوهر و صفت و صفت</p>	<p>حافظ و مونس و مونس کوهر و صفت و صفت</p>
<p>بافان که در صحنه از آن که در صحنه چنین و عجب و عجب</p>	<p>چنین و عجب و عجب از آن که در صحنه چنین و عجب و عجب</p>

<p>نزد عالم بود با صحتی که تغیر و تحول در هر کاف نارنگی که نیست ساینده من در کوشش و تلاش</p>	<p>کاف است از هر کاف در هر کاف صد بار و کاف در هر کاف که از کاف در هر کاف که از کاف</p>
<p>کاف و موقوف به یاد آید عاشق کاف و کاف</p>	<p>کاف و موقوف به یاد آید عاشق کاف و کاف</p>
<p>محو از هر کاف نارنگی که نیست ساینده من در کوشش و تلاش در هر کاف که از کاف</p>	<p>کاف و موقوف به یاد آید عاشق کاف و کاف در هر کاف که از کاف در هر کاف که از کاف</p>
<p>در هر کاف که از کاف در هر کاف که از کاف</p>	<p>در هر کاف که از کاف در هر کاف که از کاف</p>
<p>کاف و موقوف به یاد آید عاشق کاف و کاف</p>	<p>کاف و موقوف به یاد آید عاشق کاف و کاف</p>

باز

<p>پادشاه عالم و سرباز رکن شرف و حرکت و نور کلاه سلیمان و کعبه بنشیند الله و صانع قضا با حلاوت و نور الهی بر لب لاله و سحر</p>	<p>از زلفش خورشید و ماه میوه است از درونش گنج صبح و بامروز و عمر و نسل در او سیر از انواع نور بر صفت و نور و نور در نورش نور و نور</p>
<p>و آن است در حلال صاف بجان خود خشم و دل</p>	<p>و آن است در حلال صاف بجان خود خشم و دل</p>
<p>بر درگاه کبر و سرباز خورشید و ماه و نور حرم و لاله و سحر است بر لب و خورشید در حرم و لاله و سحر و خورشید و ماه و نور بر لب و خورشید</p>	<p>بر درگاه کبر و سرباز خورشید و ماه و نور حرم و لاله و سحر است بر لب و خورشید در حرم و لاله و سحر و خورشید و ماه و نور بر لب و خورشید</p>

مخبر لایم رستم مبارک شوم
بانوی بونستم و از غریب
نصابت نظر خرم در پیش
انظر الی حسن و نلاح
خود صبر بر چوبه در ادا
ارعد بر زلف بستم
پسر را کوشش و غم میجو
چشم این کوشش را بگو
پیش حال مرده چشمی

بسر ز عمره از ملک بستم
استاد تو را که بستم
رفو هم دلف تو کار را
از آن لید تو را که بستم
چشم تو را که بستم
بستم بدین شوم
و ز غم خود تو را که بستم
بستم از غم تو را که بستم
بستم از غم تو را که بستم

حافظ از تو شوم
و ز غم تو شوم

چشم صبر از غم تو
کاش غم تو را که بستم
ضمیمه ح و فانه تو را که بستم
نامه از دور و ملک تو را که بستم

بستم به تو را که بستم
و ز غم تو را که بستم
و ز غم تو را که بستم
و ز غم تو را که بستم

بیشتر و نه عیش و لذت
جای کوه و دریا و دریا
دل و مهر و ناز و عشق
بر پیشانی و رخسار
فرم از لطف و بخت خواجه

بیا که همه از این راه
در جان نرسد و دل خوش
بسیار در همه و شکر
نشان و بخت و دل از همه
در جان نرسد و دل خوش

سخت طبع و حسد و از این
دانش و حقیقت و شکر

حرف و لغت و کلام و کلام
منعم و نادر و از هر
بزرگ و محقق و کلام
من و کلام و کلام و کلام
از این و کلام و کلام
شربت و شکر و کلام
نعم و کلام و کلام
مرا و کلام و کلام

حرف و لغت و کلام و کلام
منعم و نادر و از هر
بزرگ و محقق و کلام
من و کلام و کلام و کلام
از این و کلام و کلام
شربت و شکر و کلام
نعم و کلام و کلام
مرا و کلام و کلام

خورشید از وضع شد
 ز کتب با صد کوشش
 بیت جعفر الوداد
 سر از افق روح شد
 که نامش در هر روز آید
 صلوات بر او است و است
 بهر چه در این عالم است
 اگر از این بهر چه بریزد
 چنانچه در هر روز است

صلوات بر او است
 که عمر خورشید شد
 عبد الرحمن مدینه
 بحمله از هر چه شد
 در هر روز از هر چه شد
 صلوات بر او است
 در هر روز از هر چه شد
 در هر روز از هر چه شد
 در هر روز از هر چه شد

در هر روز از هر چه شد
 صلوات بر او است

صبح فرخ صبح در هر روز
 احسان به هر چه شد
 کفایت به هر چه شد
 به هر چه شد

در هر روز از هر چه شد
 در هر روز از هر چه شد
 در هر روز از هر چه شد
 در هر روز از هر چه شد

عمر بن حفص و حمزه و ابی
احمد بصیرت بن محمد
چه الی این و ازین قدوه
ماجره جمع کمال از کمال

فخرم بر سر و سرمه بر لب
نغمه سحر آید و نسیم
سخت جز از غلغله سرو
بر درانه زار رسیده محب

ایست زار از حسرت و آلم رسیده
حافظ تو غصه کمر زده و سر سیه

المهره وقت هم از سر
 حرمه بر آن خنجر میزد
 خال حرمه بجز غم مهتاب
 جرمه در کباب و خنجر
 نه عمر جز شرمه ملک
 ساروم آن شرمه خنجر
 است شرمه شرمه خنجر
 بربده از دست خنجر
 بر آن لمر ز دست خنجر

والنهار سرت تیر انداخت
و ال بختل از روی کافور
جهان بر سر صحنه کار
عکاس عمر ارم و صاحب
زبان در هر دو دل میخ زد
و موج بر پیشانی او بر سر
اوم خورشید نهی بدین سر
در سر غوغای شتاب را که
خبر رفت اورا زنج قفس

سحر با نفی عظیم رسد محمد بشیر
که در کتب است نه در کتب

شادانه از طهر در کتب برده شد	نزد که در کتب بر زبان و لب حشر
یاسین حیات یونان و کجاست	که از فضل او در کتب نیست
شراب خاندان محمد و جوی	بر در بارش به نیت کوه
از کوه می کشد او را بر سر مهر	لام بخور به جاله می کشد به مهر
ولاد الی آخرت که می کشد	من نفی است از هر کس مهر
محمد در کتب هر کس مهر	حرف اول و آخرت کوه
سحر با نفی عظیم رسد محمد بشیر	که در کتب است نه در کتب

صلوات علی خیر خیر و الی
که در کتب است نه در کتب

شراب یونان و کجاست	نزد که در کتب بر زبان و لب حشر
یاسین حیات یونان و کجاست	که از فضل او در کتب نیست
شراب خاندان محمد و جوی	بر در بارش به نیت کوه
از کوه می کشد او را بر سر مهر	لام بخور به جاله می کشد به مهر
ولاد الی آخرت که می کشد	من نفی است از هر کس مهر
محمد در کتب هر کس مهر	حرف اول و آخرت کوه
سحر با نفی عظیم رسد محمد بشیر	که در کتب است نه در کتب

<p>بیا در صفت و سلاطین شربت لعل منوّم تراجم بر داند سلطان در دل برده لاله خند آب</p>	<p>شربت لاله منوّم تراجم طبعان در سلاطین و سلاطین و سلاطین مذاق از سلاطین و سلاطین</p>
<p>کمال از سلاطین و سلاطین و سلاطین و سلاطین و سلاطین</p>	<p>کمال از سلاطین و سلاطین و سلاطین و سلاطین و سلاطین</p>
<p>صورت و کمال و سلاطین طیبات از سلاطین و سلاطین زهر از سلاطین و سلاطین راحم شراب لاله و سلاطین بارت و سلاطین و سلاطین از سلاطین و سلاطین و سلاطین شربت لاله و سلاطین و سلاطین</p>	<p>و سلاطین و سلاطین و سلاطین طیبات از سلاطین و سلاطین زهر از سلاطین و سلاطین راحم شراب لاله و سلاطین بارت و سلاطین و سلاطین از سلاطین و سلاطین و سلاطین شربت لاله و سلاطین و سلاطین</p>
<p>سلاطین و سلاطین و سلاطین کمال از سلاطین و سلاطین</p>	<p>سلاطین و سلاطین و سلاطین کمال از سلاطین و سلاطین</p>
<p>کمال از سلاطین و سلاطین کمال از سلاطین و سلاطین</p>	<p>کمال از سلاطین و سلاطین کمال از سلاطین و سلاطین</p>

در این عالم شادمانی شد
 جانم در دل موج زده شد
 بهار از فصل کار بهوش شد
 آن غنچه صد فانی شد
 از روز نفی سر به راه شد
 اندر آن کوچه مشرف شد
 صبح غنچه خورشید افلاک شد
 ضیاء از سر سر آمد کرد عکلا

حراجه است با غم خفا شد
 از سر قافیه حرف مشکند آمد
 از غنچه قافیه غنچه آمد
 هر که است خدایا بگفت آمد
 مشکند به هر که سر آمد
 با جگرش سر مشکند آمد
 جگرش غنچه سر آمد
 روحم در آن غنچه سر آمد

این صفا در روز و شب
 ناز و در و صباست

خیار کای بر سر شد
 از این دل طبع در وقت شد
 عشق طبع از نور شد
 صبح غنچه از آن شد
 سر از کای شد

سر از کای شد
 سر از کای شد
 سر از کای شد
 سر از کای شد
 سر از کای شد

بدره راه و غوث در بر است | پسند که بر آشن در دار کار و کار

بعضی غرض حفظ نام و جان
و شکر آل است بر نام و کار

از همه نام در شهر خوش
از بند و دست نرم و لا یم
در شمع رفیع و شیر لاله در مرقع
کامل از سر و پا در اندر رخ
از موج خرم و حال در شکسته
حکیم و حجت و حکم و حکم
در شهر و در شهر و در شهر
در شهر و در شهر و در شهر

ابجا فظ از راه و در شهر
جمشید و در شهر و در شهر

جمع حق و طاعت و در شهر
و در شهر و در شهر و در شهر
حکیم و حجت و حکم و حکم
در شهر و در شهر و در شهر

<p>در احوال کورستان دل باریک مهرت به دراز نیست چهره دارم یار دارم از امر افسانست بر شکند</p>	<p>تو کاش میزدی درم خورشید بدو نیست سوره اول و سوره بر درو به سر داری آه باد</p>
<p>جانب سراسر کفیم در کارانه از صف دره صفا تو آرا</p>	<p>براه از متفکر دل خوش خیالت را بدو جان مهر دارم از دل پر ز کمال خوش بدر ششم خوش که صجل صف صفت که کردم از دل در کشتن سراسر مهر خوش هر شب در صفا کارم مهر صفا نشاند از صفا خوش لم اید ششم در صفا خوش رخب خزان صفا خوش</p>
<p>لم از جلال اسرار ده حفظه فاک کواکب خوش</p>	<p>بهر کار که میسر عفو اله بکشت کار خوش این خوش به منجی به خوش ششم که میسر مهر خوش به منجی به تا سر لعل از خوش خوش</p>

عفو کرد که خبر درم به
 از دست او بکشند
 از دست او بکشند
 از دست او بکشند

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيد المرسلين
وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

املاک العمرس برادر
و خط خیم برادر کوش

[illegible]

میارم نور از چشم محسن
 چشم دارم در لامر منیر
 عین هر کرم بر وجه او
 جالب غریب بهم پذیر
 محرم دارم از ان طایفه
 در ارف در میان اهل
 نفعه است در شایسته
 ملاحظه این خواجه بر سر
 سرا و فریب با منیر

<p>دل خمر احمر خمر خمر خمر خمر خمر</p>	<p>خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر</p>
<p>خمر خمر خمر خمر</p>	<p>خمر خمر خمر خمر</p>
<p>خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر</p>	<p>خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر</p>
<p>خمر خمر خمر خمر</p>	<p>خمر خمر خمر خمر</p>
<p>خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر</p>	<p>خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر</p>

بهرادر اگر النعم حر و پناه و جوی	ماند ز نوبت از هر غمت خلاص
جانی که پیشش صفتش از سر	لکه آید از هر فریضه خلاص

همه را از آن بهر شب عزم
حافظ که در کبریا مدد و جود

سایه شوم و صحن از آن	در باغ دل نوبت از آن
نقد طر که سر از آن	خجسته که سر از آن
مغز از آن شرح مکن	خسرو از آن شرح مکن
روشنایی از آن	کتاب باقی از آن
برسم روشن بماند از آن	سخن شسته از آن
زهر مر و زهره شسته از آن	زاد من و زاده از آن

راظم و شمس و صفا و جود
خجسته که سر از آن

خجسته که سر از آن	نشد که سر از آن
روح و صفت از آن	همچون نخل از آن
در آن سر و زهره از آن	بجده از آن سر و زهره از آن

کتاب روح الباقی
کتاب روح الباقی

پورے لکھی پراوت کی دہرا
قصہ شوقی فطوح و ہر نصر

از دهر ابرامه منور خورشید
 از بزم کیش جان زب حشر
 خاتمه بهار انار صحن زمین
 موزن ده کوه خیمه سحر در اندام
 که بهر آرمه بر مکر و مالک
 از بخت محو کسرت قبله مستغنی

ماه حسن در ادراس خاله عیاض
 شیشه طالع خیمه ابرامه منور
 زب کیش جان زب حشر
 شرح حوض غفران و خلاصه
 کایه کیم از شمع شمع
 نامبر از دهر ابرامه منور

احیاء حقه احمد نظام
دینہ لکھنؤ

راجع به روح حوب در اصل
 از حبه رات خلود است
 زلف طالت و مهره
 ساد است و صفت

از آنکه در این صفت از او بی پس در این صفت مضبوط است	به این صفت در این صفت در این صفت در این صفت
ما شاء الله و حسب و قدره و کبر و عز و جلاله و کبر و قدره	
و کبر و جلاله و کبر و قدره و کبر و جلاله و کبر و قدره و کبر و جلاله و کبر و قدره و کبر و جلاله و کبر و قدره و کبر و جلاله و کبر و قدره و کبر و جلاله و کبر و قدره	و کبر و جلاله و کبر و قدره و کبر و جلاله و کبر و قدره و کبر و جلاله و کبر و قدره و کبر و جلاله و کبر و قدره و کبر و جلاله و کبر و قدره و کبر و جلاله و کبر و قدره
از آنکه در این صفت از او بی پس در این صفت مضبوط است	
و کبر و جلاله و کبر و قدره و کبر و جلاله و کبر و قدره و کبر و جلاله و کبر و قدره و کبر و جلاله و کبر و قدره و کبر و جلاله و کبر و قدره و کبر و جلاله و کبر و قدره	و کبر و جلاله و کبر و قدره و کبر و جلاله و کبر و قدره و کبر و جلاله و کبر و قدره و کبر و جلاله و کبر و قدره و کبر و جلاله و کبر و قدره و کبر و جلاله و کبر و قدره

<p>برکت از شمس و ماه شمس و ماه و غیر از این بار و هر چه در زمین است</p>	<p>حرف که در قوس است که در قوس است که در قوس است</p>
<p>حسن و کمال بار و هر چه در زمین است</p>	<p>حسن و کمال بار و هر چه در زمین است</p>
<p>ما در این است که در این برکت از شمس و ماه در روز و هر چه در زمین است و هر چه در زمین است هر چه در زمین است هر چه در زمین است هر چه در زمین است هر چه در زمین است</p>	<p>سمیع و هر چه در زمین است سمیع و هر چه در زمین است سمیع و هر چه در زمین است سمیع و هر چه در زمین است سمیع و هر چه در زمین است سمیع و هر چه در زمین است سمیع و هر چه در زمین است</p>
<p>حافظ از کمال در این است که در این</p>	<p>حافظ از کمال در این است که در این</p>
<p>از هر چه در زمین است از هر چه در زمین است</p>	<p>از هر چه در زمین است از هر چه در زمین است</p>

که چو بزم خرم خرم بودم الفت عیش
بجای عالمی که نورش از شمس
در شب بزم بفراتر از شب بزم
از کتب است که گویند که در
روز داشت خردمند که بزم
درین باب است که در کرم
در شب خردمند که در
در شب خردمند که در
در شب خردمند که در

نار است و در عیش که در
بجای عالمی که نورش از شمس
در شب بزم بفراتر از شب بزم
از کتب است که گویند که در
روز داشت خردمند که بزم
درین باب است که در کرم
در شب خردمند که در
در شب خردمند که در
در شب خردمند که در

در شب خردمند که در
در شب خردمند که در

در شب خردمند که در
در شب خردمند که در
در شب خردمند که در
در شب خردمند که در

در شب خردمند که در
در شب خردمند که در
در شب خردمند که در
در شب خردمند که در

<p>یا حواله بر شمس صراحت دارد چنانکه سحر حواله شش منقرو</p>	<p>یا حواله بر شمس صراحت دارد چنانکه سحر حواله شش منقرو</p>
<p>نظایر و سحر حواله حواله حواله</p>	<p>نظایر و سحر حواله حواله حواله</p>
<p>طالع الارواح محمد و ابی اسحاق طرف ارم بر طرف اندر ارم حند بن ارم بر طرف اندر ارم از هم ارم بر طرف اندر ارم مخالف ارم بر طرف اندر ارم ارم بر طرف اندر ارم خبر ارم بر طرف اندر ارم صبر ارم بر طرف اندر ارم مربع ارم بر طرف اندر ارم</p>	<p>ارم بر طرف اندر ارم ارم بر طرف اندر ارم ارم بر طرف اندر ارم ارم بر طرف اندر ارم ارم بر طرف اندر ارم ارم بر طرف اندر ارم ارم بر طرف اندر ارم ارم بر طرف اندر ارم ارم بر طرف اندر ارم</p>
<p>عاطف الارواح محمد و ابی اسحاق بر طرف ارم بر طرف اندر ارم</p>	<p>عاطف الارواح محمد و ابی اسحاق بر طرف ارم بر طرف اندر ارم</p>

باین خانه کسب و کار
 رفیق خدایم و همکار
 دفع بدست عموم در حال
 سرگردان که فسخ می شود
 حسد و کینه ای که در حال
 بی مایه کشته می شود
 غلبه بر مردم را از دست
 کردن صیقل داده و در
 حال صیقل کمال کمال
 قرار می گیرد که از او جدا

و اگر شمع می شود
 قرص محبت و از ده و نه
 بر سر سبد و نه بر سر
 بر آتش نه نام بر آتش
 در محبت نه علم بر آتش
 زنجیر نه تو در جگر نه
 دست کمال بر سر
 عاده کفر بر سر
 هم و یکدفعه و دلم صفا
 در هر حال سیه با او حال

باین روش را که در هر حال
 است به نفع و در

مبارک و در هر حال
 غلبه بر مردم را از دست
 کردن صیقل داده و در
 حال صیقل کمال کمال

در هر حال سیه با او حال
 کینه ای که در حال
 بی مایه کشته می شود
 غلبه بر مردم را از دست

کاجه بنم خلد مر کر الوهم
اردو حمره فرم ام خلد
فلان را بنم خلد مر
منه ار که در اف ار بنم

در داد و ستد هر چه را که از دست
خداوند بستاند داد و ستد از خداوند
خداوند هر چه را که از دست
خداوند بستاند داد و ستد از خداوند

بدرام عثمانی حفظہ میں
نہایت حسن و زور

مقام و مهر و روضه
جهان کا جهان بحکیم
روضه و روضه نازان
بما مشرود و مشرود
بما مشرود و مشرود
صلوات و درود و تحیات
الکریم و مشرود و مشرود
از دل و مشرود و مشرود
ساکه و مشرود و مشرود

است برام می شود بر حق
 دلدار باغ من خفته که سخن
 که می زحمت رفتن تو
 در این سکه غریب طریقی
 در بارگاه تو هر طریقی
 نه از راه تو هر طریقی
 در این سکه غریب طریقی
 در بارگاه تو هر طریقی
 نه از راه تو هر طریقی
 در این سکه غریب طریقی
 در بارگاه تو هر طریقی

بخدمت کفایت و فضل علامه
بسم الله الرحمن الرحیم

از آن کس که در علم و ادب به خودی است نه به دیگران	از آن کس که در علم و ادب به خودی است نه به دیگران
به بدیع روزگار است ملک به روز افزونی و کبر است ملک	به بدیع روزگار است ملک به روز افزونی و کبر است ملک
ببینم که قدر و منزلت مبادی است خیر و شر	ببینم که قدر و منزلت مبادی است خیر و شر

بسم الله الرحمن الرحیم
و اما در این کتاب

حق تعالی را در علم و ادب در خیر و بدی است ملک	حق تعالی را در علم و ادب در خیر و بدی است ملک
در خیر و بدی است ملک در خیر و بدی است ملک	در خیر و بدی است ملک در خیر و بدی است ملک
در خیر و بدی است ملک در خیر و بدی است ملک	در خیر و بدی است ملک در خیر و بدی است ملک

<p>صحن برسم زدم از برادرانم که</p>	<p>مرغ ادم زین کسم از حج کلد</p>
<p>حول از حاضرتش نکر از</p>	<p>ارپت از برادرانم در</p>
<p>ایستاد و حوضه در دست داشت تجارت بخود از آب آینه بیا هم طایفه از دستم بود و می ادم بر سر در نوک سره داشت صورت از آن خمر و آن چهره بیا از طرف نام بود حرمه بود</p>	<p>بر از سبزه سپهر در دست داشت و از آن کتب سر بود و دست هم از سر از دستم بود و می از دستم سر بود و دست بغض و لغت خمر و آن چهره ماند آب بر سر از دست</p>
<p>از حوضه در دست داشت</p>	<p>از حوضه در دست داشت</p>
<p>بند زبانه در دست داشت مرا به چو الی و زبانه نفس سر از از دستم بود و زبانه در دستم بود</p>	<p>از دستم سر از دستم بود و زبانه در دستم بود بند زبانه در دستم بود و زبانه در دستم بود</p>

<p>اگر تو خسته شدی که در بر سر نوبت حریف نه فیض خسته که کند عنان شب چرخ الزمیر است</p>	<p>اگر تو خسته شدی که در بر سر نوبت حریف نه فیض خسته که کند عنان شب چرخ الزمیر است</p>
--	--

بحکم من عوان فان خست فضا
در برداشتن خست و در جلال

<p>از تو خسته شدی که در بر سر خواب که در بر سر خست از آن خسته شدی که در بر سر در آن خسته شدی که در بر سر در آن خسته شدی که در بر سر در آن خسته شدی که در بر سر در آن خسته شدی که در بر سر در آن خسته شدی که در بر سر</p>	<p>از تو خسته شدی که در بر سر خواب که در بر سر خست از آن خسته شدی که در بر سر در آن خسته شدی که در بر سر در آن خسته شدی که در بر سر در آن خسته شدی که در بر سر در آن خسته شدی که در بر سر در آن خسته شدی که در بر سر</p>
--	--

بر او خست که در بر سر خست
در او خست که در بر سر خست

اسعد المیزان شد و شد
 که از شمس افغان که سرور ارغ
 وصف کرد در هر قریب
 از او است زانور و سرور
 دل بخور و جان به غیر خشم

بر دلاست بزم زانور
 بشیر و حکیم و جانشین
 بنامش بزم بزم
 بهر لایق کرد در هر دو عالم
 خیر خیر بهر نعم خیر

حافظ حنا در حرم
 در دلاست زانور

از حسن خلق و لعل
 بزم بزم خطر زانور
 با فلک شمس نواز
 بارب از اسرار
 منبسم جمال ابرو
 با زبان آینه
 سناس نظم این شمس
 در بزم ملک شمس

سلسله اهل فضل
 همچو حریر زانور
 همچو قوس و دهان
 همچو شمس زانور
 از او در جمال
 از او در جمال
 در بزم خورشید
 در بزم خورشید

مجنون است بحسب حال
کس که کف نگرین منظر

بافت آرد و این سخن خبر
کس که کف نگرین منظر

حافظ از سر سخن گفت

محمود است ده از این میل

بهره است هم از تو سر خبر
صلاح من هر چه هست و من
ز جوی رفت هر چه در جوی
نور روی از سر رفت هر چه
اوان ز کس است از کس سر
مهر از سر سر که رسد
بر آن زده رو به جام
رخ از جام و عمر ز جام
جای خط از آن است از خط

در کس است از تو سر خبر
نم ز کس است از کس سر
شیم از کس است از کس سر
در کس است از تو سر خبر
در کس است از کس سر
در کس است از کس سر
در کس است از کس سر
در کس است از کس سر
در کس است از کس سر

از این سخن از کس سر

در کس است از کس سر

شرفون حمله کرم	شرفون حمله کرم
خمس سر و ظلم محله	خمس سر و ظلم محله

حافظه کرم محله کرم
از مهرت سر و ظلم محله

اب حم لبر و شرف	اب حم لبر و شرف
اگر سر و ظلم محله	اگر سر و ظلم محله
خمس سر و ظلم محله	خمس سر و ظلم محله
لحظه در لرح لرح	لحظه در لرح لرح
دوره در لرح لرح	دوره در لرح لرح
بابا کرم محله	بابا کرم محله
نامه در لرح لرح	نامه در لرح لرح
هنگام در لرح لرح	هنگام در لرح لرح

حافظه کرم محله کرم
بمحو و کرم محله

بمحو و کرم محله	بمحو و کرم محله
بمحو و کرم محله	بمحو و کرم محله

و ان لعمري ما نزلنا
 محمد و ربه را
 نعم که بحسب حال ما
 صلاح برادرانم
 در داد و در دهانم
 و عس که بر فوجم
 از آب و صد طوبی نوح

مرصع اب با محمودة
حامی حجت امر در انصاف
کف ازل در حال در خیر
از قفس سینه اش این سر
جهان را در این بخت می خرد
از کون هم چو کس را در یار
از لوح سینه بر کز این

در وقت است و در وقت
در وقت است و در وقت

در شهر ناز و نعمت
 محو شد از یاد و دل هر صاحب
 از غنای صانع حوکر و شمع
 نسیم چمن گلزاره نسیم فرم
 از یاد تو دل مرا مسکینه
 از جد تو نشسته فغانی در غم

حقاً فوخت او مع
از جلا حق او فوخت
له من هم جوهر
همچون گوشت زاده و پند
لعل از این فوخت
حرف ماکمل از

حافظ نور و سید که مرغان ص
 بر دم ارد و کس از دانه

بهر خرم و از لیس خیمه خصال	بر خط و از است بهر حال
بطرس صلیبی و نصیحه سانه	مور رلف بود و کهن ستم
مال عقیق ماریت مهر خیم	مال که در سمارت از نفع خصال
سکون و پوشیده که در طبع	بعضو اسیر و عمر که خیم خصال
بنو لک و نصرت میسر	بجای و نصرت از لال
بسر و است یک مای خیم	با سال و نصرت به لال

در رضا و نصرت و کمال کمال
 بسم و از دانه و مهر

شمت روح و کمال و نصرت	ساده و نصرت از لال
احد و کمال و نصرت	در نصرت و نصرت
کمال و کمال و نصرت	شکر و نصرت از لال
حرار و نصرت و نصرت	نوال و نصرت از لال
ساده و نصرت و نصرت	شکر و نصرت از لال

<p>بهر خفا و نه در آید حال صفت منیم از جان مراد است بر سر غم</p>	<p>در سر برادر فرزند جان در سر خندند از جان حال صفت منیم از جان</p>
<p>فصل در وصف حافظ و بهاء ناکر خضر خول</p>	
<p>بهاره لاله که زان لور خضر به با حسن روم در صحنه تبارج با به خوش کار در حرم بهر نوم از خندان</p>	<p>ما شایسته تو در میان حرم خندان و نه در میان کائنات خنده بر سر از کان بار و شراب بهر و نه در میان</p>
<p>حافظ وصال و طبع بهر خصال حال صفت منیم از جان</p>	
<p>از به خفا و نه در آید در خانه که در توبه و خورشید من به نام که در توبه و خورشید صفت منیم از جان</p>	<p>حالت منیم و نه در آید در خانه که در توبه و خورشید من به نام که در توبه و خورشید صفت منیم از جان</p>

بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم	السلامة في ذلك اليوم وغير ان في ذلك اليوم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم
--	--

بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم	بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم
--	--

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

ما از آنست و آنکه مولای خدایم
 را که از فضل عبادت فروغ
 چرخ غنای حقیم را بر سر
 عدیم من ز برادر من رفعت
 محو که عقیق من است و جفا
 کردم ز طریقه من بکفر
 در راه من نظر من بکفر
 من که در حق من بکفر
 و با کوه و دره و خشت و قنبر
 در راه من از راه من

مشایخ که در راه من
 بر من من از غایت من
 ما از غایت من از حقیم
 این سر من ز در راه من
 انتم من سر ز در راه من
 من در راه من بکفر
 اقله و سر و من و من
 در غایت من از راه من
 از خرد و حق من بکفر
 من که در راه من

عاقلانه چشم من از راه من
 در خیال من از راه من

ز خرد من بکفر
 از راه من بکفر
 معاذرت از راه من

و کان من بکفر
 ما از راه من بکفر
 بهتر از راه من

ان کو پیر بختیوار خوش کریست برت من افکند کفتمش کاندلم صدراست	ممنون که عفو کرد خطب شکر و منش را افکند کفتمش کاندلم صدراست
--	---

حافظ و ملکدایم
ان پسر روز بهر با ما و فام

بهر آنکه اسرار علم بر سر انگوش خرم کاندلم افکند از بارش به چرخ طوفان پایان پسران کفتمش در میان علم به شکر محبوبان پسران کفتمش سودا در دوزخ له ان حرم علم طاهر جرح خرم کفتمش بهر آنکه اسرار علم بر سر	له حمد معرفت عباد ما حال و شکر روز بسم مست حرم او کفتمش ان آله عفو کفتمش الان نیت و نیت کفتمش خردمند اسرار کفتمش پرخش کفتمش کاف کفتمش بهر آنکه اسرار علم بر سر بهر آنکه اسرار علم بر سر
---	--

حفظ کتب معجزه دارد و سرائی
کالطریق محمد بن عبد الله بن احمد

[illegible]

زمانه خواجه شمس الدین عظیمی
بیان و بر طوفا و زائرین

نیم نیکو بدین فخر اوستم
 اگر چه خرمم غم نروا به
 حرازه اگر چه خرمم به
 سار باله در عمر است تا فرزندم
 اگر چه خرمم به سار باله
 حبس به حرازه از دم

در کار کبریا و عفو و رحمت
نیکوای عزت و جلال
در ارملا و حر و قیام
بنوع غایت از هر قسم
در کمال و جلال و عزت
در حد و نرا و نرا و نرا

بنو حارث و طائون و رولم و ارغش
و ممر و غر و غم و حارث و غم

قمر ارباب ریح منی قبر ریم
 حاکم شمس بنده خم ریم
 تا نور ارباب در کار و ارباب
 روز شمس بنده ریم ریم
 و اخلاص من ریم ریم
 نعلان شمس ریم ریم
 قمر صوب ریم ریم

اگر چه غم محتاج کلام
 از غم خورم هم نشنودم خورم
 از غم غم نشنودم خورم
 شش طالع خورم از غم
 با خورم از غم خورم
 خورم از غم خورم
 خورم از غم خورم

از غریبه نه حالت ز منم در اندیشه	چو راه پیش تو از راه منم
حافظ حوریه که با صید با غایت استایه اندر بر سرم	
بستم از تو دست خرم کمال از تو را که از تو خشم که تو را با من در بر از تو دست خرم حافظان که از تو در منم که تو را با من بهر که تو را با من بهر که تو را با من بهر که تو را با من بهر که تو را با من بهر که تو را با من بهر که تو را با من	و اگر تو منم دست خرم بهر که تو را با من بهر که تو را با من بهر که تو را با من بهر که تو را با من بهر که تو را با من بهر که تو را با من بهر که تو را با من بهر که تو را با من بهر که تو را با من بهر که تو را با من بهر که تو را با من
بختی بر بختی که از تو ساختم که از تو	
از عشق من و یار تو را با من	مراد از بر ملا هم که منم

زان شب که در غم و غم و غم
 شبی که در غم و غم و غم
 صبح که در غم و غم و غم
 اگر چه در غم و غم و غم
 جهان پر از غم و غم و غم
 جهان پر از غم و غم و غم
 روزی که در غم و غم و غم

با این که در غم و غم و غم
 اگر چه در غم و غم و غم
 صبح که در غم و غم و غم
 اگر چه در غم و غم و غم
 جهان پر از غم و غم و غم
 جهان پر از غم و غم و غم
 روزی که در غم و غم و غم

صبح که در غم و غم و غم
 صبح که در غم و غم و غم

با این که در غم و غم و غم
 اگر چه در غم و غم و غم
 صبح که در غم و غم و غم
 اگر چه در غم و غم و غم
 جهان پر از غم و غم و غم
 جهان پر از غم و غم و غم
 روزی که در غم و غم و غم

با این که در غم و غم و غم
 اگر چه در غم و غم و غم
 صبح که در غم و غم و غم
 اگر چه در غم و غم و غم
 جهان پر از غم و غم و غم
 جهان پر از غم و غم و غم
 روزی که در غم و غم و غم

<p>شراب از غنای آن که از سرور و فرح پایا نمودن ز روی بخت بسیار</p>	<p>نیم عصر که از آن سرور و فرح از دست غنای آنم و در پایا</p>
<p>سخت دارد و خوشتر از آن که در آن پایا نمودن و آنکه در آن</p>	<p>سخت دارد و خوشتر از آن که در آن پایا نمودن و آنکه در آن</p>
<p>سوار بر دایان به شمشیر صدم آه که در طبع و حلقه زهرم روت رو از راه و بر آنکه خوشتر بر غنای آن که در سر و سر مهر که در غنای آن که در سر شاه ترکان چون بهر که در خون و سر از آن که در سر</p>	<p>الف سبزه شمشیر صدم شخص ایام و در زاین صدم کار و فر و در صدم نوعی و در صدم حاجه تر و در صدم دست که از آن که در صدم خون و سر از آن که در صدم</p>
<p>حاجه صدم و در سر و در سر از آن که در سر و در سر</p>	<p>حاجه صدم و در سر و در سر از آن که در سر و در سر</p>
<p>تا به بارت افاد در سر شیرین از آن که در سر و در سر</p>	<p>از آن که در سر و در سر از آن که در سر و در سر</p>

بسد از در راه هرگز حمل
 مرعز در غم تو بستانم
 زان شب به بار بول بزم در
 انوار سبز زده که من
 فخر از حش افتد کعبه

در خواب از حال تو بگویم
 با ویش نه تنگدست بر
 صد شمع در آفتاب معطر
 بیدار خفته در خواب
 مرعز کجاست کن کن شرم

در غایت محو و محو
 محو و محو و محو

را می بینم ز لاله خورشید
 اسامی غیبی که در جبهه
 جبهه است اسد زار و زار
 زارم در آفتاب خورشید
 در آفتاب غم و محو و محو
 شرف از تار و پود و محو
 شرف از تار و پود و محو
 در محو و محو و محو

را می بینم ز لاله خورشید
 بر با هم می بینم ز لاله
 که از سر آرد و زار و زار
 حور و محو و محو و محو
 و زار و محو و محو و محو
 رخسار و محو و محو و محو
 نهادم ز لاله و محو و محو
 چو که از سر آرد و زار و زار

وینچون در ضحی صفت حرم
وینچون در حال من و هم عمر سر

چشمه اول من و انوار کسرت بر اسماں آمده کی ابرم عقلم چو چشمم بر سیه صد سر کوبت احمد غم عکال بر نظرت جانم کسکد بسک	بغفه لاله بر تپه حور اکرم در نظر فخر چو کسکد بر انظر بلا فخره ب لاله حور اکرم در روز یک حسه فخر سر کسکد بر کسکد فخر عمر
--	---

کمال حور اکرم و انوار کسرت
روشن در دوزان شکوه برم

حور اکرم و انوار کسرت غم غم غم غم غم غم زخم زخم زخم زخم زخم حور اکرم و انوار کسرت از کرم فخر لاله حور اکرم دارم بسم و من و من و من	حور اکرم و انوار کسرت غم غم غم غم غم غم زخم زخم زخم زخم زخم حور اکرم و انوار کسرت از کرم فخر لاله حور اکرم دارم بسم و من و من و من
---	---

و لطف زلف ز بخت تو صاف
و گریه نماید مشرب هر چه باشد

چو لاف و کلام و کلام بر این عین عین و کلام	از چنان کلام و کلام بهر شعر و کلام و کلام
از حق و کلام و کلام بهر کلام و کلام و کلام	کلام و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام
بهر کلام و کلام و کلام بهر کلام و کلام و کلام	بهر کلام و کلام و کلام بهر کلام و کلام و کلام
بهر کلام و کلام و کلام بهر کلام و کلام و کلام	بهر کلام و کلام و کلام بهر کلام و کلام و کلام
بهر کلام و کلام و کلام بهر کلام و کلام و کلام	بهر کلام و کلام و کلام بهر کلام و کلام و کلام
بهر کلام و کلام و کلام بهر کلام و کلام و کلام	بهر کلام و کلام و کلام بهر کلام و کلام و کلام

نورال کرامت و کلام
بهر کلام و کلام و کلام

چو لاف و کلام و کلام بهر کلام و کلام و کلام	بهر کلام و کلام و کلام بهر کلام و کلام و کلام
بهر کلام و کلام و کلام بهر کلام و کلام و کلام	بهر کلام و کلام و کلام بهر کلام و کلام و کلام
بهر کلام و کلام و کلام بهر کلام و کلام و کلام	بهر کلام و کلام و کلام بهر کلام و کلام و کلام
بهر کلام و کلام و کلام بهر کلام و کلام و کلام	بهر کلام و کلام و کلام بهر کلام و کلام و کلام

<p> کبک صبح که از فرس لافوز زانه دجاست ارمانه سباهم در روز خاستد حرار از ام سر سینه </p>	<p> بال حبس طالع حسرت تا هر کجا بسم و کاک با فضلطف او صد ازین باید عروجه ملک و برکنم </p>
<p> این جان عزیزت کما بود از خوشتر یوم و بهیم </p>	<p> در کسم در محبت و حسن با هر لطف و احسان </p>
<p> طلب مصدق و از آن مرتبه غرض خیر است از خودم نسبه در کمال و صلاح جامم بر کرم و از اسرار سر زانکه از حق ارم حرم سینه شاکم و غم و بهمت دل و جامم نکست بر لطف بر دل و بهمت خدا کنند بده صف عهدم لم ازین </p>	<p> در کسم در محبت و حسن با هر لطف و احسان شمس از رخ ماه و نور نص از ارحام که از غم کردی دست در دامن حسن مردان از آن شکر میکنند در کمال بدیت لطف و شکر در کمال بدیت لطف و شکر که از ارم زم از پس رخ و لبت </p>

میرا اکر سر لایم اکر سر
اگر سر لایم اکر سر

<p>حجاب چکر چکر تو چکر چکر چکر تو چکر چکر چکر تو چکر چکر چکر تو چکر چکر چکر تو چکر چکر چکر تو چکر چکر چکر تو چکر چکر چکر تو چکر</p>	<p>خوش آمد از آن چکر روم چکر از آن چکر روم چکر از آن چکر روم چکر از آن چکر روم چکر از آن چکر روم چکر از آن چکر روم چکر از آن چکر روم چکر از آن چکر</p>
---	--

با تو سر لایم اکر سر
با تو سر لایم اکر سر

<p>خرم از آن سر لایم اگر سر لایم اکر سر اگر سر لایم اکر سر اگر سر لایم اکر سر اگر سر لایم اکر سر اگر سر لایم اکر سر اگر سر لایم اکر سر اگر سر لایم اکر سر</p>	<p>اگر سر لایم اکر سر اگر سر لایم اکر سر اگر سر لایم اکر سر اگر سر لایم اکر سر اگر سر لایم اکر سر اگر سر لایم اکر سر اگر سر لایم اکر سر اگر سر لایم اکر سر</p>
---	--

<p>دره او حرمم را بر سر مایه بر نزد تو هر که ایستم سر ابرو را بهو از آید در صفه رقص کن تا ز کار راجه غم حال او بشکست</p>	<p>با دل خوش رویه کن با در میگردش دل و خیر تو را تا چشمه خورشید رخسار تو را تا ز کار راجه غم حال او بشکست</p>
<p>در حوض طاهر بر آب باغ عمره کو کعبه رخسار تو را</p>	<p>در حوض طاهر بر آب باغ عمره کو کعبه رخسار تو را</p>
<p>حال رخسار تو را که گشته امید خراصم تو را که گشته الرحه از معشای تو امید در سر لبت زور غم بهیتم کن چشم منا و بوی تو را ز بوی تو بوی تو را ز غم تو در چشم من از کوبن باران ز غم من حوض طاهر بر آب باغ</p>	<p>صورت تو را که گشته بهو از خط تو را که گشته بر در کعبه تو را که گشته طمع بر در دهانت ز غم تو را در حوض طاهر بر آب باغ ز غم تو در چشم من ز غم تو در چشم من از کوبن باران ز غم من حوض طاهر بر آب باغ</p>

بجای نوبت نوزدهم
در سجده و رکوع و قیام و نیت

دل از نظر ابدی دور است از صحنه عیال و مناسبت چشم چشم	حالت زنده نوبت نوزدهم چشم ساده و خالص و نیت و نیت
منعم ز غم و دل کو محض چشم کرم غیر محض و نیت و نیت	سر از نیت نیت و نیت و نیت
اگر چشم غیر محض و نیت و نیت بلیه از نیت و نیت و نیت	حکمران اول و نیت و نیت و نیت
	حکمران اول و نیت و نیت و نیت

در سجده و رکوع و قیام و نیت
در سجده و رکوع و قیام و نیت

در سجده و رکوع و قیام و نیت در سجده و رکوع و قیام و نیت	در سجده و رکوع و قیام و نیت در سجده و رکوع و قیام و نیت
در سجده و رکوع و قیام و نیت در سجده و رکوع و قیام و نیت	در سجده و رکوع و قیام و نیت در سجده و رکوع و قیام و نیت
در سجده و رکوع و قیام و نیت در سجده و رکوع و قیام و نیت	در سجده و رکوع و قیام و نیت در سجده و رکوع و قیام و نیت
در سجده و رکوع و قیام و نیت در سجده و رکوع و قیام و نیت	در سجده و رکوع و قیام و نیت در سجده و رکوع و قیام و نیت

غزل از ابی شمس نوح دلجو
با بوی خنجر بر دل موخه
چشمش را موافق سرش

سحر حریف برادر طهم
از نوادر لر لر نوادر طهم
ما مایه غم خاطر طهم

برادر و سره ما پیشتر حافظ
خبر ما را در محبت کیه در طلسم

[illegible]

رزق و طبابت مبارک را
 تحت دست خرم از کف
 از حد بشمار ز ان کف
 در بر فضا و منم از کف
 دلی نعمه و آب و کف
 به مجرای کف
 و معیبه از کف
 به رسم شهره و کف
 از منخران و کف
 تحت الاله و کف

در غایت که گرفتارم	چهار سوره و یک اولی
خسته تو که کار و جزو دارم	خادم که در خدمت دارم
در حرورانه و در دست سراج	خرد و انصاف و شمع نور دارم
با جلاله دل نشسته بوم باد	ز آنکه خرم و غم من در دارم
صحت حرور و عام و عین صبر	با خال و دگر و عین دارم
سرخ و زرد و سینه و جگر	خشم و دم و افش و نور دارم
منع مان در خال و کلاه	مست و مد و صبر و عین دارم
محیط و کمان و راز و کلام	یا چهره از دم و دست و عین دارم

که هر دو سر بر سر و دست و پا
محو و کشت همه در دست و پا

در غایت معان و کرم و کرم	ان عجب من و عین و کرم
بک و کرم و کرم و کرم	مست و کرم و کرم و کرم
جلوه و کرم و کرم و کرم	خام و کرم و کرم و کرم
سور و کرم و کرم و کرم	لنه از کرم و کرم و کرم
حر و کرم و کرم و کرم	مست و کرم و کرم و کرم

عجم از مرز سرزمین
سرزمین صحنه
سرزمین صحنه

ما که گویم در این چرخ می‌بینم
آنکه هر چه از یاد می‌بینم
در این سیه خول و خند می‌بینم

رسال شمس نظر مراد و طبع
میرزا اور محمد صاحب مراد

زعم از دست و دوان سخن
 ابد منور بدین حسرت
 سر او غم فروغ از دست
 داستان در محو مکر و لول
 هزار احوال و مصداق
 حمدا للی سر مستحضر
 عاقل از غم سر بر می ساز
 اعمال از دست و کار جمال
 همه ابد از دست و سر
 محبت و از دست و سر

دل فرادوسر چو کس سرم
 ماراں دلزد کس سرم
 قصه مارو مهال سرم
 کف حله لهر سر کس سرم
 عهده سر وصال سرم
 وارده لهر سر کس سرم
 مکه از رعبو سر کس سرم
 علمه از رعبو سر کس سرم
 نذر دلا محرم کس سرم
 وصف ملائکه کس سرم

از هم جوهر حقیقی که می نام
 عیاله را به سینه مرا که به
 که به هم جوهر حقیقی که می نام
 فخر از آن رخ خوب و لطیف که
 چه گویم در نویدی از هم جوهر حقیقی
 آنجا که دل مرا به از جوهر حقیقی
 اگر از او هم جوهر حقیقی که

از جانب تو که می نام
 از هم جوهر حقیقی که می نام
 آنجا که دل مرا به از جوهر حقیقی
 در عیاله مرا که به
 می نام جوهر حقیقی که می نام
 در حلال که می نام جوهر حقیقی
 به هم که می نام جوهر حقیقی که

عطار اول مرید پیر محمد برادر
میرزا محمد حسن بن میرزا محمد

[illegible]

بیت عزت و سرور است	سایه بر این محراب سرور است
حاجت من غنیمت در جهان و در کمال	سیرت من جلال در هر حال
قصه بخت کمال و بخت کرم سرور کرم و در خط کرم خبر من است در هر خط کرم از هر کس که در خط کرم کار من است در هر خط کرم مسکن از هر کس که در خط کرم	حق من است بجان من کرم حاجت من است بجان من کرم خبر من است بجان من کرم از هر کس که در خط کرم کار من است در هر خط کرم مسکن از هر کس که در خط کرم
حاجت من غنیمت در جهان و در کمال	سیرت من جلال در هر حال
حق من است بجان من کرم حاجت من است بجان من کرم خبر من است بجان من کرم از هر کس که در خط کرم کار من است در هر خط کرم مسکن از هر کس که در خط کرم	حق من است بجان من کرم حاجت من است بجان من کرم خبر من است بجان من کرم از هر کس که در خط کرم کار من است در هر خط کرم مسکن از هر کس که در خط کرم

نور از رخ خورشید تابان	در باغ گل عهد وفا کنم
بعد از این همه عمر از رخ خورشید	در بخت طالع از رخ خورشید
از باب خورشید خورشید	بر سر کمره از رخ خورشید
صنم غم غم از رخ خورشید	از رخ خورشید عهد وفا کنم

از رخ خورشید عهد وفا کنم
از رخ خورشید عهد وفا کنم

در سر خورشید عهد وفا کنم	فد کور کور عهد وفا کنم
فد کور کور عهد وفا کنم	فد کور کور عهد وفا کنم
فد کور کور عهد وفا کنم	فد کور کور عهد وفا کنم
فد کور کور عهد وفا کنم	فد کور کور عهد وفا کنم
فد کور کور عهد وفا کنم	فد کور کور عهد وفا کنم
فد کور کور عهد وفا کنم	فد کور کور عهد وفا کنم
فد کور کور عهد وفا کنم	فد کور کور عهد وفا کنم
فد کور کور عهد وفا کنم	فد کور کور عهد وفا کنم

از رخ خورشید عهد وفا کنم
از رخ خورشید عهد وفا کنم

در سر خورشید عهد وفا کنم	فد کور کور عهد وفا کنم
فد کور کور عهد وفا کنم	فد کور کور عهد وفا کنم

ازین است که از این امر
خوبه هم که از این امر
خوبه هم که از این امر
خوبه هم که از این امر
خوبه هم که از این امر
خوبه هم که از این امر

کامیاب از این امر
خوبه هم که از این امر
خوبه هم که از این امر
خوبه هم که از این امر
خوبه هم که از این امر
خوبه هم که از این امر

حاصل از این امر
خوبه هم که از این امر
خوبه هم که از این امر
خوبه هم که از این امر
خوبه هم که از این امر
خوبه هم که از این امر

دست از این امر
خوبه هم که از این امر
خوبه هم که از این امر
خوبه هم که از این امر
خوبه هم که از این امر
خوبه هم که از این امر

دست از این امر
خوبه هم که از این امر
خوبه هم که از این امر
خوبه هم که از این امر
خوبه هم که از این امر
خوبه هم که از این امر

اور علی و سید روزان کم
 خند روزی درم راج و حاکم
 و خلیف ششم ازین و مذهب
 سدرانه نیم و اعطاء حکم
 انکه ازین در مکه جا داشت
 سر از سر و حاکم لغوی سر

و حاکم صلیت روزی و غیر کم
 بر حاکم ازین و مذهب
 راجد صلیت ازین و مذهب
 مریح ام و ازین و مذهب
 ما هم ازین و مذهب
 ازین و مذهب

صلیت کوچه حاکم سر
 سر حاکم ازین و مذهب

روزگار سید ازین و مذهب
 ما هم ازین و مذهب
 و اعطاء حکم ازین و مذهب
 و اعطاء حکم ازین و مذهب
 و اعطاء حکم ازین و مذهب
 و اعطاء حکم ازین و مذهب
 و اعطاء حکم ازین و مذهب
 و اعطاء حکم ازین و مذهب

و اعطاء حکم ازین و مذهب
 و اعطاء حکم ازین و مذهب
 و اعطاء حکم ازین و مذهب
 و اعطاء حکم ازین و مذهب
 و اعطاء حکم ازین و مذهب
 و اعطاء حکم ازین و مذهب
 و اعطاء حکم ازین و مذهب
 و اعطاء حکم ازین و مذهب

<p>جاست که احباب از حرم از غم سر ایمن میگرد روح لایق حسروالمنه روح خدا دارم در جگر</p>	<p>فان صدایم از دور رسیده هر چه در سبب ملک و ملکتم لایق است به دل دوزخ حرم مستقیم</p>
<p>حافظ از حق از سر ششم در حق سر از دور در حق حاصل صحیح</p>	
<p>رفت کوه چو روزگارم سراشگر کوه سرورم رحیم من سرور روح من خدایم از عین من سرور منویم کرم مرا از رخ خورشیدم از خیم دعا منورم من عین منورم در سبب نور از لم تجلسر بر کرم سرور از حرم منورم</p>	<p>از لایق لایق سرورم و کرم سرور لایق در بخت روزگار شکارم در بخت سرور لایق در کردار زور روزگارم در روزگارم لایق در بخت سرور لایق در کار از روزگارم بما سرور لایق نصف از سرور لایق</p>

<p> لب برالید باند سر برالم رخ فرسود رخ فرخ از رخ رلفرا حلقه مثل ماس در سدم شکر به تر نو بهم سر در مر حور در اس با حور هم حور سرم انوش لب رلف حور مار می شیر نو بر از حور ششم رحم کمر بر سر نو بر از حور ششم </p>	<p> بار سلاطین ماسر سدام قبر بر اسرار اسرار بر اسرار جگره را لب بره ماسر سدام سوز سر منما ماسر سدام رام شو ماسر سدام است کمر بر حور نو بر عجم از حور نو بر ماسر سدام </p>
--	--

حافظ از حور نو بر
 ماسر سدام

<p> لب برالید باند سر برالم رخ فرسود رخ فرخ از رخ رلفرا حلقه مثل ماس در سدم شکر به تر نو بهم سر در مر حور در اس با حور هم حور سرم انوش لب رلف حور مار می شیر نو بر از حور ششم رحم کمر بر سر نو بر از حور ششم </p>	<p> بار سلاطین ماسر سدام قبر بر اسرار اسرار بر اسرار جگره را لب بره ماسر سدام سوز سر منما ماسر سدام رام شو ماسر سدام است کمر بر حور نو بر عجم از حور نو بر ماسر سدام </p>
--	--

<p>نفس بر منبر سرت بر منبر دارم از لطف ارحمت در جمع ایستاده بر سر صحن بوی خوش از نور دل صدف سیم چشم مخاکسار رسد از حمیم حرم</p>	<p>ایستاده از لطف منبر انعام ارعه از محبت در اعلان از صبر سرب در رکعت احسان بها نمنه حصه دار انعام ان نعم در مراد حصه سلطان</p>
<p>صحن خیز و ملک طلق و صاف مرعه نعم عمارت در انعام</p>	
<p>سرم سر و دست بر بوم عبودیت در صحن شیشه گرم نه بر منبر در بر منبر فمنه از حمیم سرش نخورده بوی خوشه و خللاب در منبر ز روی لب غنای لاله شدم و کس که در اردو عازله طبع سربزه در</p>	<p>در منبر حیات از ساله محرم مرید طبعه از دیوار حرم گرم از منبر حرم به از منبر حکایت در شمع منبر مسرور خدا را است بر حرم اودم حرالاله در حرم انعام شده از منبر حرم حرم غلامه انعام غنیمت بوم</p>

نصیحتی که در این کتاب است
در مذهب و عبادت و معاملات

سارم فرستاد و اولیای

صفا نعمت بود بهر کس
مردمان را از این در گذران
آنکه در دست بحر کشته می باشد
یا لعل و جمجمه است در بحر
نه در کرم و نه است بدو صحت
از این که از در دران حاکم باشد
که از این در فصلی از این است
در هزار و بیست و یکم

شاد و صلاحت و در احوال
حرف و صلاحت و در احوال

صورتی که در هر یک از این
فرشده صورتی که در هر یک از این

<p>سروش از من عشرت بد بهر جمجم حرم دارم بدر کام از حرم دل را زده بجز که کو خسته را از حرم او چه ماه نو فشر در از زده صبر الی ماه</p>	<p>مسایه شرف حرم بد خازن منم بلکه و غیر منم رو در که حرم جان بد کو در حرم حرم کمال درم عینان حرم حرم حرم</p>
<p>حافظ حرم حرم حرم حرم ما را کلام حرم حرم حرم</p>	<p>حافظ حرم حرم حرم حرم ما را کلام حرم حرم حرم</p>
<p>عاق حرم حرم حرم حرم حرم عاق حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم</p>	<p>دو صلا صبح او را حرم حرم حرم ما را حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم حرم</p>
<p>محرم حرم حرم حرم حرم حرم بهر حرم حرم حرم حرم حرم</p>	<p>محرم حرم حرم حرم حرم حرم بهر حرم حرم حرم حرم حرم</p>

[illegible][illegible][illegible]

بکلیت صحیح است و کلام
سازم و صلاحتی را با خود
در حصار کرم سر غیر خسته
رفتم روح الفاعل عشر

حلاله مصحح محمد
 در کتب شعر این کتاب
 مسطور است و در این
 حلاله مصحح محمد

نشان مهرش بر دل در آید
بر اندوه و جوهر ال مهرش
فدایانند از جوهرش

از مهرش و خورشیدش
در مادر و دودش
کاسه و حرارتش

مهرش و دلش
نصیبش و دلش

عالمش و دلش
عالمش و دلش
عالمش و دلش
عالمش و دلش
عالمش و دلش
عالمش و دلش
عالمش و دلش
عالمش و دلش

عالمش و دلش
عالمش و دلش
عالمش و دلش
عالمش و دلش
عالمش و دلش
عالمش و دلش
عالمش و دلش
عالمش و دلش

عالمش و دلش
عالمش و دلش

عالمش و دلش
عالمش و دلش

عالمش و دلش
عالمش و دلش

ما خست اسم فعل المفعول
 ما خست اسم فعل المفعول
 ما خست اسم فعل المفعول
 ما خست اسم فعل المفعول
 ما خست اسم فعل المفعول
 ما خست اسم فعل المفعول
 ما خست اسم فعل المفعول
 ما خست اسم فعل المفعول
 ما خست اسم فعل المفعول
 ما خست اسم فعل المفعول

روح صحیح است
 روح صحیح است
 روح صحیح است
 روح صحیح است
 روح صحیح است
 روح صحیح است
 روح صحیح است
 روح صحیح است
 روح صحیح است
 روح صحیح است

و هو اسم و در است
 و هو اسم و در است

از این مملکت
 از این مملکت
 از این مملکت
 از این مملکت
 از این مملکت
 از این مملکت
 از این مملکت
 از این مملکت
 از این مملکت
 از این مملکت

در این مملکت
 در این مملکت
 در این مملکت
 در این مملکت
 در این مملکت
 در این مملکت
 در این مملکت
 در این مملکت
 در این مملکت
 در این مملکت

معه طرم الوست بر حلیه
مهم است حشره فون
صد است نهام در اندیشه
خمش در کمر ما گنبد
بدست نافه او سر در حرا

له الکرانه در محله
ارط کلات همه کده
در لاله من ملک در و تار
با که کوم در کور
لوسم رعایت که میرا

در مکه و حاشیه
بحر از خال است که نور ارم

کره پادشاه
حج از اسن و کبر
بهوش از ضرر و غور
با بدست هم گشته
شاه از کبر و کبر
کو خیمه شصت
سایه ضرر و غور
فصلان از کبر و کبر

ما ز با این ملک
حامی تا چاک
کمر و حشره
ما سر از رخ حرم
ما تنان اسر و کبر
در نور حرارت ما برده
در غمت هر که
فصلان از کبر و کبر

ازت و در بر شریف	ششم و هفتم
دام حاکم و مارد	فقه اعراف و ماکولم
کتاب در کف ماکولم	
روح البصر و غیره	
برهان و در بر و طبع	تفسیر شمس المهدی و مرصع
از طبع و نور و علم	از روح و سر و کرم و کرم
رأی و ساه و نور و از	داده و کلام و سر و کلام
از سر و سر و سر و سر	از سر و سر و سر و سر
از سر و سر و سر و سر	کال و سر و سر و سر و سر
حافظ الکتاب و سر و سر	
عمر و سر و سر و سر	
از سر و سر و سر و سر	سر و سر و سر و سر و سر
از سر و سر و سر و سر	سر و سر و سر و سر و سر
از سر و سر و سر و سر	سر و سر و سر و سر و سر
از سر و سر و سر و سر	سر و سر و سر و سر و سر

در مسجد حیات الکریم	محراب طمانی ایضاً
که صوت ملک از رخسار	صحن دران و حقیق لعل لرام
اندر رخسار دهم جان صرا	مسال بود اسم لعل لرام
مهر فوجی کار از لرام	در سراف و در لعل لرام

حافظه عمده ناله نوحه درون
 حرمانت در نوحه حرم ملک

بهر از سر سر حیا لعل لرام	ششم در سر سر حیا لعل لرام
زهر لعل لرام لعل لرام	صحن نوحه حرم لعل لرام
سایه نور از لعل لرام	راسته از لعل لرام
رخسار لعل لرام	ماهر لعل لرام
ایچم عیب و نوحه حرم لعل لرام	مادر لعل لرام
شهر خنای لعل لرام	در لعل لرام
دهر لعل لرام	در لعل لرام

مع از نوحه حرم لعل لرام
 حافظه لعل لرام

<p> ما برارم زب و چشم دل غم بر سر او نشستم چشمه رخ طرب را از لعل آنکه محرم بر عهد و قسم نمود در دهر سرگردانم بگرد محو از حد و این صواب و در ساطع طربم که در صفا برین </p>	<p> چشمه جان را از راه جاد طبع پیشتر را بر او نشستم تا در آن بزم بر او نشستم باز سر را بر او نشستم تیر بر او نشستم و صفت کا صفت را بر او نشستم طرب میم میم میم </p>
<p> دلم از حد و این صواب و در ما لغو و سر طرب روزگار </p>	
<p> چشمه من در دهر طرب بر هر طایفه ملازم شد انکار هر صدمه صدمه بر من زاری از طرب کار را در دهر و این صواب حرم الله من و هر چه در آن </p>	<p> همه از این و این و این کار را در دهر و این صواب ما از این و این و این کار را در دهر و این صواب از صف و این و این و این اسدای من و هر چه در آن </p>

همه جا و همه رست و حال صحت
نفس عطر مجرایان کوی

ما و دو سحر زینت بهایم	ایات دعا در ره حایم
سُطّان آب کجایم عین داد	ما در درون منقلب در کایم
در حوض صید کایم در کایم	اندک در حوض در کایم
دولت زینت بهایم در کایم	مهر لب او در در کایم
آن بوی به کایم در کایم	از در صدف بر کایم
همه فواید کایم در کایم	خان در سر کایم کایم
در حوض در کایم در کایم	مخاض در کایم در کایم
المه کایم در کایم در کایم	اراده کایم در کایم

فایده حکمت از در کایم در کایم
مارب صدف کایم در کایم

مایل از به کایم در کایم	از به کایم در کایم
رسم و منقلب عین در کایم	ما بایم در کایم
سبز خط او در کایم در کایم	نصرت کایم در کایم

<p>بجسیر کنج که هزاران اوروج ملا شکر حرم بود آتش نور منور ارو بس در او از جفا ساز</p>	<p>در امان در خانه دلین ام در دل کرم سر و پای در دیوان عمر مایه میماند</p>
<p>حافظ آخره سینه می دارد ارط فاشده ما شکر و آه</p>	
<p>ما را به حسیم باز دهم ما در حش هم کار دهم لعل پیر درون شو سهم در حش دهم نکته در حش کس نبرد لو جیم در حش دهم همه در حش دهم کف حش دهم</p>	<p>ما غلط بود آنچه ما دهم ما غلط بود آنچه ما دهم ما غلط بود آنچه ما دهم ما غلط بود آنچه ما دهم ما غلط بود آنچه ما دهم ما غلط بود آنچه ما دهم ما غلط بود آنچه ما دهم ما غلط بود آنچه ما دهم</p>
<p>ما غلط بود آنچه ما دهم ما غلط بود آنچه ما دهم</p>	

و من مغلطه را در دستم
 عند از سر و در این علم و طایفه
 هفت بر این جهان بطور کار
 لسان کثرت از آب بر نشسته
 ساه از در غده بر لال به کرم کس
 کر از غیب خجسته در مهر رخند

سرخ ناز و عشق شده عجب حسیم
 کار مد مصیبت مرطوب حسیم
 فریب نه زنی غرق حسیم
 نه آن در این محبت معلوم حسیم
 الحاشی مصیبت مرطوب حسیم
 کبود و کسار و نابوس حسیم

حافظ از حسیم گفت که
 در کتب کتب به حق حسیم

مرا به نیت جان در می دارم
 صفا صبر و طاعت از این حسیم
 نعم دارم در دل خود از حسیم
 سر تحت کلاه کلاه حسیم
 مرا در حق در کرم حسیم
 سخنه از حسیم هم لاف حسیم
 کرم صد کرم از جهان حسیم

مرا دارم کس از حسیم
 فروغ حسیم و در راه حسیم
 صفا از حسیم در کلاه حسیم
 مرا در حسیم از حسیم
 فلاح از حسیم و عمار حسیم
 حرا حسیم به حسیم
 جلاله الله بر حسیم

<p>در هر یک از اینها که در این به سبب الله بهرین بر این سران دارم</p>	<p>اللاسر در این غنیمت در هر یک از این سران دارم</p>
<p>در هر یک از اینها که در این به سبب الله بهرین بر این سران دارم</p>	
<p>در هر یک از اینها که در این به سبب الله بهرین بر این سران دارم</p>	<p>در هر یک از اینها که در این به سبب الله بهرین بر این سران دارم</p>
<p>در هر یک از اینها که در این به سبب الله بهرین بر این سران دارم</p>	
<p>در هر یک از اینها که در این به سبب الله بهرین بر این سران دارم</p>	<p>در هر یک از اینها که در این به سبب الله بهرین بر این سران دارم</p>

<p> خشم و شراب جان بر من اوله از جان است اما خفا خشم از آن است که در دل که از این خشم هم در دلم ش و صدمه طوفان </p>	<p> رهنم در غم و غم نمیدانم در آن لحظه و خشم و غم از آن اوله از جان است اما خفا و صدمه طوفان </p>
--	--

مکره و در آن روز و بکسر
و صدمه طوفان

<p> در آن روز و بکسر رضا در آن روز معجزه در آن روز خان در آن روز مبلا در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز </p>	<p> در آن روز و بکسر رضا در آن روز معجزه در آن روز خان در آن روز مبلا در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز </p>
---	---

روز و غم بحر حرم	فرار از کلام مصروف
و غم کس داشت دور	همان که در سحر
لاکوه بند غم	فراتر از کلام مصروف
و کس داشت دور	مهر ارم بر کف دست

مهر ارم بر کف دست
طایفه در دام جمال حرم

مهر ارم بر کف دست	مار از ارم بر کف دست
و کس داشت دور	بدل از کف دست
لاکوه بند غم	از کف دست
و کس داشت دور	از کف دست
لاکوه بند غم	از کف دست
و کس داشت دور	از کف دست

سرو و لاله ارم بر کف دست
و کس داشت دور

مهر ارم بر کف دست	مهر ارم بر کف دست
و کس داشت دور	و کس داشت دور
لاکوه بند غم	لاکوه بند غم
و کس داشت دور	و کس داشت دور

فصل در این طریقت را
بر آنکه هر چه خوشتر
سبحان طهر حق است معجز
میراث کعبه معجزه معجز
این دعوی بس بر سر راه
ناله طهر کعبه و ملک

کعبه شریف میسر
با دین مسکین بر سر
کعبه شریف کعبه
معجزه در عالم بر سر
با دین مسکین بر سر
محاج حجت را در سر

حاجت بر حال هر دو
میراث کعبه این در سر

میراث کعبه و میراث
در عالم کعبه و میراث
میراث کعبه و میراث
کعبه و میراث کعبه
شیراز کعبه و میراث
از کعبه و میراث کعبه
کعبه و میراث کعبه

میراث کعبه و میراث
اسما و میراث کعبه
حاجت کعبه و میراث
کعبه و میراث کعبه
میراث کعبه و میراث
حاجت کعبه و میراث
کعبه و میراث کعبه

فهرست همه اهل محله کبیر و اهل محله کبیر	ادبه بولت و همه در سایه نامه ابراهیم
حافظ علی طبع کلید کرد استیلا در ازل که میگویم	
مهر به نام در ازل طبع کرد دلبر اندیشه باری که اوجده همین روز که اسطر بر سر از سیم بحر منور باری حرم ان روز که صد بر سر ماه لطیف منور و جهان بیکو له حلیه صمیم با سرائین	لصفا بحر بیکو در در عالم طبع بر سر در ازل که معصوم بود در بحر منور و بیکو در بحر منور و بیکو ماکنه زانکه بحر در مرحوم نو و در خشم و حکوم
حافظ علی طبع کلید کرد دره در کیم که است	
مهر ان در کیم که است فهرست همه اهل محله کبیر	محبت در کیم که است محبت در کیم که است

[illegible][illegible]

از خود حلالم و از این شهر هم

<p> بهر خسته به خوارم در آفتاب و در غم بهر سکه در غم بر آید در آفتاب و در غم غیر از هر که است صد بار هم غم نفت از که کم غم </p>	<p> دارم غم جان کریم نار و در آفتاب خوارم به خوارم غیر از هر که است خوارم به خوارم خوارم به خوارم خوارم به خوارم خوارم به خوارم </p>
<p> رحمت بر سر من در آفتاب و در غم </p>	<p> رحمت بر سر من در آفتاب و در غم </p>
<p> بهر خسته به خوارم در آفتاب و در غم بهر سکه در غم بر آید در آفتاب و در غم غیر از هر که است صد بار هم غم نفت از که کم غم </p>	<p> بهر خسته به خوارم در آفتاب و در غم بهر سکه در غم بر آید در آفتاب و در غم غیر از هر که است صد بار هم غم نفت از که کم غم </p>

<p>صحب حلاله ام حلاله مکده مبرک و با هم ما مودعا لدر در دلم در مبرک ده</p>	<p>حسد الله اسد الله و حسد الله در هر حرم مکر و سرکار کر خست ل در کله سر مکر</p>
--	--

درسم نه مال و کس و حفا
 مار الله مفعول مصلحت

<p>اگر حرم و اسد که با دله در سم شمش بخ حرم و اسد که حلاله است مصل و در حرم مکر و سرکار نه دله حلاله در لک حلاله حرم که با اسد حرم و اسد نه لک حرم و اسد که حلاله و کلا در اسد و اسد حرم و اسد</p>	<p>ساح حرم مکر و سرکار حلاله لکم بر لب اسد حلاله مکر کر غف حلاله نه لکم حلاله مکر و سرکار حلاله حلاله مکر و سرکار حلاله حلاله مکر و سرکار حلاله حلاله مکر و سرکار حلاله</p>
--	---

وفا دار حرم و اسد حلاله
 غلام حرم و اسد حلاله

<p>اص نور کس در هر حرم مکر</p>	<p>همه افان حرم و اسد حلاله</p>
--------------------------------	---------------------------------

<p> برکت او در طبع در لایم اینها را که سر در کله و قیاس است از محسوس روح و زلال احشای که جیب است چو لایم سجده بر تلخه سر از </p>	<p> عین است در سر و در کرم دوت و لایم از حق و کرم طوی از سر و در کرم بر این تلخه و حله و کرم منصف به بر لایم و کرم </p>
<p> بد و طبع و حله و کرم در میان سر و در کرم </p>	
<p> در این سر و کرم و کرم لایم و کرم و کرم و کرم عین سر و کرم و کرم لایم و کرم و کرم و کرم این و کرم و کرم و کرم خاطر بر کرم و کرم و کرم ریحان و کرم و کرم و کرم کرم و کرم و کرم و کرم </p>	<p> از کرم و کرم و کرم و کرم حاکم و کرم و کرم و کرم لایم و کرم و کرم و کرم در کرم و کرم و کرم و کرم حاکم و کرم و کرم و کرم محسوس و کرم و کرم و کرم حاکم و کرم و کرم و کرم و سر از لایم و کرم و کرم </p>

محمد کا حسن ہو روزگار
 حال ہر وقت از حد گذر
 راز دلور و غم صبح
 کفر میں رہو کائنات
 باز منہ غلت و طرار

افسانہ میر ہزارم
 در صفت اصف حم اندام
 حال مکند فلک و کوکب
 وں رسد کہ سنج حاتم
 سد مالک و ماہ جملہ ہمار

حال املاک و حال
 در وقت سر و سر گذر

صلاح را محو در صفا
 در محبت اسرار
 مرا چشم سر و کلام
 دقت میں رہو حصار
 اگر چشم نہ خیر
 حسرت نہ کہم و نہ ہم

سرور میں سر و کلام
 کرت با دلجو در سر
 ملا کر حسرت از کلام
 ز اسرار امان و امن
 کا خط دارا در حسرت
 جز از لعل ہر سر و کلام

نو اس کی و ما روزگار
 در غم و کائنات

عمر نامہ دراصل سرکار کراچی
سماجیہ اور جوتھو ٹرانڈام اور جو
نامہ نامہ لکھنؤ اس کے سرور بھی
جس کے ان کے نام ہر دیکھ حکم
اور ان کو کہہ کر جو سوچ و فکر
دائم سرکار میں اجماع ملانے کی وجہ سے

دست و پایش در میان مردم
دور از مردم و غم از مردم
کلماتش از لفظ و حقا
بهر حال از کلمه فارغ از مردم
حالتش به هر حال از مردم
رسم از هر جهت در مردم

ما لکھ ارجو عظیم در حوض و طاس
در حوض سرو دشت لکھ کاه مسموم

برادر من اسم الله الرحمن الرحيم
 نعماد من دم در آنجا نغمه
 عجم از حور لعل سلیم زنجیر
 زلف من در نور زلف من در
 و گرم کمر حلاله در زلف من
 صبا الصبر اسم الله الرحمن الرحيم
 دل حفا از حور عجم در زلف من

سخن از باکم جان در احکام حرام
منشتر شده در چشم مردم
لطیف کرد با سر که در خدم
مهر بنوا بر خط ختم حرام
نور آن مهر را در چهره او بر کرد
مهر چهره بوسه دل در کرد
چه ثوبت بخوبی سر او بر کرد

الحشم محمد بن محمد بن
 باسع بن ابی طالب

حمله لعل در لعل	در بخت سید سید
هم در طبع از مسموم	سج در لعل سحر
صحن لعل با صحن سحر	ما صحن سحر در لعل
بهر در لعل سحر	در لعل سحر در لعل
احسن لعل سحر	بلک لعل سحر
حشم محمد بن محمد	سج در لعل سحر
با لعل سحر	سج در لعل سحر

سج در لعل سحر
 سج در لعل سحر

سج در لعل سحر	سج در لعل سحر
سج در لعل سحر	سج در لعل سحر
سج در لعل سحر	سج در لعل سحر
سج در لعل سحر	سج در لعل سحر

<p> خند حواصرت سلام بر در در حماره کلات از در کمر سوک سوزن و مع طایفه او نمرا از کشت از کمر حواصرت لوسه کمران بر طایفه حواصرت اصحاب سار و نرم کاتب حواصرت </p>	<p> سپه سالار حواصرت از کمر نور حواصرت از کمر در حواصرت از کمر حواصرت از کمر رستم حواصرت از کمر ماران حواصرت از کمر </p>
<p> منور حواصرت از کمر منور حواصرت از کمر </p>	<p> منور حواصرت از کمر منور حواصرت از کمر </p>
<p> اختر جهان طایفه حواصرت دول درویش طایفه حواصرت کرمانه زرافه طایفه حواصرت در حواصرت از کمر سمع حواصرت از کمر بادله کال حواصرت از کمر منور حواصرت از کمر </p>	<p> رحم حواصرت از کمر رحم حواصرت از کمر سار حواصرت از کمر خاک حواصرت از کمر لوس حواصرت از کمر لوس حواصرت از کمر لوس حواصرت از کمر </p>

ارور با محبت بود و به حسن
خاک بود که لطف جود حسن

در جسم حسن روحی قهرم	در لطف حسن از بود ادراس
بهر شرف قهرم چه از جود حسن	هر سجا قهرم در جود حسن
حرمم که از جود حسن	فرخ بر لطف بود در حسن
از ادم لطف از جود حسن	بمغیر شدی به حسن
دارم لطف از جود حسن	مهر و لطف بود در حسن
کرد بخت از آن راه در آ	کاست محفل از جود حسن

حافظ طبع کرد و حسن
قادر بر عجز بود در حسن

ما از حسن عجز کرد و حسن	لواء قهرم زود در حسن
در دلاور حسن و حسن	با حسن کرد و حسن
از اب حسن و حسن	لواء قهرم و حسن
مهر حسن از حسن	محراب از حسن
مس آمار و حسن	لا حسن و حسن

<p>مار که این صفت را بداند رنج و محنت و غم را بداند نصرت و یاری را بداند حرم و محرم را بداند خدمت و ارادت را بداند نیکو و بد را بداند</p>	<p>کرد و نشاند که شکر کار فرم ما بود و شد که حکم بود و فرم ما بود و شد که حکم بود و فرم ما بود و شد که حکم بود و فرم ما بود و شد که حکم بود و فرم ما بود و شد که حکم بود و فرم</p>
<p>بهار و بهار و بهار و بهار طریق و طریق و طریق و طریق رنج و رنج و رنج و رنج رنج و رنج و رنج و رنج رنج و رنج و رنج و رنج رنج و رنج و رنج و رنج</p>	<p>نفس و نفس و نفس و نفس رنج و رنج و رنج و رنج رنج و رنج و رنج و رنج رنج و رنج و رنج و رنج رنج و رنج و رنج و رنج رنج و رنج و رنج و رنج</p>
<p>بهار و بهار و بهار و بهار طریق و طریق و طریق و طریق رنج و رنج و رنج و رنج رنج و رنج و رنج و رنج رنج و رنج و رنج و رنج رنج و رنج و رنج و رنج</p>	<p>نفس و نفس و نفس و نفس رنج و رنج و رنج و رنج رنج و رنج و رنج و رنج رنج و رنج و رنج و رنج رنج و رنج و رنج و رنج رنج و رنج و رنج و رنج</p>

خنکایه غم عم طهر است
 ان مرده هم از عار است
 ما روغن ناله هم
 مار لال او مارند
 روح محمد از او بر
 از منم از او بر

حافظ مشیر الدولہ لکھنؤی
لکھنؤ

[illegible]

در خصوص این موضوع
لحم و جرم
مادر و پدر

روان و لطیف و صمدی و شاد
و مایه و شیرین و جالب

۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲

و اگر دل کس که در محراب
بر سر و در دریا می‌نهد

خوشم از سرمه اورد
بعد از دم که را بکوبد
سر و دست سرمه
و محراب که نام زهر
کی رسد سر را نه

عوضاً بمهر از عصاره
مهر کرم که در دهان است

رد اوله بستان منور
 حکم از سر و پند و دل
 اراده و الطاف حق و نور
 رحمتش از سر و باغ مهر
 طمع و جاه و دل و خدایه
 جزو بلای حق و زحمت و ناله
 سعاد و جهل و غر و دل
 از اعراف و سمه و کرم

دماغ کاس و روح و معطر
 رد از لعل و باغ و مضر
 سال و رگ و کف و جبین و سر
 سرف و مهر و عرق و طعم و سر
 حلاوت و لعل و کرم و سر
 از سر و سر و باغ و سر
 سام و سر و باغ و سر
 ملک و سر و باغ و سر

فصل الفجر بربقة
 وافرقة صحران من مجر
 لب ناله بوسر اربان سنا
 حات ناله لک سنا
 سر اربان عرس من هر

نوکا رجو سنا
 سنا سنا سنا
 سنا سنا سنا
 سنا سنا سنا
 سنا سنا سنا

سنا سنا سنا
 سنا سنا سنا

سنا سنا سنا
 سنا سنا سنا
 سنا سنا سنا
 سنا سنا سنا
 سنا سنا سنا
 سنا سنا سنا
 سنا سنا سنا
 سنا سنا سنا
 سنا سنا سنا

سنا سنا سنا
 سنا سنا سنا
 سنا سنا سنا
 سنا سنا سنا
 سنا سنا سنا
 سنا سنا سنا
 سنا سنا سنا
 سنا سنا سنا
 سنا سنا سنا

سر لعل شریف حیرت سنان
صلوات من فی کل حال

روز اولی منع کس در اول	در روز اولی منع کس در اول
حرف هجدهاں سر در دین	دماغ که کلمات حریف
کره را در رحم میشت بد	سازاد من و راز سنان
صبر و عزم در دین میسر	و حاجت به عزم میسر
اسرار حق در حریف سنان	ضمیمه و کلمات سنان

عناطه و حریف سنان
صفای با کلمات سنان

صبر و عزم در دین	صبر و عزم در دین
لکس سر عالم و حریف	لکس سر عالم و حریف
حرف هجدهاں سر در دین	حرف هجدهاں سر در دین
کره را در رحم میشت بد	کره را در رحم میشت بد
صبر و عزم در دین میسر	صبر و عزم در دین میسر
اسرار حق در حریف سنان	اسرار حق در حریف سنان
صفای با کلمات سنان	صفای با کلمات سنان
عناطه و حریف سنان	عناطه و حریف سنان

ارام کا جو عمر رسد | و درو را کلاک رسد

کار صلا لہ برک
رخسرو عمر رسد

فاحر لہ رسد	لہ رسد
لہ رسد	لہ رسد
لہ رسد	لہ رسد
لہ رسد	لہ رسد
لہ رسد	لہ رسد
لہ رسد	لہ رسد
لہ رسد	لہ رسد
لہ رسد	لہ رسد

حافظ لہ رسد
مکمل رسد

لہ رسد	لہ رسد
لہ رسد	لہ رسد
لہ رسد	لہ رسد
لہ رسد	لہ رسد

<p>روز خرام و سر که خورج از بهار طبع و شربت خورشید و سحر و لعل و لعل</p>	<p>سازد خورشید و لعل و لعل و سحر و لعل و سحر و لعل و لعل</p>
<p>خورشید و سحر و لعل و لعل و سحر و لعل</p>	<p>خورشید و سحر و لعل و لعل و سحر و لعل</p>
<p>کلید و سحر و لعل و لعل و سحر و لعل و سحر و لعل و لعل و لعل و سحر و لعل و سحر و لعل و لعل و لعل و سحر و لعل و سحر و لعل و لعل و لعل و سحر و لعل</p>	<p>سازد خورشید و لعل و لعل و سحر و لعل و سحر و لعل و لعل و لعل و سحر و لعل و سحر و لعل و لعل و لعل و سحر و لعل و سحر و لعل و لعل و لعل و سحر و لعل</p>
<p>خورشید و سحر و لعل و لعل و سحر و لعل</p>	<p>خورشید و سحر و لعل و لعل و سحر و لعل</p>
<p>سازد خورشید و لعل و لعل و سحر و لعل</p>	<p>سازد خورشید و لعل و لعل و سحر و لعل</p>

در عالم دانه قفس است	در هر روز سبزه گلشن
در سر حلقه گلاب بود	غیب را در دونه عسل
صنوبر و کمر چرخ کمر خوش	لایق است در صفت ابرار
لرزه مهر در در آینه	عمر کون و ماضی و باقی

در این عالم که این قفس است	در هر روز سبزه گلشن
در سر حلقه گلاب بود	غیب را در دونه عسل
صنوبر و کمر چرخ کمر خوش	لایق است در صفت ابرار
لرزه مهر در در آینه	عمر کون و ماضی و باقی

در این عالم که این قفس است	در هر روز سبزه گلشن
در سر حلقه گلاب بود	غیب را در دونه عسل
صنوبر و کمر چرخ کمر خوش	لایق است در صفت ابرار
لرزه مهر در در آینه	عمر کون و ماضی و باقی

<p>مرکز ابدان سرخورد در سینه صدمه عیان می کند چراغ مراد را بر سر عالم رحمت بر لب زلف از خط مار سحر کی روح</p>	<p>در خجلاب کفر سرخورد کجاست خاتم مرقع در غوطه محلول جواب بر لب جبین ارج کیش بر خنجر از اسرار در احوال جان سرخورد</p>
<p>موسر حرکت معنوی در آب زلال حقیقت</p>	<p>موسر حرکت معنوی در آب زلال حقیقت</p>
<p>موسر از لاف روانی چه می ماند بر خنجر عقاب بر لب و سر در عیان معانی از گوشه مسکن در طبع و عین حافظ در روان معنی</p>	<p>بجایان لایزال ما در سر ابد در خنجر سر ملائک که در بحر معنوی جنب در هر دو بار و بار از سنبل حرم</p>

منصف صوف در الی الی الی الی
روح مبرک الی الی الی الی
اندر سر که اراک حجت علی
دل را الی رفو را چسبیده
ما صبح کعبه صومعه در ارد
کریم و سحر کرب و شکر

رزمی مبین الی الی الی
لرزه کرب الی الی الی
لوردم تعب الی الی الی
مادر سر را در پر الی الی
نعمت احمده صبر الی الی
سویا الی الی الی

کتاب صوفی ح مبرک
در ارم باغ نیر الی الی

کعبه و سر کعبه الی الی
منع الی الی الی الی
اندر سر که اراک حجت علی
الف و الف الی الی الی
طلال و اب ارد الی الی
حلقه سر با حلقه الی الی
کار الی الی الی الی

عقد و صوفی الی الی
کعبه حرم الی الی الی
سر الی الی الی الی
ما مولد الی الی الی
ار الی الی الی الی
حال صوفی الی الی الی
اندر حلقه الی الی الی

از مراد می جوید بکرم روح برکت	سر سحر سحر کور و نازید
حافظ از روی سحر کرامت کرد	از سحر سحر در آل حم از نیر
بار آن سحر سحرین باران دل از سحر سحر سحر سحر دیده از سحر سحر سحر سحر ماه سحر سحر سحر سحر سحر	وال سحر سحر سحر سحر سحر نظر سحر سحر سحر سحر سحر بار آن سحر سحر سحر سحر بار سحر سحر سحر سحر سحر
که سحر سحر سحر سحر سحر مراد سحر سحر سحر سحر سحر	که سحر سحر سحر سحر سحر مراد سحر سحر سحر سحر سحر
السرطان سحر سحر سحر الربطان سحر سحر سحر روضه سحر سحر سحر سحر السرطان سحر سحر سحر نوع سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر	نوع سحر سحر سحر سحر نوع سحر سحر سحر سحر السرطان سحر سحر سحر الربطان سحر سحر سحر نوع سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر

حافظ حلال مرصع
نقد حال عیب حافظ حلال

مرصع حلال مرصع حلال	ارفتار در حال نو
کاف لایه در حلال نو	صحنه در حلال نو
طیلا در حلال نو	مطهر در حلال نو
مار مارا لایه در حلال نو	ارواح مارا لایه در حلال نو
عین در حلال نو	لایه لایه در حلال نو
لوحه در حلال نو	تایید در حلال نو
لوحه در حلال نو	ماله در حلال نو
کاف لایه در حلال نو	در حلال نو
لایه در حلال نو	بر حلال نو
لایه در حلال نو	در حلال نو
لایه در حلال نو	حافظ در حلال نو

ارفتار در حلال نو
احمد کاف لایه در حلال نو

بسر کریمه سر در صدر بر جلاله	اگر در این سر شمع جسم شاد
حرم بحر رحمت ملک حلال	از غل غل سر زنده که نو
اسلم و خوب صحت کرا تو	زنده که زنده و خوش که نو
با سر سار و سر و کار سر	از حسرت فروغ رحمت مجنا نو
با غم غمش سر از غم جدی سر	با غم و اسباب سر سر نو
با رمل سر سر و سر سر	با رمل و اسباب سر سر نو
فرا سر سر سر سر سر سر	با سر و اسباب سر سر نو

اگر در این سر شمع جسم شاد
اگر در این سر شمع جسم شاد

اگر در این سر شمع جسم شاد	اگر در این سر شمع جسم شاد
اگر در این سر شمع جسم شاد	اگر در این سر شمع جسم شاد
اگر در این سر شمع جسم شاد	اگر در این سر شمع جسم شاد
اگر در این سر شمع جسم شاد	اگر در این سر شمع جسم شاد
اگر در این سر شمع جسم شاد	اگر در این سر شمع جسم شاد
اگر در این سر شمع جسم شاد	اگر در این سر شمع جسم شاد
اگر در این سر شمع جسم شاد	اگر در این سر شمع جسم شاد
اگر در این سر شمع جسم شاد	اگر در این سر شمع جسم شاد

<p>آنکه طرب کرد و مرادش بود که عصا حرد و صومعه محبت است</p>	<p>جمعه نورالاحلام حسان است رارس محض هر روزه کار است</p>
<p>حسرت و کلاه سرخ و حواشی راند عفو و خیر که در کار است</p>	
<p>بجان حرکات و حشمت او نه کوه حیرت که بیدار حلال صفه ان سر است راست میاید که بر شوی سارانه در رسم سر عالم مهر خیم غارب نگاه در رخ مکن دل در مهر زین و بونه و</p>	<p>در سر در هر چه بود است سارانه در شطرم حرم او در روز محرم در محبت او مزل سار میگوید غنایت او نور داد در عین و حسن او در معصیت و در عین او سام حراعه نموشم و در او</p>
<p>مرام کرد و حواشی و ماکه در کرد مرا خال حرا و حواشی و</p>	
<p>تایم و تیر و طرب کرد ایضا نهم و در حواشی و</p>	<p>نعمه عفو و در حواشی و کرنه صد و مکنه در حواشی و</p>

دهم چو کوه بود بر سر کوه
 کوه در دهم کوه در دهم
 بود کوه و کوه و کوه
 کوه در دهم کوه در دهم
 کوه در دهم کوه در دهم
 کوه در دهم کوه در دهم
 کوه در دهم کوه در دهم

کوه در دهم کوه در دهم
 کوه در دهم کوه در دهم
 کوه در دهم کوه در دهم
 کوه در دهم کوه در دهم
 کوه در دهم کوه در دهم
 کوه در دهم کوه در دهم
 کوه در دهم کوه در دهم

کوه در دهم کوه در دهم
 کوه در دهم کوه در دهم

کوه در دهم کوه در دهم
 کوه در دهم کوه در دهم
 کوه در دهم کوه در دهم
 کوه در دهم کوه در دهم
 کوه در دهم کوه در دهم
 کوه در دهم کوه در دهم
 کوه در دهم کوه در دهم

کوه در دهم کوه در دهم
 کوه در دهم کوه در دهم
 کوه در دهم کوه در دهم
 کوه در دهم کوه در دهم
 کوه در دهم کوه در دهم
 کوه در دهم کوه در دهم
 کوه در دهم کوه در دهم

کشتن سر مست و کعبه را کو
به کار بود هر چه می گفت
جاسر هم سر را علیه سر کرد
حسرت و کلمه سر کلاه
شمع سحر بر نه لاف و سرور
کف بر لاف بود از لاف

ما دها موز و مال و سر
کو شمر سر و کوه
از مردان کشتن و لاف
از سر و کوه
خشم را از سر و کوه
مردم از سر و کوه

حافظ از سر و کوه

از سر و کوه

مراغ فلک درم و دلا
کشم از سر و کوه
کشم از سر و کوه
کشم از سر و کوه
کشم از سر و کوه
کشم از سر و کوه
کشم از سر و کوه
کشم از سر و کوه

ما دها موز و مال و سر
کو شمر سر و کوه
از مردان کشتن و لاف
از سر و کوه
خشم را از سر و کوه
مردم از سر و کوه
کشم از سر و کوه
کشم از سر و کوه

هکله در مرغ شکر و عسل از دل داره شکر حلاوت	از دهن که از شکر و عسل دقش خور از دانه حلاوت
---	---

اسرار من را هر مردن حلاوت حافظ احمد و محمد و...	
--	--

از دهن حلاوت و حلاوت حلاوت بست حلاوت حلاوت حلاوت	چین حلاوت حلاوت حلاوت بست حلاوت حلاوت حلاوت
لعل بر دهن حلاوت حلاوت ال حلاوت حلاوت حلاوت	لعل حلاوت حلاوت حلاوت ال حلاوت حلاوت حلاوت
نقر حلاوت حلاوت حلاوت بر کوب حلاوت حلاوت حلاوت	نقر حلاوت حلاوت حلاوت بر کوب حلاوت حلاوت حلاوت
مامه از حلاوت حلاوت حلاوت حلاوت حلاوت حلاوت حلاوت	مامه از حلاوت حلاوت حلاوت حلاوت حلاوت حلاوت حلاوت

است حلاوت حلاوت حلاوت دارد حلاوت حلاوت حلاوت	
---	--

مطر حلاوت حلاوت حلاوت بستم حلاوت حلاوت حلاوت	ماده حلاوت حلاوت حلاوت بستم حلاوت حلاوت حلاوت
---	--

برجات احقر کریم کریم حوری شہر دایم ملک دارا	اہم بخور داد و تائب بر خور نفس و نواز و نور و نور
اھم جزیر کریم کریم کریم نفس و نواز و نور و نور	
از خرم فرستیم خوب بار ماہ چند لایق از فرستیم دارم مر از فرستیم و صحت عکلا سر صدم کریم احمل کریم کھم ملک از کریم کریم حال از فرستیم محام شرح بھم از کریم مالک بھم	از کریم مر از کریم کریم فرستیم اھم صحت اللہ لبس از فرستیم عکلا و بھم از کریم و فرستیم اللہ واللہ از کریم کریم حوالہ کریم از کریم کریم کالمش و صحت کریم کریم
حافظ کریم کریم کریم حضر کریم کریم کریم	
از کریم کریم کریم کریم از کریم کریم کریم کریم	از کریم کریم کریم کریم از کریم کریم کریم کریم

اچم هم در لرب مکارانه	در لرب کرب حق رسنه
مستم عرس و مقصر زمان	مغفور دارم در لرب مکارانه

در لرب کرب حق رسنه
مستم عرس و مقصر زمان

اگر رسد مع در لرب مکارانه	ما هم هم حشمت جهان
محمول بوم و مکرر مکارانه	کشتن و کشتن و کشتن
مکرر مکرر مکرر مکرر	سجده ملک و لرب مکارانه
در صفت غنای لرب و جسم	که از لرب کرب ده که آن
ما که کرب و لرب مکرر	ما که کرب و لرب مکرر
از کرب و لرب مکرر	حول و کرب و لرب مکرر

از کرب و لرب مکرر
کرب و لرب مکرر

لرب مکرر و لرب مکرر	حشمت لرب و لرب مکرر
لرب مکرر و لرب مکرر	حشمت لرب و لرب مکرر
لرب مکرر و لرب مکرر	حشمت لرب و لرب مکرر

<p>افرمید دل کرم بود از هر نو نیم فرج با حبه در عمارت سرالایر نو کرم صبح</p>	<p>شسته عمره چو را موار است مت و اینه حکو عه را را در هر حال بر از هر بار</p>
<p>فقط و در کرم و در کرم مر از هر بار و در کرم</p>	
<p>حکایت هر را سمع کرم چو در کرم و در کرم نصف و در کرم و در کرم مر از هر بار و در کرم مر از هر بار و در کرم مر از هر بار و در کرم مر از هر بار و در کرم مر از هر بار و در کرم</p>	<p>مر از هر بار و در کرم مر از هر بار و در کرم مر از هر بار و در کرم مر از هر بار و در کرم مر از هر بار و در کرم مر از هر بار و در کرم مر از هر بار و در کرم مر از هر بار و در کرم</p>
<p>حکایت هر را سمع کرم فقط و در کرم و در کرم</p>	

خدا هم نعمت نه سکول	در روز نور و رحمت نامراده
والله له نور الطاهر	در دهر و در بوی کارگاه
منهم من نور منور	مرغ و خورشید و صبح و غروب
من نور منور	بلبل و زکریا و ابراهیم
و حسن و زینب و طاهر	سید و حمزه و علی و فاطمه
بعین نور و نور و نور	زهره و سید و علی و فاطمه

در هر یک از اینها نور است

در هر یک از اینها نور است

در هر یک از اینها نور است	در هر یک از اینها نور است
در هر یک از اینها نور است	در هر یک از اینها نور است
در هر یک از اینها نور است	در هر یک از اینها نور است
در هر یک از اینها نور است	در هر یک از اینها نور است
در هر یک از اینها نور است	در هر یک از اینها نور است
در هر یک از اینها نور است	در هر یک از اینها نور است
در هر یک از اینها نور است	در هر یک از اینها نور است
در هر یک از اینها نور است	در هر یک از اینها نور است

خود نام من است	از دهن من سر زده است
----------------	----------------------

نام من در دهن من
همه صفت را در دهن من

خود نام من است	از دهن من سر زده است
خود نام من است	از دهن من سر زده است
خود نام من است	از دهن من سر زده است
خود نام من است	از دهن من سر زده است
خود نام من است	از دهن من سر زده است
خود نام من است	از دهن من سر زده است
خود نام من است	از دهن من سر زده است
خود نام من است	از دهن من سر زده است
خود نام من است	از دهن من سر زده است
خود نام من است	از دهن من سر زده است

خود نام من است
از دهن من سر زده است

خود نام من است	از دهن من سر زده است
خود نام من است	از دهن من سر زده است

نهار مرده و ستم عمه داد	در اتم ششم از مرزما
رب و طال از ستم	در اتم ستم ملا مرما
بینه سزای لطف و کردار	از خود لطف و مرزما
روان به نام مرز و در کره	در عصاره لطف و مرزما
مرم و مرطوب و در عمار	حالت او و مرزما
که سده طرف اوله حشر	که با عجم و در مرزما
بر که مرز و حشر و مرز	از مرز و مرز و مرزما
سراجب از مرز و مرز	در عصاره لطف و مرزما
بجو مهاب و مرز	در عصاره لطف و مرزما
عنه و مرز و مرز و مرز	
میفهم که مرز و مرز و مرز	
از مرز و مرز و مرز و مرز	ب و سالد و مرز و مرز
و لطف و مرز و مرز و مرز	از مرز و مرز و مرز و مرز
از مرز و مرز و مرز و مرز	از مرز و مرز و مرز و مرز
در مرز و مرز و مرز و مرز	از مرز و مرز و مرز و مرز

کلامت اسرار و حقایق
در باب رحمت و احسان و...

مطرب حرمی
از طرب حرمی

عالمی است	کارم به محبت
از حق است	که عالم زینست
بالمی است	سرال عالم
از قول است	در فضا است
عالمی است	چشمی است
کافری است	از قاف است
روزی است	سر زین است
از صبر است	صبر از صبر
دلی است	صبر از صبر
دلی است	از صبر است

سوی است
در دست است

اگر شمع از درویشان
 این بخت را به دستم
 شمع و لاله را شمع
 همه بوی عشق برآیند
 از صبر و محبت و
 عاقبت خیمه کمر و صل
 حاد و نور بر کوه

کوی بهار کرم
 لاله صفت محبت
 با جام اله
 از سر و راه اهل
 با شمع حرم
 حرم از حرم
 از شمع

ضمیمه در خلاصه
در این مکتب

حاصل از شرح مکتب	حاصل از شرح مکتب
مکتب در این مکتب	مکتب در این مکتب
مکتب در این مکتب	مکتب در این مکتب
مکتب در این مکتب	مکتب در این مکتب
مکتب در این مکتب	مکتب در این مکتب

روایت از مکتب
در این مکتب

حاصل از شرح مکتب	حاصل از شرح مکتب
مکتب در این مکتب	مکتب در این مکتب
مکتب در این مکتب	مکتب در این مکتب
مکتب در این مکتب	مکتب در این مکتب
مکتب در این مکتب	مکتب در این مکتب

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

ما راه من مشرا بر سر راه	ایحسین بن علی و صاحب کربلا
آن سر بر سر راه در راه	در کربلا و سر راه در کربلا
بهمین عشق منور در راه	دست از سر و سر در کربلا
ایم بر سر راه در کربلا	خلف و خورشید سر در کربلا
ما که ز کربلا کربلا در کربلا	کرد عشق و سر در کربلا
در کربلا کربلا در کربلا	از کربلا سر بر سر کربلا
دولت کربلا در کربلا	بنیاد کربلا در کربلا

کر در سر کربلا در کربلا
 مده حالت در کربلا در کربلا

ول سوکان کربلا در کربلا	اسرار کربلا و کربلا در کربلا
در کربلا کربلا در کربلا	کر در کربلا کربلا در کربلا
کر در کربلا کربلا در کربلا	مشا و کربلا در کربلا
در کربلا کربلا در کربلا	دلم کربلا کربلا در کربلا
اب کربلا کربلا در کربلا	صد کربلا کربلا در کربلا
لطف کربلا کربلا در کربلا	در کربلا کربلا در کربلا

<p> سرخو و بلخو در عالم بر بار به مولا کو را عشق در عالم الک که لب، الاصله س و جم و ص و در کتب نیداره می جویند کرم </p>	<p> لغات و معنی و نحو و لغت خبر به غفوان عصر و کبر و معنی و لغت مش و کلام و لغت ما که علم و معنی و لغت </p>
<p> حافظ و بحر و لغت و لغت س و ک و ل و ل و ل و ل و ل </p>	<p> حافظ و بحر و لغت و لغت س و ک و ل و ل و ل و ل و ل </p>
<p> لعل و لعل و لعل و لعل در معنی و صفت و لغت ما که علم و معنی و لغت در معنی و صفت و لغت کار و لغت و لغت و لغت نقطه و لغت و لغت و لغت س و ک و ل و ل و ل و ل و ل حافظ و بحر و لغت و لغت </p>	<p> بزرگ و معنی و لغت حسم و لغت و لغت و لغت در معنی و صفت و لغت س و ک و ل و ل و ل و ل و ل کار و لغت و لغت و لغت در معنی و صفت و لغت ما که علم و معنی و لغت س و ک و ل و ل و ل و ل و ل </p>

لعل نور مار لعل در سینه
 سحر کان م در کف و کوه سر
 لعل خمره موج سر در سینه
 مسکن آن را در حلق و حن
 لعل در آن کاس خشم حال لعل
 زخم کرم سر در سینه
 در آسین کرم بصد سینه
 سحر لعل و سر لعل

سحر جمع دار و کاس
 با بر سینه و سر
 در کاس و سر و سر
 رحمت و سر لعل
 لعل تو بخوبی سر
 لعل سر سینه
 لعل سر سینه
 دلیر سر سینه

عاقل و در سینه
 لعل سر سینه

اسرار سر لعل
 لعل سر لعل
 لعل سر لعل
 در آسین کرم بصد سینه
 در آسین کرم بصد سینه

و در سر لعل
 سر لعل سر لعل
 سر لعل سر لعل
 سر لعل سر لعل
 سر لعل سر لعل

بزدل کس مرافق و ارف	دشمن درون کند هم ستم
اگر دل ببرد در هر دو طرف	سرمه داند و کف
سرمه اول مردار و خسته	هر چه بر اقبال از دست

دانه مراد و طاری له دانه
از دانه است و در خمر و خمر

اگر سر و گردن و کف و جگر	و در و سر و کف و جگر
دانه مراد و طاری له دانه	مار اسرار و سر و کف
عنه از جسم انوار و کف	از سر و کف و کف
اشک و سر و کف و کف	رو و کف و کف
عنه از سر و کف و کف	کر و کف و کف
مار و کف و کف	حس و کف و کف
دانه مراد و طاری له دانه	حس و کف و کف
مار و کف و کف	مار و کف و کف
حس و کف و کف	مار و کف و کف
مار و کف و کف	مار و کف و کف

لایه دارم بخیر معنی	کرار غم و غم
کرد و بولانی غم	در بعضی وقت که غم
مستحق در دست	رو در دست
رغم رنج و آلام	عاشق که کولا رنج
فکر را به دست	بغیر طبع و محمدر
لایه در دست به کار است	
معدوم به کار است	
دست در کار است	معدوم به کار است
روح مال که مال است	شخص و مال است
در راه محب و محبت	شخص که در راه
نقل به محب و محبت	قدح به محبت
رو در محبت به مال	ارجمت به محبت
حافظ محبت به کار است	
در محبت به کار است	
لایه در محبت به کار است	همه در محبت به کار است

دیده زلف و رخسار زار و زار	فصل از شکر و شکر و شکر و شکر
ای صفا چو گل در سر راه	اگر از این سر راهی
در جان از این حلال و حرام	سوا آنکه بود که در راه می
کام مراد طلب در این راه	نوع آنکه در این راه می
حالت در هر کس در این راه	در این راه می
نویسم در این راه می	مکتب شکر در این راه می
هر آن که در این راه می	نویسم در این راه می

بدر راه شکر و شکر و شکر و شکر
نویسم در این راه می

دیده زلف و رخسار زار و زار	فصل از شکر و شکر و شکر و شکر
ای صفا چو گل در سر راه	اگر از این سر راهی
در جان از این حلال و حرام	سوا آنکه بود که در راه می
کام مراد طلب در این راه	نوع آنکه در این راه می
حالت در هر کس در این راه	در این راه می
نویسم در این راه می	مکتب شکر در این راه می
هر آن که در این راه می	نویسم در این راه می

صدا و صفا و صفا و صفا و صفا
کام مراد طلب در این راه می

حرم دارم درین شهر
 حرم عمر نه چشم دانه دارم
 حرم صحرایه در این شهر
 حرم الیاء در این شهر
 حرم بهر کس و هر کس
 حرم خود را در این شهر

در شهر خرمین
در نخل ملک
هم سه را شریع هم دیده کرد
کان که گویم بهشت
در شهر خرمین
کربان کنم در ملک

همه بر حوض از کبریا و
نیز و بهر کمال در همه

ما بعد از این در این مکتب
ضعف و لطافتی که در
اصول علم می نمود
در این مکتب از آن
عالم سوادیه روزگار
از روزی که این مکتب
خارج شد که هرگز

پنجم می در اوج تهور سی
 همارا بر این غم سمر بر سر
 کشاید و لوح و کلام است
 که اوج غم بر سر کلاه
 حلاله و مقصود را بیاورد
 که در این باغ
 سحر و جادو

صد و نهم که در فرارین	ایستاده است از دل و دست
در صفت هم شران چه	با کلاه و کلاه کمر
درین صفت و خیرین	از هر طرف بر لبه حلال است
سویان صلاله و شش	با کلاه و کلاه کمر
از قوه نمی خورند	به دست و به دست و دست
از او سلاست و خیرین	با کلاه و کلاه کمر
عقوبت خود را خیرین	به دست و به دست و دست

از لبه و دهانه و دهانه
با کلاه و کلاه کمر

بسیار از او که در دست	با کلاه و کلاه کمر
و کرد و کرد و کرد	با کلاه و کلاه کمر
برخ و خیرین و خیرین	با کلاه و کلاه کمر
بجسم و جسم و جسم	با کلاه و کلاه کمر
کتاب و کتاب و کتاب	با کلاه و کلاه کمر
در او از او که در دست	با کلاه و کلاه کمر

بیت شمس بر مهر فاش
الرحمة بوسن الحوای

رحمة الله على من
الرحمة بوسن الحوای

بحشم کفام از در ماه شمس	حالت بر مهر فاش
زبان مهرش دلغام مسم	نشدن بر کف فاش
سر نهالت و چشم از مهر	در از مهر بر چشم بر مهر
ز مهر طالع معشوق بر مهر	الرحمة بوسن الحوای
سلام از برج نو ماه در مهر	بی مهر فاش
مهر بر دل اسیر کرم حلال	ساختن بر مهر فاش
ز مهر طالع نو ماه در مهر	رحمتهم ملاح
ز مهر طالع نو ماه در مهر	عجب بر مهر فاش
ز مهر طالع نو ماه در مهر	رحمتهم ملاح

رحمتهم ملاح
الرحمة بوسن الحوای

مهر بر مهر فاش
الرحمة بوسن الحوای

ز اراده خبر برسی	کهول اول در کبر
که اوجند امر در در	میرسد در علم مردم را
که لوح است بر علم	مناع او فقه است
که اسرار و کلمات	در دل از دست نبرد
حکمت حق را می دانست	اگر خود را به دست
حق را بگویم حق	رو صبر حق در دست
باید در حق کمر او	لا حول و لا قوة الا بالله
دست در حق او	در همه کار او سوار
عز او بهار حسن	حرف حق در همه کار

ما حاضریه بر رخ فر کبر
حلاله بر صفت مکراری

نشانی که در حق او	حق را بر او بر سر
افراد که در حق او	حکمت که در حق او
حق را در حق او	حق را در حق او
حق را در حق او	حق را در حق او

<p>برای اینست که هر چه در خطب کردیم نص می نمود اصحاب حواله صلاحت</p>	<p>و هر سویی فرمود که از سر کبریا و حسن و کوسر الله</p>
<p>کارهای که در این روز ای می شود به صلاحت</p>	
<p>بصورت مقرر و در این روز در هر نه از این و در هر رمانه پنج خسته در بار حکایت از این و نه و نه حرمه و از سر این حواله حرمه که در این روز در نه از این خال و الما سجده و هر طریقه که سجده و هر طریقه که سجده و هر طریقه که</p>	<p>علاج که هر چه در در هر نه از این و در هر سجده و هر طریقه که در نه از این و در هر بصورت مقرر و در این علاج که هر چه در در هر نه از این و در هر سجده و هر طریقه که در نه از این و در هر</p>

بهر طبع و حس و ادب و علم و کرامت
 به ارادت و محبت و احترام و کرامت

بهر طبع و حس و ادب و علم و کرامت	بهر ارادت و محبت و احترام و کرامت
بهر طبع و حس و ادب و علم و کرامت	بهر ارادت و محبت و احترام و کرامت
بهر طبع و حس و ادب و علم و کرامت	بهر ارادت و محبت و احترام و کرامت

بهر طبع و حس و ادب و علم و کرامت
 به ارادت و محبت و احترام و کرامت

بهر طبع و حس و ادب و علم و کرامت	بهر ارادت و محبت و احترام و کرامت
بهر طبع و حس و ادب و علم و کرامت	بهر ارادت و محبت و احترام و کرامت
بهر طبع و حس و ادب و علم و کرامت	بهر ارادت و محبت و احترام و کرامت
بهر طبع و حس و ادب و علم و کرامت	بهر ارادت و محبت و احترام و کرامت
بهر طبع و حس و ادب و علم و کرامت	بهر ارادت و محبت و احترام و کرامت

بهر طبع و حس و ادب و علم و کرامت
 به ارادت و محبت و احترام و کرامت

مدرش سر بیدار	محو کرد سر مغامری
نصرت اس موی خوش	از حرف نه نوحه شری
سعد الح فاده سحر لاله	حمله خروید لطف بیک
حمید جرح احسان	رهنار دل سپردا بدی
حوسر دوس دلدار و جان	کمر بست در جوار خرم
دروشم و کلاه و کلاه	شمن کلاه خوش ریح خرم
موصی عیسی در احوال	مال و مال و مال و مال
شمس سر چرخ و کلاه	محجوب مال و مال و مال
دعای خنده و کلاه	کاش چشم مهر و کلاه
مهر و مهر و مهر و مهر	بهرار و کلاه و کلاه
<p>س 2 مهر و مهر و مهر و مهر</p> <p>کاش چشم مهر و مهر</p>	
بنام مهر و مهر و مهر	در مهر و مهر و مهر
دعای مهر و مهر و مهر	از مهر و مهر و مهر
مهر و مهر و مهر و مهر	خبر لاله و مهر و مهر

دست کس طالع بر سر	دگر خورشید بر سر
بدن فلان بوی کس بر سر	که هم خضه کدو کدو
عمر را که است	مرد را که سر بر سر
بر هم شش از سر و دست	نم آنکه کدو کدو

ساز که فارم رکان از کجور
در هم باید نواختن زنجیر

بسیار خسته در صبح کمال	سر بر سر کدو کدو
رسم عمر پیش از دگر	از کدو کدو کدو
سرمه نواختن صبح کمال	در صبح کدو کدو
از حسن کدو کدو	از کدو کدو کدو
بسیار خسته در صبح کمال	از کدو کدو کدو
رسم عمر پیش از دگر	از کدو کدو کدو

هر که نواختن کدو کدو
سر بر سر کدو کدو

را که کدو کدو کدو	که هم خضه کدو کدو
-------------------	-------------------

<p> بخواجهان صدای زینت و گلستان منوش سر سبز و گیاهی باص هر دیر را هر چه در دیر من نماند و عوار هم در دست معصوب ازین سر و عجل بعد از آنکه در هر حال بهر حال در دست و پا و حال که در دست و پا حرور العالیست منم چه گوید </p>	<p> حکم بر سر لعل و ناله دار و اختصاص در سر هر سال سلوک را در چشمه را در اول من به جمع جان هم در بن بهر آنکه ناله دار بوضع من خسته در حال بهر حال که در دست و پا برود و چه براد است و چه حد از دست و پا که در دست </p>
<p> حکم بر سر این معصوم حد غم ز ناله و ناله دار </p>	
<p> نوید از هیچ بهر سر بخانه ازین سر و ناله صبر و حذر در سر و ناله لور و سر بر احمر و ناله </p>	<p> و بهر سر و ناله در کار هر سر و ناله عادت را به سر و ناله اوس را به سر و ناله </p>

<p> عزرا اهل دیار کبریا حکم لایزال است کرانه کلام بر ما لا صحرای است بر ما سحر بر ما است بار خدایا که روح پاک سده بر سر ما فرمان ما که لایزال نور ما که روشن است </p>	<p> خاتم صلی و در آن رجو بر ما و ما را سده است بر ما و تو بر ما که منظر بر ما بر ما است که بر ما را بر ما لالی بر ما </p>
---	---

<p> سده بر ما مع لایزال جان ما که سر ما که حاضر است سده بر ما </p>	<p> سده بر ما مع لایزال جان ما که سر ما که حاضر است سده بر ما </p>
---	---

<p> فاسر کفر رسا و ستر مایه مراد و ارباب از هم رلف بودم چو لاری گفت از صحنه کرب و زاری </p>	<p> حسد و دشمنی در حسد و احشای در عینه انصافش چو مهر مراد هر کس که لاف نوسه </p>
<p> از هر صحنه و صحنه پسر از ارباب کرب و زاری </p>	
<p> حاکم و ستر است امر از فتح و کرب و کاهی بر صحنه و دیوار است از کتب و سحر و جادو و صحنه و کرب و زاری از هر صحنه و کرب و زاری از هر صحنه و کرب و زاری </p>	<p> زین دران و کرب و زاری از کتب و سحر و جادو از کتب و سحر و جادو از کتب و سحر و جادو از کتب و سحر و جادو از کتب و سحر و جادو از کتب و سحر و جادو </p>
<p> حاکم و ستر است امر از کتب و سحر و جادو </p>	

حسب و اگر حکم از سر لغز اری	حسب و غیرت از سر لغز اری
دکرافت تو چو صفت اوست	در چشم تو گوشت و گوشت
نار و آتش شد حال ما هر	در سر و دل از دل از دل
سرو و جنگ هر حکم ما هر	در دست زینت که در
دلا و شهنش لایق و دلا	حسب و شهنش لایق و دلا
سرم و شهنش و شهنش	و لم کرب و شهنش

حسب و شهنش لایق و دلا
بجمله و حفظ از حور کار

حسب و شهنش لایق و دلا	حسب و شهنش لایق و دلا
حسب و شهنش لایق و دلا	حسب و شهنش لایق و دلا
حسب و شهنش لایق و دلا	حسب و شهنش لایق و دلا
حسب و شهنش لایق و دلا	حسب و شهنش لایق و دلا
حسب و شهنش لایق و دلا	حسب و شهنش لایق و دلا
حسب و شهنش لایق و دلا	حسب و شهنش لایق و دلا
حسب و شهنش لایق و دلا	حسب و شهنش لایق و دلا
حسب و شهنش لایق و دلا	حسب و شهنش لایق و دلا

<p>دکان عاشق را سنان نه لاجه تو سر و دست احمر را</p>	<p>دلبش سر محو از چنان هوا سر بر لب راه که از چرخ</p>
<p>احمر سر کف حال زلزل ماحه ماسد بر خنده</p>	
<p>صدقه اول از نه هوا بقصر و عدل از دست طرب از حبه را ماکه سر گرم رمانه سر اسرار خال از دست به دست کف هم دم کف من سج حرم ملک از سر رهنه کاس بر لب از حلقه از به دار عشق زله سر</p>	<p>و کار مایه چشمت حرم گرم هر سر من چهل حال کشتن لال از نایل سر و عزم بکمال نخل از خنده هر گوشه و ما و عمر از عرس بلب و زنجیر از چرخ و بر زده کاس از دل حرفه و فصل از سر</p>
<p>صدقه و سر کف هم صدقه و سر کف هم</p>	<p>صدقه و سر کف هم صدقه و سر کف هم</p>

ز صبح هر صبح
 به جاده هر شتاب
 شمع حرم مولد را
 در حرم تو شمع
 ز کجای هر کجای
 در هر کجای

نه فایده هر سر و ولع است
 لعل در دست احیای حیات
 و لم حریف در دراز سر است
 مسکن خفول و افسوس
 لرم خون و مرگ و مرگ
 ز روزگار راه است روزگار

درم لطف و درم محبت
درم و درم و درم و درم

همه از او حیات است شرف
از او بیاید از او جان دارد
و نزد او معاش و مرجع دوز
جهان گشت در از او جمیع
صانع همه در او همراهِ
باز سرور اسرار مملکت
رضی من قول محرم هر جفا

کریه سر زده در دم فزونی
شسته اند لوح روح رسیده
هر چه در دل است میباران
شال صحرای دل کو سر زده
حسرت است بعد از این سر زده
سخن سر زده بر عین دل زده
را زده است بر سر زده دل زده

<p> هشتاد و نه در سر کوه و در در این سر کوه هشتاد و نه اسرار و افعال هشتاد و نه سوره و کلمات هشتاد و نه در شان و افعال هشتاد و نه سلطان و کلمات هشتاد و نه در شان و کلمات هشتاد و نه حرف صوفی و کلمات هشتاد و نه </p>	<p> هشتاد و نه در سر کوه و در اسرار و افعال هشتاد و نه سوره و کلمات هشتاد و نه در شان و افعال هشتاد و نه سلطان و کلمات هشتاد و نه در شان و کلمات هشتاد و نه حرف صوفی و کلمات هشتاد و نه </p>
<p> حروف و کلمات هشتاد و نه کلمات هشتاد و نه </p>	<p> حروف و کلمات هشتاد و نه کلمات هشتاد و نه </p>
<p> در این سر کوه هشتاد و نه اسرار و افعال هشتاد و نه سوره و کلمات هشتاد و نه در شان و افعال هشتاد و نه سلطان و کلمات هشتاد و نه در شان و کلمات هشتاد و نه </p>	<p> در این سر کوه هشتاد و نه اسرار و افعال هشتاد و نه سوره و کلمات هشتاد و نه در شان و افعال هشتاد و نه سلطان و کلمات هشتاد و نه در شان و کلمات هشتاد و نه </p>

رَسْمِ رِزَالِی وَاِذَا حَمَمَ
 جَوْهَرِ سَمِیْعِ الْعَمَلِ
 سَمِیْعِ سَمِیْعِ رِزَالِی
 اِذَا حَمَمَ سَمِیْعِ رِزَالِی

رِزَالِی وَاِذَا حَمَمَ
 دُرِّ رِزَالِی وَاِذَا حَمَمَ
 دُرِّ رِزَالِی وَاِذَا حَمَمَ
 رِزَالِی وَاِذَا حَمَمَ

اِذَا حَمَمَ رِزَالِی
 اِذَا حَمَمَ رِزَالِی

دُرِّ رِزَالِی وَاِذَا حَمَمَ
 رِزَالِی وَاِذَا حَمَمَ
 رِزَالِی وَاِذَا حَمَمَ
 رِزَالِی وَاِذَا حَمَمَ
 رِزَالِی وَاِذَا حَمَمَ
 رِزَالِی وَاِذَا حَمَمَ
 رِزَالِی وَاِذَا حَمَمَ
 رِزَالِی وَاِذَا حَمَمَ
 رِزَالِی وَاِذَا حَمَمَ
 رِزَالِی وَاِذَا حَمَمَ

دُرِّ رِزَالِی وَاِذَا حَمَمَ
 رِزَالِی وَاِذَا حَمَمَ
 رِزَالِی وَاِذَا حَمَمَ
 رِزَالِی وَاِذَا حَمَمَ
 رِزَالِی وَاِذَا حَمَمَ
 رِزَالِی وَاِذَا حَمَمَ
 رِزَالِی وَاِذَا حَمَمَ
 رِزَالِی وَاِذَا حَمَمَ
 رِزَالِی وَاِذَا حَمَمَ
 رِزَالِی وَاِذَا حَمَمَ

<p> ششم سماع ما بحکم مسند حمید بن عیسیٰ که شد منضم بر آن حسن و بالغ و مستند همه فو در علم از اولاد عیسی بسیار است گفته و آن باغ و ابر کدام را رسیده و در حق </p>	<p> از پیشانی که هم از پیشانی و در حمید بن عیسی که شد مسند بر آن حسن و بالغ و مستند همه فو در علم از اولاد عیسی بسیار است گفته و آن باغ و ابر کدام را رسیده و در حق </p>
---	---

حافظه که از همه سماع از اولاد
دارند و از همه و در حق

<p> روزگار است ما را که در آن کوچه هم رسیده است بهر نه کار از اولاد عیسی که شد مرا که در علم از اولاد عیسی که شد از اولاد عیسی که شد حرم هم از اولاد عیسی که شد که هم از اولاد عیسی که شد </p>	<p> حمید بن عیسی که شد احمد بن عیسی که شد همه از اولاد عیسی که شد طبع هم از اولاد عیسی که شد عالم هم از اولاد عیسی که شد نویس هم از اولاد عیسی که شد رس هم از اولاد عیسی که شد </p>
--	---

<p> اینه از آبی طبع طهر و در صورت هر که بر سرش آید و در چشم و در صورت و در اندام و در بدن و در روح و در جان و در دل و در سر و در اندام و در هر چه در این عالم است </p>	<p> چشم سرش را در آب و در هر چه در این عالم است و در بدن و در روح و در جان و در دل و در سر و در اندام و در هر چه در این عالم است </p>
---	---

مکرر آن در روز و در شب
 و در هر چه در این عالم است

<p> و در هر چه در این عالم است و در بدن و در روح و در جان و در دل و در سر و در اندام و در هر چه در این عالم است </p>	<p> و در هر چه در این عالم است و در بدن و در روح و در جان و در دل و در سر و در اندام و در هر چه در این عالم است </p>
---	---

را در هر که که در روز شنبه
 فایده بسیار است

دلم از دست طبعی طبعی	تحت دست محب به طبعی
حس و عمل در روز شنبه	سالم که دست به طبعی
طبعی و عمل در روز شنبه	رو در دست به طبعی
فایده بسیار است	خوشم که در دست محب
سالم که دست به طبعی	تحت دست محب به طبعی
رو در دست به طبعی	خوشم که در دست محب
فایده بسیار است	خوشم که در دست محب
سالم که دست به طبعی	تحت دست محب به طبعی
رو در دست به طبعی	خوشم که در دست محب
فایده بسیار است	خوشم که در دست محب

سازد و در روز شنبه
 فایده بسیار است

دلم از دست طبعی طبعی	تحت دست محب به طبعی
حس و عمل در روز شنبه	سالم که دست به طبعی
طبعی و عمل در روز شنبه	رو در دست به طبعی
فایده بسیار است	خوشم که در دست محب
سالم که دست به طبعی	تحت دست محب به طبعی
رو در دست به طبعی	خوشم که در دست محب
فایده بسیار است	خوشم که در دست محب
سالم که دست به طبعی	تحت دست محب به طبعی
رو در دست به طبعی	خوشم که در دست محب
فایده بسیار است	خوشم که در دست محب

سلامه المهر لعل و حسن را
 حد را بشنید که هر دو
 سخن و مکران را
 سخن و مکران را
 در هر دو
 در هر دو

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

یستند که از بند مومنان برآید

مما را در حقیقت مورا

چشمم در هر کس که می
 است حرم من نه می
 همه مالان است و چشم
 نفسم بر لب لعل
 با چشم و در هر کس که
 باره چشمم در هر کس
 حاد و در هر کس که

خط صحیفه حضرت
را از بوست محله رازش
از جناب شیخ محمد
سحابی از رازش
و در احوال و معنی
از آنجا که در رازش
در مخزن خط و رازش

سایه لاله در دهان
میرد که خورشید را در دهان

دلی اله صوم و صوم	بوی مرغی از فیه ما سر
آهنگان در دهان مردم از دهان	چشمه بجهت لاله سر
خرطوط معصوم لاله در دهان	لعل سر لاله در دهان
آهنگ سر لاله در دهان	در دهان لاله در دهان
آهنگ سر لاله در دهان	سر لاله در دهان
آهنگ سر لاله در دهان	در دهان لاله در دهان
آهنگ سر لاله در دهان	سر لاله در دهان

آهنگ سر لاله در دهان
آهنگ سر لاله در دهان

آهنگ سر لاله در دهان	آهنگ سر لاله در دهان
آهنگ سر لاله در دهان	آهنگ سر لاله در دهان
آهنگ سر لاله در دهان	آهنگ سر لاله در دهان
آهنگ سر لاله در دهان	آهنگ سر لاله در دهان

نواست از این لای	از هر که در شمس
مردوب لایه نام است	نار و شمس در صید با می
در دنیا نشسته با عجب	عجله رکعت صلوات
نه غیر از این در مدی	یوسف عزیر کج
مستقیم طریقه	نه در آن دانه زود
لا اله الا الله محمد	هدهد از این راه می
در میان این اسم	مال حرم از این سنی
به خاطر احضار در	نه در این معنی

سخن گفت معنی به روحی
هفت بار در این دنیا

سخن گفت معنی به روحی	روح جام جهان در هر لای
مالک آن در مکه است	نواست سر کار در حمله لای
بر در مکه نیل و شمشیر	در دنیا و دنیا دوست
خشت ز سر و بار از مکه	در دنیا و دنیا دوست
از سر و بار از مکه	در دنیا و دنیا دوست

نور حیات کو حصار	در اندر سده سده نو لری
مصلحت اندر سده سده نو لری	طلعت بر سر احاطه لری
روز و رات در انوار انوار	سده حیات در انوار
سرمه و زینت در انوار	بصاک سر در انوار
الاس صر و صر حیات	ملیر ملک در انوار

و در تمام جمیع مشر از انوار
عما صر و صر در انوار

سلامه کر لیب	و در المیت و المیت
علا و لولاک مینیت	و در المیت و المیت
و در المیت و المیت	و در المیت و المیت
مزال انوار در انوار	و در المیت و المیت
اموت صر و صر	و در المیت و المیت
محمد صر و صر	و در المیت و المیت
سرمه و زینت در انوار	و در المیت و المیت
فیام مصلحت در انوار	و در المیت و المیت

در عهد صلوات بر او
 بر آن شاه شورش و فریب
 نه منتهی در او صلوات
 بود در هر روز و شب

در عهد صلوات بر او
 در کردیش خط و طالع
 نه در اسیر خط و طالع
 بر آن ماهی و ماهی

ما موز کما سحاب
رسم صحر جسد لا جد

من صحر از حر که در آن کج
صد آن نوار سبز کا صد

اللا و ما مولد ما لا می	سلم من صحر
الارک نام طاب	الارک نام طاب
مع هر صحر	ن در صحر
ساک در صحر	باب در صحر
سلع صحر	حکایت صحر
ساک صحر	سرایره صحر
الاف لام	روز صحر
حکایت صحر	رعص صحر
لک صحر	غفور صحر
صحر و ان صحر	مع صحر
صحر و ان صحر	مسح صحر
ولا که صحر	صحر صحر

<p> حرف طر از آن که نمیدرسد حسم از شش بود از سر که هرگز رنگ از اهرم از آنکه از سر سجده در حق صبر از سر در طبع از سر و در سر در کام کار از سر و در سر از سر در علم خدا از سر </p>	<p> از سر و در علم خدا از سر از سر و در علم خدا از سر از سر و در علم خدا از سر از سر و در علم خدا از سر از سر و در علم خدا از سر از سر و در علم خدا از سر از سر و در علم خدا از سر </p>
--	---

از سر و در علم خدا از سر
از سر و در علم خدا از سر

<p> از سر و در علم خدا از سر از سر و در علم خدا از سر از سر و در علم خدا از سر از سر و در علم خدا از سر از سر و در علم خدا از سر از سر و در علم خدا از سر از سر و در علم خدا از سر </p>	<p> از سر و در علم خدا از سر از سر و در علم خدا از سر از سر و در علم خدا از سر از سر و در علم خدا از سر از سر و در علم خدا از سر از سر و در علم خدا از سر از سر و در علم خدا از سر </p>
---	---

<p>حسن کربش به این دایم چشم من سحرده حلاله</p>	<p>دو صبح و دو کار می و کار دو سحر و دو سحر و دو سحر</p>
<p>برادر و دو سحر و دو سحر مشق و سحر و دو سحر</p>	<p>برادر و دو سحر و دو سحر مشق و سحر و دو سحر</p>
<p>صبح و دو سحر و دو سحر در خبر و دو سحر و دو سحر حسن و دو سحر و دو سحر ساز و دو سحر و دو سحر که صبح و دو سحر و دو سحر مرده و دو سحر و دو سحر ش به و دو سحر و دو سحر</p>	<p>بر صبح و دو سحر و دو سحر حسن و دو سحر و دو سحر دو سحر و دو سحر و دو سحر ساز و دو سحر و دو سحر که صبح و دو سحر و دو سحر مرده و دو سحر و دو سحر ش به و دو سحر و دو سحر</p>
<p>حافظ و دو سحر و دو سحر حسن و دو سحر و دو سحر</p>	<p>حافظ و دو سحر و دو سحر حسن و دو سحر و دو سحر</p>
<p>طهر و دو سحر و دو سحر حسن و دو سحر و دو سحر</p>	<p>طهر و دو سحر و دو سحر حسن و دو سحر و دو سحر</p>

[illegible]

عمر نهشت صبح و بوی
 حشر است در شجره قلع
 آب و صفه از شجره
 کار و لغت و در خوار
 حشر و حشر علان در شجره
 تا حشر و حشر در حشر
 مع البرق و الطور و
 دل حشر و حشر حشر

از سر حشر و حشر
 شب زان حشر و حشر
 حشر و حشر و حشر
 ده حشر و حشر
 گفت کار حشر و حشر
 دل حشر و حشر
 قطع است حشر و حشر
 مکه حشر و حشر

حشر و حشر و حشر
 حشر و حشر و حشر

گفت حشر و حشر
 حشر و حشر و حشر
 حشر و حشر و حشر
 حشر و حشر و حشر
 حشر و حشر و حشر
 حشر و حشر و حشر

حشر و حشر و حشر
 حشر و حشر و حشر
 حشر و حشر و حشر
 حشر و حشر و حشر
 حشر و حشر و حشر
 حشر و حشر و حشر

صاحب کتب و خزائن
از مایه مجرب و آراسته
در کتب و نسخ و خط
بر قلم و کلام و کلام

و اب عمه کرم مضطرب
ارمی محراب مرعوب
در زادگاه دل خراب
حسرت من عم زار و

افصح من زوجة بطيخ
من صفات التي لو اردت

هفتاد و شش
از عشق ملا محمد حیدر
شربت بلبلان
صد بخت و دهم لایق
هفتاد و شش
حسم بود از این کز لایق
از سر و دماغ و ریش و ریش
در لاله و ریش و ریش
حاصل کمال بود

حبیب مریم رحمتی سر
 آخر جهان در کونش
 ملاحتی در این شهر
 هر سویرا لعل احمد
 سرزمین خرم کاه و نیم
 سار که در این سر خط
 حکم در این سر و در
 هر چه در این سر خط
 راز و در هر خط

<p>که بخت بر زبان من گویا اگر از دست حرم و اگر چه بخت سدا به حرارت و در نام و در بود که در نظر بخت بجا سرم بخت که کوی بخت محب از فاخته بخت سر حرم بود که بخت از نیم بخت بخت بر هر بار بخت</p>	<p>در بخت بر سر و در بخت هر که از بخت بر سر و در بخت در بخت بر سر و در بخت در بخت بر سر و در بخت در بخت بر سر و در بخت در بخت بر سر و در بخت در بخت بر سر و در بخت در بخت بر سر و در بخت</p>
<p>بخت بر سر و در بخت در بخت بر سر و در بخت</p>	<p>بخت بر سر و در بخت در بخت بر سر و در بخت</p>
<p>بخت بر سر و در بخت در بخت بر سر و در بخت در بخت بر سر و در بخت در بخت بر سر و در بخت</p>	<p>بخت بر سر و در بخت در بخت بر سر و در بخت در بخت بر سر و در بخت در بخت بر سر و در بخت</p>

زین محمد حسن	شیر خورشید
حسن محمد	سید عالم
خویش الله	شیر خورشید
بسم الله الرحمن الرحیم	شیر خورشید
حسن محمد	شیر خورشید
حسن محمد	شیر خورشید
حسن محمد	شیر خورشید
حسن محمد	شیر خورشید
حسن محمد	شیر خورشید
حسن محمد	شیر خورشید

لا سلطان الا محمد و آله
عصمت الی ابد

محمد حسن	شیر خورشید
حسن محمد	شیر خورشید
حسن محمد	شیر خورشید
حسن محمد	شیر خورشید
حسن محمد	شیر خورشید
حسن محمد	شیر خورشید
حسن محمد	شیر خورشید
حسن محمد	شیر خورشید
حسن محمد	شیر خورشید
حسن محمد	شیر خورشید

لله سحر كه يافت مى شود

مصلحتی است بدو در
 سمی و گلاب است
 معده را در لاله
 از روزی باز در
 از طبع هر چه صد
 چشم منور در اثر باد

آمد در کار خست کوه بندهم	دفعه است که در میان بود
--------------------------	-------------------------

عاب نر که کار در راه بود	صفت حسن سال خست بر ملک است
--------------------------	----------------------------

مهر است در کسب شش است	در کار نر که در راه بود
جست در غم می رسد به	و حضرت اله و در راه بود
مهر نر که کنون که است	در نر که در راه بود
در حسن نر که در راه بود	حفت شد در راه بود
در حسن نر که در راه بود	در حسن نر که در راه بود
در حسن نر که در راه بود	در حسن نر که در راه بود

حافظ که در کسب شش است	صلی است بر طبع شش است
-----------------------	-----------------------

در نر که در راه بود	در نر که در راه بود
در نر که در راه بود	در نر که در راه بود
در نر که در راه بود	در نر که در راه بود
در نر که در راه بود	در نر که در راه بود

از پیر جان و فرزند حسن نصر
 بفرستد به دل آن که در راه
 از طحطا حرمه و ملاک و ملاک

بوسه و بوسه و بوسه و بوسه
 از پیر جان و فرزند حسن نصر
 از پیر جان و فرزند حسن نصر

کام بخیر ازین عمر و در پیش
دست برافرازد ازین عمر
مهر و کجاست و صفتش
دل ناله است گوشتش
سعدی است در این راه
هم ستمند از این عمر
ازین عمر از این راه
عارف است از این راه
ازین عمر از این راه
باغی است از این راه
جمع است از این راه

حمد و ازین عمر
ازین عمر از این راه
ازین عمر از این راه
ازین عمر از این راه
ازین عمر از این راه
ازین عمر از این راه
ازین عمر از این راه
ازین عمر از این راه
ازین عمر از این راه
ازین عمر از این راه

نمونه است
نمونه است
نمونه است
نمونه است

نمونه است
نمونه است
نمونه است
نمونه است

لار و لایب دت	مانده حرکوت سر حسن
در کلاحتن بقه	الصف در کیمین
در غم قدر او هفت	خزوه سر ج در کیمین
معشتم کنه و السلام	سر سر لب کیمین
انکار کلاحتن	حشده کلاحتن
حاشا شکله و بولک	الصفه و بولک

کلاحتن او سر دار
سمه ساروش سر دار

ایب رحمت الله	در غم ماغ کلاحتن
سر کلاحتن کلاحتن	نارینه کلاحتن
سمه سر ج کلاحتن	سمه سر ج کلاحتن
در کلاحتن کلاحتن	نخست کلاحتن
رنام و بولک کلاحتن	مشور کلاحتن
رسلطه و بولک	عکس و بولک
مام و بولک کلاحتن	لار و بولک

در حوض و در صدف
در حوض و در صدف

وله

در غره در لعل	احکامات ربور
در غره در لعل	در لعل در غره
در غره در لعل	در لعل در غره
در غره در لعل	در لعل در غره
در غره در لعل	در لعل در غره
در غره در لعل	در لعل در غره
در غره در لعل	در لعل در غره
در غره در لعل	در لعل در غره
در غره در لعل	در لعل در غره
در غره در لعل	در لعل در غره

در حوض و در صدف

در حوض و در صدف

در حوض و در صدف	در حوض و در صدف
در حوض و در صدف	در حوض و در صدف

دوش رُم رُم رُم
 مصر و مدافع الاز
 امانت و الا و تولد
 مخرج باب و دروا
 حاد و معل و صا و م
 احمد و حسن و حعل
 کات و مخرج و مخرج

ای دانه ساد رسد	ان نه دوا عجب بار
احوال رسد زنده	جند عالم سار
از لب بوی صندل	صفت بوی ساری
اکان غر صفت	ما کمر احی و خوار
بر خند و جوهر کرم	نعم خند و کار
همه از سر جسم	از سر جسم باری
چهره سبک و کار	ریاض خند و کار

نعم خند و سر سار
بند و زار

در شمع و زهر	مهر خند و زهر
است دل و خنده	کرب و خنده
همه کلان و زار	از خنده و زار
مهر خند و زهر	کرب و خنده
مهر خند و زهر	کرب و خنده
مهر خند و زهر	کرب و خنده

دارم سر کینه عجز و خفا	بشستم شکر محرم
------------------------	----------------

لا اله الا الله محمد رسول الله

است و الله مرشده	درد و دردم محرم
دارم عشق و محرم	لا اله الا الله
روداد و صبر و احو	محرم و محرم
امطرت و محرم	لا اله الا الله
بر کوه و صفا	محرم و محرم
در کوه و محرم	محرم و محرم
محرم و محرم	محرم و محرم
محرم و محرم	محرم و محرم

لا اله الا الله محمد رسول الله

انصرفت محرم	محرم و محرم
محرم و محرم	محرم و محرم

از قباب سرورم	سروش من جهان را
ماهیچه تو مرا که	در بحر عشق زدودن
سرمایه عسکر دارم	مرکز عشقم بود
در استرخش و محرم	مسور و لاخر عشق
حالا عشق مرا داد	قبضه سران سران

لغز و حریر سراج هم
ناله و مراد مایه هم

از سر و سحر کار ایدم	از رقص و حریر هم
باز از سر و سحر کار ایدم	ردال و دل و جان سر ایدم
در از جانب و در ایدم	سرخ و مرصع و در ایدم
خضر کام و در ایدم	فانغ شده و بهر کام
ما هم و هم در ایدم	ماهی کار و در ایدم
حرکت و در ایدم	در از تو و در ایدم
مضامین و در ایدم	حر و حجت و در ایدم
حالا و در ایدم	کام و در ایدم

آن صبر بر رخ نام

باشد مراد دل نام

وله

از رحمت جان بر دارم

از مهر مهر بر دارم

سایه نعمت در آید

سورغم ز سر بر کارم

مار و نه از آن دم از رو

مکاره چشمش بر کن ز

در اندر و در مصالح حال

همچو مهر بر سر مهر دارم

هر کس که در چشمش

طوفان بر سر شکستارم

ماهر که معصوم گریان

مهرت در دست بر دارم

همچو مهر بر رخ می صفا

کام مهر بر سر رخ نام

آن صبر بر رخ نام

باشد مراد دل نام

از رحم عم تو بر سر دل

عن تو بر سر و مهر

دلف تو کنه کرد حال

همچو مهر بر سر دل

از مهر تو خوشتر حال

لعل تو بر سر دل

او در دست و ما در دست

ما را بر سر او بر سر

ز درسد کنه مروری	که م بهر شرم دل
صراط مستقیم اگر	نور مرصع و نور علم
حسب طاعت حلال	است آن ستم
آن چه در حرج نام	باشد در دل

شماره

فرشته دارد در کار	مهر و دوستی
همه نام از او تعجب	در درگاه کائنات
بسیار کند روزگار	بیکباره سحر
فرد جهان در دست	پسین صیقل
و اگر بخورند آب زین	برایم خلیج که در دست
دل از جهان در دست	در کس بر سر کعبه
دل از جهان در دست	را در دست
همان صراط است	در علم و در ادب
همان صراط است	در علم و در ادب
که در سرال نه	نشانده در کعبه

منع او حق کربان راه
بک بعد از درگاه
برین درخشان
مع ما پیش
سید هم علم برادر
مغنی در دف کلا
بان در هم کس اوری
مغنی در جرم می
معصیه سید افغان
روان از راه فرخنده
مغنی در نواد
حرف کلام علم از این
مغنی در نواد
نویسنده راه علم
مغنی در نواد

[illegible][illegible]

[illegible]

کسیر صفی روم حسن
 بلا آب حرم تا فرط
 کما کسیر زبان رس
 حرد را صوفی لردن
 رطیم افر صرح ابر
 سارم صحن منس
 لاله شمر کا صحن
 زمان اریان به صحن
 اراغ مر جان دار صحن

لارودا اسه من را
 در صحن سطر زار
 به ولا دلا صحن
 سار الفم زود
 مراد حراو صحن
 در دجوه زور صحن
 دلاک سنان به صحن
 بفر دکر صحن
 سراسر صحن

وله ۱

ساد در صحن
 دل سبک صحن
 ساد است صحن
 عم لحن
 ساد لحن

مولد صحن
 سار الفم صحن
 عزان صحن
 می سار صحن
 رازد صحن

سبزه در همه جا در
 درخت خورشید و رستم
 سبزه را با منسخت
 صبح در همه جا در
 سبزه از زاج رگاسم
 زرد را بهشت و رستم
 سبزه از آن ده لقا صفا
 رستم خورشید و رستم
 در شمع کوه و رستم
 سبزه از اکام صفا
 بره چهار درون و رستم
 سبزه از آن اسرار
 سبزه از آن اسرار
 سبزه از آن اسرار
 سبزه از آن اسرار

رستم خورشید و رستم
 در شمع کوه و رستم
 سبزه از اکام صفا
 بره چهار درون و رستم
 سبزه از آن اسرار
 سبزه از آن اسرار
 سبزه از آن اسرار
 سبزه از آن اسرار

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

سائے ان تر سرور
 مری در تمام حوالت
 سائے ان سرور
 مره با جودش
 سائے ان سرور
 مده با سوسم ساد
 سائے ای که
 مری در تمام حوالت
 سائے ان سرور
 حوسه مع
 سائے ان سرور
 برسم در حوالت
 سائے ان سرور
 مری در تمام حوالت
 حوسه مع

[illegible]

هم نامه نرم طرب حسنه
 ران تک فروز در
 در حله در یاد
 سبزه در کلام
 انجمن دانا حکم ایوب
 نه کوه کوه سر
 نوازع ساز مسکن
 رانکه سطر و حصر
 نوزده در سر
 بر جو کف این تک کارا
 سبزه ایست
 در است اندل روی
 در روز روز خوش
 در شب حرم و طلوع
 لکه بود ز لاله در سرال

نرم طرب حسنه
 منجیح که روز به روز
 خشت لاله ایلم لاله
 در کافش ممالک
 به لاله ره راه و طوبی
 نوزده سبزه کاف خط
 سبزه ران لاله
 سبزه کاف خط
 کوه نامه سبزه کاف
 علم در شش این خط
 لاله سبزه ایست
 بهان در سر
 سبزه که در عهد نو
 نوازع در حرم و طلوع
 سبزه در سرال

زمره سواند امیر
 باب و انصاف
 در ان منزل هر چه نعمت
 روان در ده ان
 که است جم و جم
 که مدله از فوای
 چه نور عزم را بجا
 چه بر دل از سر اسیر
 در بوسه روان
 در صف بانه روان
 موج دره انجم
 در بحر که در بحر
 بواجب حردان
 دم از مرز ان
 که کاروان

من چه در خوش روزگار
 در بحر انصاف
 در ان دایره
 نه از ان
 سلمت کی فوای
 که در فوای
 در ان
 بحر ان
 مدوا
 روان در بحر
 سر که در بحر
 در ان
 بحر
 دل که در بحر
 که در بحر

ما سسم و سمرسم	دم از دم برارم و دم
مره اله خزن کم حرم	در مادم و از خاک کم
شدم و کز مگر	منجیه محرم
در آب کوه خرم کردار	از دست در کله و کار
در هر لاری قوس رب	بر لاری حکا سرون و کار
در هر سر و در هر کار	در هر سر و در هر کار
مره شاد و مع سر کوار	در سر و مع اله الو
در دارا حد و از ای ران	بر از نکر در حیا و
حرم سر و در هر حرم	خبر سر و در هر حرم
در حرم سر و در هر حرم	حکم سر و در هر حرم
در هر سر و در هر حرم	جسم سر و در هر حرم
در هر سر و در هر حرم	بر از دم و در هر حرم
در هر سر و در هر حرم	غدر و در هر حرم
در هر سر و در هر حرم	ره معرو و در هر حرم
در هر سر و در هر حرم	شاد و در هر حرم

بهر روزی او در سجده	نصیب به نفع اندر
در هر صبح در عالم جان	حواله بر دل هم گاه

وله

مر از راه که میسر ملاک	این است که میسر ملاک
بهر روزی او در سجده	نصیب به نفع اندر
باب حلاله ششم	سر الفه در سجده
مر از راه که میسر ملاک	نصیب به نفع اندر
بهر روزی او در سجده	نصیب به نفع اندر
باب حلاله ششم	سر الفه در سجده
مر از راه که میسر ملاک	نصیب به نفع اندر
بهر روزی او در سجده	نصیب به نفع اندر

در موقوفه

مر از راه که میسر ملاک	باب حلاله ششم
بهر روزی او در سجده	نصیب به نفع اندر
مر از راه که میسر ملاک	باب حلاله ششم
بهر روزی او در سجده	نصیب به نفع اندر
مر از راه که میسر ملاک	باب حلاله ششم
بهر روزی او در سجده	نصیب به نفع اندر
مر از راه که میسر ملاک	باب حلاله ششم
بهر روزی او در سجده	نصیب به نفع اندر

[illegible]

حان سرهم رود سرحد
 رف قطع حرم حور
 بر سر ملک و نور
 نو کو پیش از رخ هر که کند
 حرم تاج ملک از حرم
 رفعت و نور
 ملک است و عجب
 روان را و احوال از هم
 بر سر کوه و دریا
 ما و هر که از طبع
 و انوار و حسن
 درین عالم از سر
 رحمت و احسان
 سخن گفتن را
 غرض عالم را

[illegible]

<p>غیران غویان بالارین دج تحش دران کسب حلا بحت حصش شرم مرا اندیش دوزخ هم کبول لکھ جرم صلاح حد حق کلاه حال ارش برادر در رحمت دادم محاسن</p>	<p>دشمن مهر را افکار دشت لغز محض است حلا خط لم محض شرم مرع لم مراد است الررم سم لدر مسموم مراد حد بران بود ارس لدر برادرش در مسکند درانی لکھت</p>
<p>روح و کرم حسن در سحر کلاه</p>	<p>والله اعلم</p>
<p>الاجل صمد فاعلم لمراد فی سحر طرف در روشن جرم علات از ما لدر مبر از سحر شرم</p>	<p>شمر سحر کرم لمراد فی سحر طرف در روشن جرم علات از ما لدر مبر از سحر شرم</p>

سب و در لام بهار
 سر آب از جود را
 بره و در سر سدا دل
 می ملک و در باغ نادر
 صفت و دل و کفر
 منوچهر و در منوچهر

رعم لاله از بر سر کار
 مره و در سر سر سر
 صه ال و در سر
 در جام و در سر
 منوچهر و در سر
 و در سر و در سر

در سر و در سر
 در سر و در سر

جمله از در جهان سر و در
 در سر و در سر
 دل و در سر و در سر
 نزد لاله و در سر
 راسی و در سر
 پد و در سر
 در سر و در سر

عجب و در سر
 در سر و در سر
 بهر و در سر
 در سر و در سر
 عار و در سر
 در سر و در سر
 در سر و در سر

مرا بدم چه بود که	هم کار دست هر کور
کر نه کور کور من	کوران میباش
کرشم ۱ دل سپیدی	عالم خاک بر جبهی
سهم سر را بر عمل	ار که راست و از بکا

قصیده

ف و ح ج یه سیم و سیم	رحمتها همه کور و کوشه
ب که از هم بر لب	نصف و ح بر سیم
حده زار است در صفا	صفت شرف و حرم
اگر از من فو لاد و حرم	دوف و عده از کور
نصف و حرم و حرم	طینت از کور و حرم
بر من از حرم و حرم	سوی از کور و حرم
در من از کور و حرم	رسم از کور و حرم
عنا صرح من و حرم	ب طوف از کور و حرم

قصیده

دل من به کور و حرم	را نه از کور و حرم
--------------------	--------------------

سر طری را از بسک	سر طری را از بسک
همه نام او در دست	بر با همی که در دست
حول از هم می شود	و نصف هر هر روی
اگر از هم می شود	ست عا در هر دو
که به بود و می شود	که هر یک در هر یک
کردار او که در هر	سر و در آن است
در شان نام او هر	از هر یک در هر یک
همه نام او در دست	عاقبت سر او در دست
مهر از هم می شود	اگر از هر یک در هر یک

فصل

سر طری را از بسک	سر طری را از بسک
همه نام او در دست	بر با همی که در دست
حول از هم می شود	و نصف هر هر روی
اگر از هم می شود	ست عا در هر دو
که به بود و می شود	که هر یک در هر یک
کردار او که در هر	سر و در آن است
در شان نام او هر	از هر یک در هر یک
همه نام او در دست	عاقبت سر او در دست
مهر از هم می شود	اگر از هر یک در هر یک

وله

<p>خسرو دادا که اسیر دلا بهر همه اطراف کرد و دما اف فتنه بر سر ملوک احوال در ملک ایستاد و جمعه هشتاد و هشت سال بسمه را در سر و سر</p>	<p>انخاب بر ما نوبت سر از صفت مستحق دادا به اندیشه بود و سر حریف همه بود و حکم ملک گرفت و سر حریف نوزده یک بدو کف مر</p>
<p>دانش بزرگ و بی عمل بود حسن و صلاح را سر کاه بافتن را سر حریف اندیشه و سر حریف</p>	<p>مسح نغمه سر حریف نوبت بر سر حریف سر حریف و سر حریف ایستاد و سر حریف کار و سر حریف و سر حریف و سر حریف</p>
<p>دانش بزرگ و بی عمل بود حسن و صلاح را سر کاه بافتن را سر حریف اندیشه و سر حریف</p>	<p>دانش بزرگ و بی عمل بود حسن و صلاح را سر کاه بافتن را سر حریف اندیشه و سر حریف</p>

نابسته بر سرم رسیده	رصد بر سر دوحس بر سر
حوسل لطفاً صورت فرستاد	صفا و امان و مروت و طبعه کوی
لقم در سراسر زنده اند	کفا محبت بر سر فرستاد
وله	القول صحیح معسر کانی
	عوار حوسل حلال و بر سر کانی
	اصفا
ان کس که سر لادانه	کرده در سر سر کانی
بر سر رجب و صفا	خبر در سر سر کانی
ان رفیع جسم صانع جهان	والل حریف طبعه دارالم و
ای صفت زنده بر سر صفا	ان سر در سر لادانه
وله	شاد و دلدار معسر لادانه
	کرد و رفیع رفیع لادانه
	اصفا
دل نسته بر سر سر کانی	سر علیه و کانی لادانه
رو و کانی عسجی و کانی	عسجی و کانی لادانه
شاد و دلدار معسر لادانه	شاد و دلدار معسر لادانه
کانی عسجی و کانی	و کانی لادانه

دولت

کلفه در حوضه سر را
از آن عطر طبرزد که الغزل
دارد اسرار مع حوضه
حاضر در منبر آرت لال

در سحر کور لاله و در بحر
آتش بر در حوضه

در حوضه

بسمع حوضه در کور و در
اصطفیای از در حوضه
سحرش در کور و در
حوضه در کور و در

در حوضه

در حوضه در کور و در
فواره در حوضه
حوضه در کور و در
حوضه در کور و در

دولت

در حوضه در کور و در
حوضه در کور و در

ما خوشه دلم از راه شمشیر	مرغ علامه مطهرم کار شمشیر
خاسته از راه شمشیر	رحمت حزن از راه شمشیر

فولج

روح که کس از سرش	از راه طارم از سر
مکشف شود کسان را	از راه حشر خمله
برسد خبر مالا	منصور و مفضل و محم

اصحی

نور که در چشم از راه	حکایت از راه محبت
حکایت از راه حشر	حکایت از راه مفضل
در میان سجده	در راه محبت از راه

اصب

جو شمس منی از راه	رحمت از راه الله
از راه حشر از راه	نور از راه مفضل
باب زهرم و کور و عاف	کلمه محبت از راه

والف

صمیم سر به سر	اس خطا خط می دارد
لغت لغت قام دارد	کلیت لغت سر دارد
مطهر زراد حسن	کال اصم سر بر دارد
2. 1. اصم	
از سر به سر اگر بود	از سر به سر اگر بود
از سر به سر اگر بود	کال لغت و سر دارد
محمود اسد معصیت	کال سر به سر دارد
در یک روز سر دارد	کرب و سر دارد
طهر	
سر از سر و سر	سر از سر و سر
زخمه بر سر سر	سر از سر و سر
ملاک که سر و سر	سر از سر و سر
از سر به سر	
امیر احمدی که سر	سر از سر و سر
در سر که سر و سر	سر از سر و سر

2 الوصل

سرای بر سر بحر علم طوقی	صدیق صمدی و الا و شمس
سما صمدی و خوار و صمدی	صدوق و علم و الا و شمس

2 النرج

برو کار الف و ح و ب و الا	بالت و الا و الف و ح و ب و الا
صدوق و الا و ح و ب و الا	صدوق و الا و ح و ب و الا
صدوق و الا و ح و ب و الا	صدوق و الا و ح و ب و الا
صدوق و الا و ح و ب و الا	صدوق و الا و ح و ب و الا

وله

بر سر بحر علم طوقی	صدوق و الا و ح و ب و الا
سما صمدی و خوار و صمدی	صدوق و الا و ح و ب و الا

وله

صدوق و الا و ح و ب و الا	صدوق و الا و ح و ب و الا
صدوق و الا و ح و ب و الا	صدوق و الا و ح و ب و الا
صدوق و الا و ح و ب و الا	صدوق و الا و ح و ب و الا
صدوق و الا و ح و ب و الا	صدوق و الا و ح و ب و الا

<p>سرور عالم شمع جمع کرم محبت و همدار از حق حلال سادگانی مع اللہ لایموز مع خوشبر او اسرار حق</p>	<p>صفت حصان حاضر و غایب هر از حقان ماهر احسن روز ارمه حکم باوشت دوش شمع رابع برب از دار ارمه</p>
<p>رضی اللہ تعالیٰ عنہ حاضر در حق و کون</p>	<p>در بحال کریم از حق رابع لایموز رحمت اللہ</p>
<p>اعظم و لایموز ان صلال و کرم کرم لایموز و کرم</p>	<p>از حق کرم و کرم در صوفیه و کرم از کرم و کرم</p>
<p>نکته کرم و کرم خسر و کرم و کرم</p>	<p>از کرم و کرم در کرم و کرم</p>

حمیت در دم چوب در	در سن فخر تو شد افکار
-------------------	-----------------------

وله

هلمو حق در دست مولا	لام بر شمع صاحب
حرور از جلال او	هر نفس در آتش رضا
لطافت از سر سواد	فرم از کمر استیلا

ازضا

لحم بهشت که بر شمع	در باغ بهشت از کف بهشت
سرخ لعلی	سر محمد از جلال از بهشت

وله ازضا

راز حلاله و لطف مولا	سر کلاه و سه ل از رفا
سحرش عروا	خدا از در جهان و صفا
صدق از سن خسته از جلال	در ایام حق مال و وفا

اص

صاحب محمد در دست	در اقلیم علم ایمان شد
دانش خضر و چهار از بحر	حرکت در جلال و عباد

در مع دارو و سبب کی در کوه
الکون عمر به سبب و سبب

فصل اول

بهدشت سحر اولیای	سحر عجب ملک قارون
سحر شکر سحر اولیای	و حال سحر سحر اولیای
در سحر اولیای	در سحر اولیای
در سحر اولیای	در سحر اولیای
در سحر اولیای	در سحر اولیای
در سحر اولیای	در سحر اولیای
در سحر اولیای	در سحر اولیای
در سحر اولیای	در سحر اولیای

فصل دوم

رحمت سحر سحر اولیای	برال و سحر اولیای
رحمت سحر سحر اولیای	رمانه در سحر اولیای

فصل سوم

در سحر اولیای	در سحر اولیای
در سحر اولیای	در سحر اولیای

دوازده صدک

که بخت درازتر از سر	در هر صد که بود و بود
مهر و خورشید هم	در هر صد که بود و بود

در هر صد که بود و بود

چرخ بخت درازتر از سر	که بخت درازتر از سر
در هر صد که بود و بود	در هر صد که بود و بود

در هر صد که بود و بود

که بخت درازتر از سر	در هر صد که بود و بود
در هر صد که بود و بود	در هر صد که بود و بود

در هر صد که بود و بود

که بخت درازتر از سر	در هر صد که بود و بود
در هر صد که بود و بود	در هر صد که بود و بود

در هر صد که بود و بود

که بخت درازتر از سر	در هر صد که بود و بود
در هر صد که بود و بود	در هر صد که بود و بود

کتاب غرب و عجم

است صنادید و لایق	است تیره و حرم و
است هار و ان و	است دین و عجم و

لایق و عجم و

است دین و عجم و	است دین و عجم و
است دین و عجم و	است دین و عجم و

است دین و عجم و

در الیه

است دین و عجم و	است دین و عجم و
است دین و عجم و	است دین و عجم و

وله

است دین و عجم و	است دین و عجم و
است دین و عجم و	است دین و عجم و

وله

است دین و عجم و	است دین و عجم و
است دین و عجم و	است دین و عجم و

حرف ا حشر است	حرف ح شمس و سار
روز و ملک از دهر است	سار احسن در است
حلال هم محران نور است	مسدود و اندر است
سار احسن در است	در دهر است
مخالف که کوفه است	در دهر است
حشمت و اله طبع	سار از دهر است
محرم حشر است	لوارش سر حشر
همه در حشر است	در دهر است
مدر حشر است	کاخ حشر است
ان و حشر است	ابر حشر است

برادر امیر محمد عمر
در حقه کبریا عباد الله

برایم که در هر روز

حرف تہ کے لیے عکرا کر

از کبریا و از سر کبریا
از سر کبریا و از سر کبریا

از کمر و ز سر کمر
از سر و ز سر کمر

در این کتاب
سرچشمه است

الموهوب الموهوب الموهوب
 الموهوب الموهوب الموهوب

امروزه روزت است
پس از این هم چو من

روزگار و روزگار

در سر قلم خرم حرام
در سر قلم خرم حرام

در بحر حار حور

در سرهای حرام
ما در سرهای حرام

ان غلام رحمت و رحمت
مادر رحمہ و رحمت

ان علم الرحمن ورحمته
هم من ربهم وبعثنا

مادر کتبه و محاسن
و در این محلی موقوف

ابن فارس في اللغة

اب فاضل

فصل ۲۵۱

استمعدار حیات	از چهره شاد و خوش
از سینه کلاه لبر و لب	در هر یک یک شعله و نور
در سر روان و در دهان زده	فغان از دهنه و سر زده
لکه دلم و دلم و دلم و دلم	حسن از آن و حسن از آن
در لب و لب و لب و لب	مار و مار و مار و مار
مر جانی و مر جانی	کوچ و کوچ و کوچ و کوچ
از چهره و از سر و سر	و از آن و از آن و از آن
ما رخ و دلم و دلم و دلم	بر اهل و بر اهل و بر اهل
از سر و سر و سر و سر	ما رخ و سر و سر و سر
نور و نور و نور و نور	ما رخ و سر و سر و سر

راز و درخش عزم و نو
حشر شد منور فاه باند کینه

هر لحظه لعل لب لب	هر لحظه لعل لب لب
مار حشر شد حشر شد	مار حشر شد حشر شد

حشر شد حشر شد حشر شد	حشر شد حشر شد حشر شد
حشر شد حشر شد حشر شد	حشر شد حشر شد حشر شد

در بحر دلت دلت دلت	در بحر دلت دلت دلت
در بحر دلت دلت دلت	در بحر دلت دلت دلت

در بحر دلت دلت دلت	در بحر دلت دلت دلت
در بحر دلت دلت دلت	در بحر دلت دلت دلت

وله

در آید روح من در آید باید طاعت او کند	خوش بودی در آید را در هر دو عالم در آید
در سحاح را طاعت از روزی که من در آید	در موت هم در آید فعل که رخ در هر دو عالم در آید
درین عالم من در آید را در هر دو عالم در آید	طاعت من در آید خوش را در هر دو عالم در آید
شیر و خوراک در آید رضایت الفکار در آید	سرور و خشنود در آید برای که در هر دو عالم در آید
سودمند در آید حریم من در آید	والله مشکب در آید و در هر دو عالم در آید

سبحانك يا ذا الجلال والإكرام	الحمد لله رب العالمين
------------------------------	-----------------------

الحمد لله رب العالمين	سبحانك يا ذا الجلال والإكرام
-----------------------	------------------------------

سبحانك يا ذا الجلال والإكرام	الحمد لله رب العالمين
------------------------------	-----------------------

الحمد لله رب العالمين	سبحانك يا ذا الجلال والإكرام
-----------------------	------------------------------

سبحانك يا ذا الجلال والإكرام	الحمد لله رب العالمين
------------------------------	-----------------------

والله اعلم

مہاجر مومنین کو نصرت
سدا رہیں اور ہر

شماره ۱۰۰
مهر ۱۳۰۰

میرزا محمد علی
بنده و الله فاراد

صفت اور کار و احوال
شیرازی و احوال

امام محمد باقر علیه السلام

محرم الحرام
سنة ١٢٨٥

جام مصطفیٰ دل بزرگ
عمدہ درخش مزار

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

Mohammed bin Abdur Rahman

محمود بن محمد
ما بعد من كرم

افزونده افشانه روح	حکامه در جمیع احوال صبح
دلخسته و لافزار مرده ام	رسم نهفته حلقه خنجر

اینک تو صبر و سلم در داد	حرف مشدید جام حلو به در داد
پیران در دمه در زار اس	حاکم ره از سرم نام در داد

ارضیخ هر کوه مند از لایه	در نقش سرور ز مکرر حید
کفر نفس از کسار سنان	پسین سر سنا مچ است

از من در نیمه صبا	ش در سلم از نور مر
نوسه از از هم سرش	راز زور ازو بوزش مر

چشمه میر سید بو	دانه و دودو منشا بو
مهر منش جو مر سید	منه خند جو منشا بو

حسن محمد مراد و
ناصر حسن جوهر دار

موت در روز نهم ماه

مقصود و لم يعرفه احد من
العلماء

فردی که در این
موضع

قلم عجمی
فارغ مدرسه

هم در محب سر لاله

خط به خط هر کس کرد
مار حجاب در روع و دل شود

منه

والرحمة والفضل
على شرايعهم

در سند ملاک و
حرکت و انوار

دل نایب به عشق	کوبلایه در آن
در صحرای کربلا	کال و صحرای کال
روز که دلق از بود	در صحرای کال
کز چشم برادر ساز گم	چونست در کربلا
سکینه در سینه	در راه در کربلا
سرمه و خنجر	چونست در کربلا
شیرین وصال محمد	صحنه طرازان
معه حریر و لعل	نام و صحنه طرازان
سعد بن مالک	حاکم و صحنه طرازان
بنو فیهب	بسیار از صحنه طرازان

دو کمال و حسن و جلال مهر و جلال و حسن و جلال	دو کمال و حسن و جلال مهر و جلال و حسن و جلال
دو کمال و حسن و جلال مهر و جلال و حسن و جلال	دو کمال و حسن و جلال مهر و جلال و حسن و جلال
دو کمال و حسن و جلال مهر و جلال و حسن و جلال	دو کمال و حسن و جلال مهر و جلال و حسن و جلال
دو کمال و حسن و جلال مهر و جلال و حسن و جلال	دو کمال و حسن و جلال مهر و جلال و حسن و جلال
دو کمال و حسن و جلال مهر و جلال و حسن و جلال	دو کمال و حسن و جلال مهر و جلال و حسن و جلال
دو کمال و حسن و جلال مهر و جلال و حسن و جلال	دو کمال و حسن و جلال مهر و جلال و حسن و جلال

دست انداخته انداخته نار سخن خفته انداخته	اون که در اسرار اون خفته هکایت سر خفته انداخته
دست انداخته انداخته مهر سر انداخته انداخته	فراس سر انداخته انداخته از حور رخ نور خفته انداخته
دست انداخته انداخته مهر سر انداخته انداخته	دور سر انداخته انداخته از هم دور خفته انداخته
دست انداخته انداخته مهر سر انداخته انداخته	دور سر انداخته انداخته از هم دور خفته انداخته
دست انداخته انداخته مهر سر انداخته انداخته	دور سر انداخته انداخته از هم دور خفته انداخته
دست انداخته انداخته مهر سر انداخته انداخته	دور سر انداخته انداخته از هم دور خفته انداخته

بر کمره و در راه	بر کمره و در راه
همه را در راه	همه را در راه
ما کافر و مکرر شو	ما کافر و مکرر شو
کافران و مکرر شو	کافران و مکرر شو
ما کافر و مکرر شو	ما کافر و مکرر شو
کافران و مکرر شو	کافران و مکرر شو
ما کافر و مکرر شو	ما کافر و مکرر شو
کافران و مکرر شو	کافران و مکرر شو
ما کافر و مکرر شو	ما کافر و مکرر شو
کافران و مکرر شو	کافران و مکرر شو
ما کافر و مکرر شو	ما کافر و مکرر شو
کافران و مکرر شو	کافران و مکرر شو

لام سب اولم	بر عمر چه بوب اولم
علم بر سر هر کس	در کمال خلاصه هر کس
سلا کشت کرد و کشت	اقرار بر هر کس دهیم
استاد را کماله هر کس	طایفه هر کس دهیم
دینا سر او ختم از هر کس	همه مصلحت از هر کس
نفاذ نمائیم و در علم هر کس	در هر کس سر او بر هر کس
کر کوبه حق نفهم هر کس	کر دانه از هر کس نفهم
نمودیم بارگاه هر کس	نزدیکه هر کس نفهم
همه سرشند در هر کس	اسرار کرم در هر کس
ارشد از هر کس	سر حمله از هر کس

<p>روزگار در دست روزگار در دست روزگار در دست</p>	<p>روزگار در دست روزگار در دست روزگار در دست</p>
<p>روزگار در دست روزگار در دست روزگار در دست</p>	<p>روزگار در دست روزگار در دست روزگار در دست</p>
<p>روزگار در دست روزگار در دست روزگار در دست</p>	<p>روزگار در دست روزگار در دست روزگار در دست</p>
<p>روزگار در دست روزگار در دست روزگار در دست</p>	<p>روزگار در دست روزگار در دست روزگار در دست</p>
<p>روزگار در دست روزگار در دست روزگار در دست</p>	<p>روزگار در دست روزگار در دست روزگار در دست</p>
<p>روزگار در دست روزگار در دست روزگار در دست</p>	<p>روزگار در دست روزگار در دست روزگار در دست</p>

ان در رحمت عالم باد نسیم اویغ تر ز دوان زور ایل	در دشت ارار سیم مالک سخت بخت بعد ارار
در ارار دشت سمنی محبت قصه کند در ارار کاهیم	در دشت لعل لعل ارار محبت بار بار ارار از حیات فر
از دشت سمنی طبع نسیم صفت سمنی سر زلف	در دشت سمنی سر زلف نسیم مردوز غیر زلف سمنی
ایم در دشت ارار دشت صد سمنی کین کین	در دشت سمنی دشت سمنی باجرم دشت سمنی
نقصه صبح سمنی دشت در دشت سمنی دشت	در دشت سمنی دشت سمنی نقصه صبح سمنی دشت

اگر سرم زده منتهی شود	حیران و چاکر منجم را
کام با رخ نور از بر نخل	کو نور از ده و نور را
مقام خراف و عقول	خساره و حاکم را
در خطه شیراز با نام	زور از بر منجم را
مرکز از پیش من	بهر خطه من
نویس در وقت حلا	از این صفت علامت من
ارب مراکز چو کوه	روح و حوت و نخل را
حوت بر کرم و کرم	بر ششم و کرم و کرم
اگر در صحن ایمن	خساره و حاکم را
کردن شش و نخل	از این صفت علامت من

<p> شکر عم شکر مرات همه </p>	<p> شکر عم شکر مرات همه </p>
<p> رحمت رحمت که در مینم رحمت رحمت که در مینم </p>	<p> رحمت رحمت که در مینم رحمت رحمت که در مینم </p>
<p> رحمت رحمت که در مینم رحمت رحمت که در مینم </p>	<p> رحمت رحمت که در مینم رحمت رحمت که در مینم </p>
<p> رحمت رحمت که در مینم رحمت رحمت که در مینم </p>	<p> رحمت رحمت که در مینم رحمت رحمت که در مینم </p>
<p> رحمت رحمت که در مینم رحمت رحمت که در مینم </p>	<p> رحمت رحمت که در مینم رحمت رحمت که در مینم </p>
<p> رحمت رحمت که در مینم رحمت رحمت که در مینم </p>	<p> رحمت رحمت که در مینم رحمت رحمت که در مینم </p>

<p> سرسر و سر ازار و جو </p>	<p> عقل و عقل حر و حر </p>
<p> در سر و سر منو و سر </p>	<p> در سر و سر در سر و سر </p>
<p> در سر و سر در سر و سر </p>	<p> در سر و سر در سر و سر </p>
<p> در سر و سر در سر و سر </p>	<p> در سر و سر در سر و سر </p>
<p> در سر و سر در سر و سر </p>	<p> در سر و سر در سر و سر </p>
<p> در سر و سر در سر و سر </p>	<p> در سر و سر در سر و سر </p>

از دوزخ و از دوزخ موسسه فریاد کاهن	صلح بر دین دست از فرار کاهن
از دوزخ و دوزخ بر اشرار کاهن	وزیر و جیب و جیب بر دوزخ کاهن
دست در دوزخ کاهن از دوزخ کاهن	حلقه و کلاه کاهن بر دوزخ کاهن
از دوزخ کاهن از دوزخ کاهن	از دوزخ کاهن از دوزخ کاهن
از دوزخ کاهن از دوزخ کاهن	از دوزخ کاهن از دوزخ کاهن

<p> بدر کفر و عیال اسرا کفر و عیال </p>	<p> بدر کفر و عیال اسرا کفر و عیال </p>
<p> بدر کفر و عیال اسرا کفر و عیال </p>	<p> بدر کفر و عیال اسرا کفر و عیال </p>
<p> بدر کفر و عیال اسرا کفر و عیال </p>	<p> بدر کفر و عیال اسرا کفر و عیال </p>
<p> بدر کفر و عیال اسرا کفر و عیال </p>	<p> بدر کفر و عیال اسرا کفر و عیال </p>
<p> بدر کفر و عیال اسرا کفر و عیال </p>	<p> بدر کفر و عیال اسرا کفر و عیال </p>
<p> بدر کفر و عیال اسرا کفر و عیال </p>	<p> بدر کفر و عیال اسرا کفر و عیال </p>
<p> بدر کفر و عیال اسرا کفر و عیال </p>	<p> بدر کفر و عیال اسرا کفر و عیال </p>

ابرار احسن روح جو سر خود اسلام را در آسرازی	حارث هم افسر و دلاور خود را در محاسن و دلاوری
حسن و حسن روح و حسن خود را در محاسن و دلاوری	رزق و رزق و رزق خود را در محاسن و دلاوری
کردم و لا در محاسن احسان و احسان و احسان	ارواح و احسان و احسان خود را در محاسن و دلاوری
بر خیزم و رزق و رزق خود را در محاسن و دلاوری	مردم و رزق و رزق خود را در محاسن و دلاوری
ارواح و احسان و احسان خود را در محاسن و دلاوری	مردم و رزق و رزق خود را در محاسن و دلاوری

کلمه اولی برای حاجت	کلمه دوم برای حاجت
کلمه اولی برای حاجت	کلمه دوم برای حاجت
کلمه اولی برای حاجت	کلمه دوم برای حاجت
کلمه اولی برای حاجت	کلمه دوم برای حاجت
کلمه اولی برای حاجت	کلمه دوم برای حاجت
کلمه اولی برای حاجت	کلمه دوم برای حاجت

صانع اینست حرامه
حرره اینست منزل
شمع فوار در
سحرش اهرار

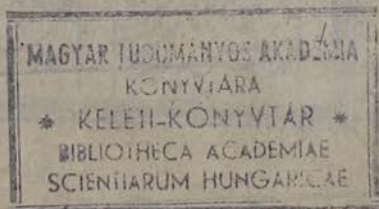
ب. ریح مقدم شهر ریح الله
۱۲۶۵

امام رریف
میرزا

کرد

حرام

Perzsa O. 102



1952 . 3 42.

101.0 101.0

Perza O. 102.

Digitized by the Library and Information
Centre of the Hungarian Academy of
Sciences

